

کتابخانه مجلس شورای ملی

کتاب دفع المناوات عن التفضيل والمساوات

مؤلف حسین بن الحسن بن محمد المروسی السامی

موضوع

شماره ثبت کتاب ۶۲۴۵۹

شماره قفسه ۱۰۰۲۴

۱۱۰۰۲

دفع المناوات



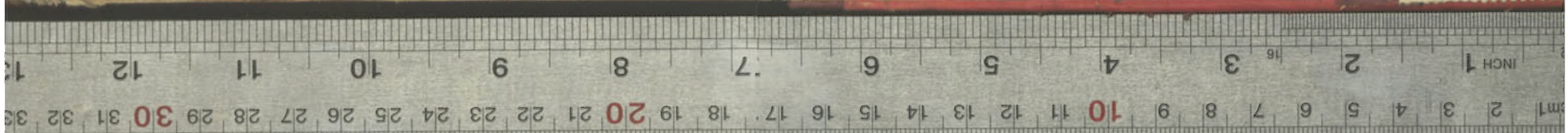
بازرسی شد
۸۱-۳۷

بازدید شد
۱۰۰۲۴

خطی - فهرست شده
۱۰۰۲۴

هم عطا ییسم هم باشی باشی
خان بی معنی درین تن بی جان
ستیم چون تیغ پوین در تن
استادان اندر بود باقیمت
بودن درون شد بر وقتش را
مع برین راهی در کار
راول تا نکرده کارزار
بود و بین بود دیگر طلب
بود اندک پیش از اطرب
چو دانیان همین گشته چین
شد انار صمغ لعلین
معدن است پیش از استغفار کن
استادان پیش از استغفار کن
چو نوازدهمین غم شادی
کوی بندر سیدین ازادی
دو فکر آب را آتش سینه اند
همین و تو سرده با حق زنده اند

هم عطا ییسم هم باشی باشی
خان بی معنی درین تن بی جان
ستیم چون تیغ پوین در تن
استادان اندر بود باقیمت
بودن درون شد بر وقتش را
مع برین راهی در کار
راول تا نکرده کارزار
بود و بین بود دیگر طلب
بود اندک پیش از اطرب
چو دانیان همین گشته چین
شد انار صمغ لعلین
معدن است پیش از استغفار کن
استادان پیش از استغفار کن
چو نوازدهمین غم شادی
کوی بندر سیدین ازادی
دو فکر آب را آتش سینه اند
همین و تو سرده با حق زنده اند



۱۴۱ کت و مع نما و تفضیل است
در نهایت هر صی الی صی الامر المولود
از هر صی است صی

هَامِ اَبْرَهَ كَبْ جَلِيَّةُ الْعَوَارِفِ
وَمِنْهَا الْمَعَارِفِ

رَبِّ تَوَكَّلْتُ عَلَيْكَ وَاسْتَعِينُ بِكَ



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَبِهِ نَسْتَعِينُ هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لِلَّهِ الْغُلُوفُ الثَّلَاثُ
بسم خداوند بخشنده مهربان و بآن توسل نموده ایم اوست آن خدای که او نیست خدای بی شایسته که ملات و ازده
الْمُؤْمِنِ الْمُتَّقِينَ الْعَزِيزِ الْجَبَّارِ الْمُكَبِّرِ لِلَّهِ الْحَمْدُ عَلَى الْأَيَّةِ وَلَهُ الشُّكْرُ عَلَى نِعْمَتِهِ
لأن صمد که دادنده عزیز کاران بزرگ دارد و خدای باریس بر آید و او را در کتب و کتب
مُنْفِي الْأَرْوَاحِ وَالصُّورِ جَابِلُ الْقُوَى وَالْقُدْرِ جَلَّ عَنْ أَنْ يَتَلَوَّثَ قُدْسٌ جَبَانٌ بِمَا بَلَّ
پدید آرد روحها و صورها گرداند و قوتها و قدرتها بزرگ است آن شان او که آلوده شود یکی است و درش بر آید
يَعْبُدُ مِنْ نَعْمَةٍ جَدَّ مِنْ جَدِّ أَوْ شَكَرَ مِنْ شُكْرِ نَظْمِ
همی از نفعی او ستایند که کسی که شکر کند که شکر کند

قدس او برتر از آتش پاک آتش از آتش حمد ست عطف ازین دانه که رسد حمد به پیران او
احدی را که برون از حد است حمد گفتن ز حد مراد است آن کوی که ز فرط کوشش ست شکر گفتن از بخشش
کیست در دایره مکن فکون کا در عهد شکرش برون کوی که آن از سبک موجودات از کرم او تاج کراهه کرد
وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ سِرَافَاتِ فَلَجَ وَنَزَّلْنَا
و رساله کرامی کردیم با فضل و در شان آدم را پس در خمد و در شین کردیم

مَنْعِي كَيْفَ أَنْصَفَ خَلْقَاتِ بَشَرِيٍّ أَوْ جَلَّ شَرِيْفٌ وَفَضَّلْنَا هُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا
در بر انداخت قدش و جلالش بزرگ است و فضلی که از میان این نوع اکرم چراغ یعنی اهل اصیل و
را منبج گردانید و از آن کورین ملک سید و له آدم را برای خاقیت برگزید و لا فخر لمن افخر
و بلند کرد و لوی صوات را میان شعوب ایشان بالشرف الشايع لمضمر

و برون آورد خدای راست روا کرد که نکند عَزَّ وَجْهَ الْقَبْلِ فَظَهَرَ
لِقَائِهِمْ مِنْ بَيْنِ عَمَائِكُمْ بِحَمْدِ السَّعَادَةِ وَالْخَيْرِ فَاصْبِرُوا عَلَى عَذَابِ اللَّهِ عَزَّ وَجْهَ الْقَبْلِ فَظَهَرَ
مَرْتَبَتِ رُتَبِ الْأَنْبِيَاءِ نَسْرَ عَوَاتِ وَرُتَبِ
پس صبح کرد و در عاده کرد و در شین است این اشیاء و در شین است

و برافراخت در و جبر از میان بطون و تن آن فرقه را افزون برای قضی مَابِطْنِ وَظَهَرَ
و برافراخت و برافراخت با بر جراح دولت قاهره میان با شمس را کما انار و فخر
در روشن ساخت غره با غره سیادت او را عَزَّ وَجْهَ الْقَبْلِ فَظَهَرَ
در شین احمد بنیل و اردت از غایتش لونه وی تروی عن البی علی علیه وآله وسلم عن جبریل علیه السلام
قال یا احمد قلبت الارض مشارقها و معارجها فلم تجد ارضا الا ناخیه بنی هاشم و فی ذلک لعلنا نعبر
گفت یا احمد که دیدم زمین را شد و غره با شمس را فتم آدمی برتر از فرزندان با شمس

در که متعارف و قدی نیست جای در شین است کرد و دیده کان بود حقایق بین عدااعت با این کرد
و پوشیدند بروج سدر واری از هیچ فضایل بحی فضایل عبد المطلب را و ظاهر گردانید صیت فوت و درت او را بین لطایف
تا بر تو افکند از کواکب عشا بر او آفتاب نبوت و رسالت غره حموی و طالع شد بدرو صایت و ولایت از جبر علیه علی
و در گرفت عالم را اغصان فضل از دوزخ فاطمی حبس کرد و یواریت نبوت و وصایت و کشود شد شایع از فضیلت شایع
اکلیت برای آنکی که سر او را رود و در آن بود لاجرم سبقت گفت فضل وجود با جود محمد و آل محمد فال او بر کس نبوت و کرد

و در شین مشرق انوار یقین است از قیس از اعش از حضرت رسول خدای صلی علیه و آله ان قال
إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ الْخَلْقَ فَجَعَلَ فِيهِمْ خَيْرًا قِيمًا ثُمَّ جَعَلَ الْقَسِيمَ إِلَّا مَا جَعَلَنِي فِي خَيْرِهَا ثَلَاثًا
پس خدای که آفرید مردم را در قسیم پس در اندام بدست که قسیم بداندان کرد و اندان قسیم را اثلاث کرد و اندام بدست را ثلث
ثُمَّ جَعَلَ الْأَثَلَاتِ قِبَالًا لِيَجْعَلَنِي فِي خَيْرِهَا قِيمَةً ثُمَّ جَعَلَ الْقَبَائِلَ سُبُوتًا لِيَجْعَلَنِي فِي خَيْرِهَا ثَلَاثًا
پس در اندام بدست را ثلث قسیم بداندان کرد و اندان قسیم را ثلث کرد و اندام بدست را ثلث کرد و اندام بدست را ثلث کرد

و در شین مشرق انوار یقین است از قیس از اعش از حضرت رسول خدای صلی علیه و آله ان قال
فَأَنْتَ خَيْرُ الْقَبِيلَتَيْنِ وَبَنِي خَيْرِ الْبُيُوتِ وَأَهْلُ بَيْتِ الصَّفْوَةِ مِنْ نَوْجِ الْأَقْلَامِ بَيْنَ الْأَرْبَعِ وَالْعِشْرِينَ
پس تو خیرترین قبیله و بنی خیرترین بیوت و اهل بیت الصفوّه از نوج اقلیم بین اربع و عشرين
مِنْ هَاشِمٍ فَهُمْ فِي النَّاسِ كَالسَّمَاءِ الْمَرْفُوعِ وَالْحَوْمِ الْمَادِيَةِ وَالشَّمْسِ الصَّاحِبَةِ وَالْكَعْبَةِ الْمُسَوَّرَةِ
از هاشم پس هاشم در میان مردم است همچون آسمان که بلند و عمارت را بلند و عمارت را بلند و عمارت را بلند و عمارت را بلند

الانبياء الا ومن احب عليا لا ينشده ديوان ولا ينصب له ميزان ولا يفتح له ابواب الجنة
 وبعثوا من كان له كبر كدوت دار عليا كذا وبعثوا من كان له كبر كدوت دار عليا كذا وبعثوا من كان له كبر كدوت دار عليا كذا
 الثمان الا ومن مات على حب علي فانا نكفله بالجنة الا وان الله يا با من دخل مني لحي
 مشكاة بيان كبر كدوت دار عليا كذا وبعثوا من كان له كبر كدوت دار عليا كذا وبعثوا من كان له كبر كدوت دار عليا كذا
 من النار وهو حب علي الا ومن احب عليا اعطاه الله بكل عرق في جده وشعره
الارض وخرج وان دعيه ارضه من كبر كدوت دار عليا كذا وبعثوا من كان له كبر كدوت دار عليا كذا وبعثوا من كان له كبر كدوت دار عليا كذا
 في بدنه مدينة من الجنة يا ابن عمر الا وان عليا سيد الوصيين واما المتقين
لا من اوتى الله من كبر كدوت دار عليا كذا وبعثوا من كان له كبر كدوت دار عليا كذا وبعثوا من كان له كبر كدوت دار عليا كذا
 وخليفتي على الناس والوالعزاليامين طاعت طاعت وعرفت معرفته معرفتي
وخليفتي من كبر كدوت دار عليا كذا وبعثوا من كان له كبر كدوت دار عليا كذا وبعثوا من كان له كبر كدوت دار عليا كذا
 يا ابن عمر والذي بعثني بالحق نبيا لو ان احدكم صنف قد بينه بين الزك والقيام بعد
 الى ابيهم عن سوكه بل كبر كدوت دار عليا كذا وبعثوا من كان له كبر كدوت دار عليا كذا وبعثوا من كان له كبر كدوت دار عليا كذا
 الله الف الف عام ثم الف عام صاغاها وفاقا اليه وكان له ملو الا ارض ذهبها فاقفه
 خدا برادر رسال وبعثوا من كان له كبر كدوت دار عليا كذا وبعثوا من كان له كبر كدوت دار عليا كذا وبعثوا من كان له كبر كدوت دار عليا كذا
 وعباد الله ملكها فاعتقهم ثم قيل بعد هذا الخير الكثير شهدا بين البصفا والمرفوع ثم
وبعد كان عدله على كبر كدوت دار عليا كذا وبعثوا من كان له كبر كدوت دار عليا كذا وبعثوا من كان له كبر كدوت دار عليا كذا
 لقي الله يوم القيمة باعضا العلي وجاحدا للحق وليس من علمه حب علي لم يقبل الله
 طاعت اعداى وبعثوا من كان له كبر كدوت دار عليا كذا وبعثوا من كان له كبر كدوت دار عليا كذا وبعثوا من كان له كبر كدوت دار عليا كذا
 له صونا ولا عدلا وخرج باعظا الى النار وخير مع الحاسرين
وان عليا كذا وبعثوا من كان له كبر كدوت دار عليا كذا وبعثوا من كان له كبر كدوت دار عليا كذا وبعثوا من كان له كبر كدوت دار عليا كذا
 وانجيل است اخبر روايه كرده لاهم القدر على كذا وبعثوا من كان له كبر كدوت دار عليا كذا وبعثوا من كان له كبر كدوت دار عليا كذا
 من يعسوب الكلي در كتاب كاسي باسناد اوسوي مفضل بن عمر حضرت امام ابو جعفر محمد باقر
عليه السلام

راى حضرت امير المؤمنين صلوات الله عليه له من الفضل ما جرى لرسول الله صلى الله عليه
 وآله وسلم ولرسول الله الفضل على جميع ما خلق الله *من كبر كدوت دار عليا كذا وبعثوا من كان له كبر كدوت دار عليا كذا وبعثوا من كان له كبر كدوت دار عليا كذا*
 اخرج وسيد بن عابد از حضرت امام ابو جعفر محمد باقر محمد جري له من الفضل ما جرى لرسول الله صلى الله عليه
 وآله وسلم در كتاب كاسي باسناد اوسوي مفضل بن عمر حضرت امام ابو جعفر محمد باقر محمد جري له من الفضل ما جرى لرسول الله صلى الله عليه
 والفضل بعد رسول الله وآله ما لرسول الله وآله وسلم ما لا يحصى كنه والمفضل عليه
 كالمفضل على رسول الله وآله كنه من كبر كدوت دار عليا كذا وبعثوا من كان له كبر كدوت دار عليا كذا وبعثوا من كان له كبر كدوت دار عليا كذا
 بر حضرت امير المؤمنين در كنه مفضل است بر حضرت سيد النبي وميرك ازين احاديث كونه نصي امت دين
 باب وبعثوا موشيه نيت وانجيل است اخبر روايه كرده لاهم القدر على كذا وبعثوا من كان له كبر كدوت دار عليا كذا وبعثوا من كان له كبر كدوت دار عليا كذا
 من انجيل است اخبر روايه كرده لاهم القدر على كذا وبعثوا من كان له كبر كدوت دار عليا كذا وبعثوا من كان له كبر كدوت دار عليا كذا
 كونه موشيه نيت وانجيل است اخبر روايه كرده لاهم القدر على كذا وبعثوا من كان له كبر كدوت دار عليا كذا وبعثوا من كان له كبر كدوت دار عليا كذا
 يا بالحسن اما ان تركت واتان مقصرت وان الله عز وجل امرني ان تركت اذا تركت
 يا بالحسن اما ان تركت واتان مقصرت وان الله عز وجل امرني ان تركت اذا تركت
 ولشي اذا امشيت وجلني اذا جلست الا ان تكون حد محدودي من حدود الله
وبعد كان عدله على كبر كدوت دار عليا كذا وبعثوا من كان له كبر كدوت دار عليا كذا وبعثوا من كان له كبر كدوت دار عليا كذا
 لا بد لك من القيام والعود فيه وما كرمي الله بكراية الا وقد اكرمك بمناجاة
 كونه موشيه نيت وانجيل است اخبر روايه كرده لاهم القدر على كذا وبعثوا من كان له كبر كدوت دار عليا كذا وبعثوا من كان له كبر كدوت دار عليا كذا
 بالنبوة والرسالة وجعلك ولي في ذلك تقوم في حدوده وفي صغيب امور
وبعد كان عدله على كبر كدوت دار عليا كذا وبعثوا من كان له كبر كدوت دار عليا كذا وبعثوا من كان له كبر كدوت دار عليا كذا
 والذي بعث محمد بالحق نبيا ما آمن بي من انكره ولا اقربني من جحدك
 كونه موشيه نيت وانجيل است اخبر روايه كرده لاهم القدر على كذا وبعثوا من كان له كبر كدوت دار عليا كذا وبعثوا من كان له كبر كدوت دار عليا كذا
 ولا آمن به من كفره وان فضلك لمن فضلي وان فضلي لفضل الله وهو قول
 كونه موشيه نيت وانجيل است اخبر روايه كرده لاهم القدر على كذا وبعثوا من كان له كبر كدوت دار عليا كذا وبعثوا من كان له كبر كدوت دار عليا كذا

من كنه

و هم که با او شافعه میبرد یعنی بعد از او اعدا الله و در سند احمد بن حنبل است از ابی زبیر که گفت پرسیدم از
 جابر که چون بود سئل عن ابی طالب گفت بهترین بشر بود ما شافعه ما نقان را لا یغض او و روایت کرد
 مسلم و جابری نیز در حدیث خود میگوید که گفت از من جمیع من العجمین که حضرت خیر بود و اگر نبود در حدیث
 امیر المؤمنین راجعاً لعلیه یا علی لا یحبک الا المؤمنین یقین و لا یغضک الا منافقین
 و در کتاب اعلام الوری ثقه الاسلام طبری آورده و در صورت از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود و حق فرمود
 کو ضربت خشم المؤمنین بی فی هذا علی ان یغضی ما البغضی و کو صبیبت الدنیا
 اگر در من بر من این خشم خود بر آن دشمن من شود او دشمن من شود و در حدیث دیگر
 بحاقها علی المنافق علی ان یحبینی ما احببنی و این حدیث
 با این دو بر من آتی بر آن دوست من شود او دوست من شود
 آن قول که بر زبان مجتبر بیان حضرت با عت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله گذشت که
 لا یغضک مؤمنین و لا یحبک منافقین باز در حدیث
 دشمن نیست او را بر من دوست نهاده از منافقین
 آنکه هر کس که با خدا بی تعالی ملاقات بولایت او شد غلبش باطل است و از وی چیزی که کار ابر و تقی
 بغض الوعی علامه مشهور کتب علی جهات اهل البیت من لم یوالی فی البیت فیه سبیلان علی الله صلی الله علیه و آله
 دشمنی و بی تعالی است و در حدیث دیگر از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که هر کس که در این شهر نهاده او را دوست
 و در کتاب روضه است از کافه کلنی از حیات از حضرت امام ابی عبد الله جعفر الصادق علیه السلام که گفت
 لا یبالی الناس صلی الله علیه و آله و آیه عالمه ناصیه فصلی ما احاطیه
 آنکه هر کس که با من دوست باشد یا دشمن باشد یا بی تفاوت باشد
 باین معنی اصرار میباید و در حدیث دیگر از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که هر کس که با من دوست باشد یا دشمن باشد یا بی تفاوت باشد
 فرموده من و از پیوستن بجای رسیده که گفت که این که ما مورد شده ایم بر ایندن آن اگر منم بولایت تو
 بر این علی بن ضایع و باطل و محبط خواهد بود سیر و هم تاکید است چنانچه فرمود که ما قول الاول و سیر
 تبارک و تعالی و این معنی معلوم است که طوطی نطق آنحضرت جز بوجی شکر بر زمین و ما یملی عن المؤمنین و این حدیث

الخ

المنع الثالث فی اجمال اولی العلم من الطائفة المحقة
 و یافتیم یکس را که مخالفت کرده باشد درین بلکه اگر خلافی واقع شده از طایفه عامه بوده چنانچه بر وی فصل اول
 خبر میان آنکه است الله اولاً قول مفتی الفرق شیخ المشایخ المفید و کتاب المالی بعد از
 ذکر آنکه میفرماید مذکور و خواندن پیغمبر الهیست بین را در وقت سبیل باضاری بخوان با دعا آنکه در حکم نفس است
 بیان آنکه مراد از نفس در اینجا آن نفس است که قوام جسم بآن باشد از دم سبیل و سواد و خنما و مراد نفس ذات
 پیغمبر از برای آنکه کف نفس خود را بکار آید و از غلبه برای خود یا برای غیر پس حضرت درین که مراد از آن نفس است
 عدل و مثل و نظیر نفس آنحضرت باشد که شریک باشد در عت و اکرام و تقد باشد در جمیع الوجوه و مودت و وصیت
 و ایثار در هر صفت و در حدیثی خود و اعظام و اجلال او عند الله مساوی باشد با نفس آنحضرت و در حدیث دیگر
 طبری در سیر الارامه آورده که اجماع مردمانست باین که مراد بنا فاطمه است صلوات الله علیها و اینها
 حضرت امام حسن و حضرت امام حسین صلوات الله علیهما پس گفته اگر بگویند چرا اینها نیستند که بغض نفس رسول
 اراده نمایند جواب اینست که این باطل است بحدیث اول آنکه بگوید مؤمنی شده و مؤمن را عیاره است دوم آنکه
 لفظ مع افاد نفس حکم میکند قطع نظر از قید مع غیر یا واحد و این دو فصلی است سیاه این لفظ و لفظ الفسنا
 و فصل سیاه شش نفس حاجی جایز نیست سیرم آنکه داعی و در عینیک شئی و اعمی شود و می تواند بود چهارم آنکه
 مؤمنی بعیت میشود از برای آنکه هر اندن مرد و نفس خود را برای کاری نکالت و فایده برین حضرت نبوت
 آنکه اگر تصور کرده شود که مراد از نفس نفس نبی است تصور انا و ما و انا موافق قرار داد اتفاق مغسرتن بخواه
 بود ششم آنکه عطف شئی بر نفس خود واقع میشود و صورت دارد و کرم او قدس سره در حدیث بیان گفته و اینها
 یعنی علی السلام فاحقه و جایز نیست این که معنی آن نبی باشد از برای آنکه او خود داعی است چنانکه آدمی داعی نفس خود باشد
 و حجیت کم آنکه داعی غیر باشد درین صورت که قول و انفسنا باشد یا چارست که اشاره بفرسول باشد و است
 این که اشاره بحضرت امیر المؤمنین باشد از برای آنکه بگوید غیر از او و زوج و در سبیل داخل نموده و این دلالت
 میکند بر حاجت فضل و نهایت علو درجه و رسیدن او مرتبه که هیچ فردی را نرساند که حضرت حق جانا دارد
 نفس رسول خود خواند و هیچ کس را برتبه معادن این یا نزدیک باین دست نداده و مؤمنان نیست روایات صحیح که
 این صلی الله علیه و آله و سلم دارد است از جمله آنکه روزی آنحضرت سوال از حال بعضی اصحاب خود فرمودند

از آسمان می آید و آن خایم مجوعه را با تمام نموده و از خجرات ارجح ارض برای خود که پیش از این
 انبار را مساجد مخصوصی بود که خزان جای دیگر جایز بوده که بعد نمایند و از خجرات است که توفیق خالک
 برای ما و آنحضرت جنتیم سکونم که قول حسین برده مثل فعل در مجرم صدقه است در آنکه خاصه عا
 برای آنکه این سبب است اگر کسی در یک خصوصیات نماید انبوه ما سوی این که شری چون کسی ای
 امیر المومنین مشارکت نباشد و آنکه کثرت یکی و آنچه در کتاب منافق فقیهت فنی و موافق است
 مطهر است تا پیش از این باقی موی عمر که گفت کفتم مر این عمر را که من خلیل الناس یکت سترن روان بعد
 الرسول و آله این عرفت مالک لا اثم لك چه میشود در انامد و ترا بعد از آن گفت استغفر الله بهترن مردمان بعد
 رسول امی است که حلال است برای او آنچه حلال بود و از برای بی و حرام باشد بر او آنچه حرام بوده بری کفتم آن است
 این عرفت علی بن ابی طالب است که بجز در برای صاحب از مجرب و در لو اذکاشت و با او گفت مر است این
 می آنچه مر است و مر است این می آنچه مر است تو و ارش می و تو و می می تفصیله دین من و قاضی دین من را است
 و بعد باین و اقبال یکی برست من دروغ گفت آنکه دشمنی میورید با تو و دعوی دوستی من کرد و الحارث هذا
 لك في هذا المجدى والى عليك فيه ما على انت وادى ووصفى شقيقى وى وخرى
 وبقيل على كذب من زعم انه يعصك وحيى صدق رسول الله
 یا آنکه مسکونی که امیر المومنین در باقی خصوصیات منافق پیوسته گویم ظاهر قول است که الا فی النبوة است
 افاده عموم میکند در ما عا نبوة نبی است که علامه علوم است که ظاهر جرات قوم اما که این و این ظاهر است که مراد
 از مساواة در فضیلت است و از این خصوصیات نبوة آنچه امیر المومنین و اهل بیت است سستی است پس
 بشا که نیست امیر المومنین در حلال بودن تسع که عبارت از نه زن نکاح و ابی است که در یک زمان بوده باشد و اول این و موی
 این قول است آنچه گفته **قد غلب** این **فقد غلب** شرح شرح است که فعل معصوف غلبه تسع مرتبی را و آله این می تواند بود
 وجه آن و توفیق بعدل غیر باشد میانه زوجات تسع که یکی را این عمل نیست و آنچه این یافته ام نیست که و توفیق بعدل
 نبی در جع طه تائیت و آله امیر سر است بلکه در غیر این از یک می که و توفیق بعدل این من حاصل است و آن حل و
 از آنکه حصین از علم السلام پس چون باقی نیست این برایشان باجماع مسلمین موی و توفیق بعدل این برایشان
 شد که و توفیق غلبه تائیت برای این اباحت و این غیر از وجه اکر ام و تفصیل من است نیست برای این و آله تحقیق اجماع مسلمین

محقق است بر همه محل تسع او برای غیر نبی علی علیه السلام من الایام المصنوعین علیهم السلام و اجماع نقول غیر واحدیت
 کا تقریر فی الاصل المصنف **هذا الثالث** **عنه فی فضیلة علی ع**
علیه السلام و بی نیتنا علی علیه السلام و آله و سلم **تدلیما کثیرا**
 شیخ مفید قدس سره در اماسله خود آورده که اختلاف کرده اما میده رضوان الله علیه درین باب پس بشری
 ازین طایفه برین گفته اند که انبیا افضل اند از امیر المومنین صلوات الله علیه علیهم و آله و الثبات و وجه اول آنکه از امیر
 و اصحاب نقل و ثقات بر آیات و طبقه از متکلمین و اصحاب جمیع از امامیه برین گفته اند که امیر المومنین افضل است
 از کما که بر سر حضرت رسول آمده چون چهار صلوات الله علیه و حضرت رسول و آله از او افضل است و توقف کرده
 قدس سره برین باب و گفته اند فیه ایچ که آیا حضرت امیر المومنین افضل باشد از امیر مفسد یا مساوی او باشد
 یا بکبر برتر و تر باشد در مایستی یا بالتراب اما رسول و آله افضل است طایر بایب و توفیق و گفته اند که حضرت
 امیر المومنین افضل برتر است سوی اولی العزم من الرسل پس اولو العزم افضل اند از عظامه بعد از انان ثابت که در هیچ نمید
 ند پس راه فضیلت حضرت امیر المومنین را اندولی سست لال با بری چیده که در محل خود و در خواهم که در مفسد سلمه
 بگوید بگویم من که میافهم احدی از منافقین را مخالف فضیلت پس می تواند بود که بعد از خلاف اجماع معتقد شده باشد
 پس خلاف ساقط میشود و از وجه اعتبار و روشن میشود و این فضیلت از طریق چند **الطریق الاول**
 مساواة آنحضرت بآیه و روایت و اجماع بر فضیلت او این و آخرین که حضرت رسالت پناه و آله را باشد تدریم
 افضل امیر المومنین است اما صغری پس قطعی است چه که مساواة محقق شد و افضلیت حضرت رسالت پناه
 و آله مساوی است و دلالت میکند بر آن بعد از اجماع و حی چند که علما در مصنفات خود ذکر کرده اند و وجه
 اول آنکه کلمات در قوه علی و علی و این نیز مثل صغری و کبری است اما صغری از وجه اول آنکه
 این صغری است و آله در وجه بود که علم غیری از امیر علیه السلام این نیز تحقیقا دفا نده ۲ آنکه نسبت
 به آله عا نبوة بود پس او اکثر تعالی شود و اتباع او اکثر عد و اسن اتباع غیره ۳ آنکه اخلاق او اشرف بود از
 اخلاق غیر او و امر بخیر و اخلاق در شریعت او بیشتر است و اما کبری مضموم مندرجه یعنی درین شکل با اشکال صورت تسع
 در مرتبه نبی است که با افضل غیر علی اما اکثر کلا کالایخی و وجه دوم قوله تملك الوکل فضلنا بعضهم علی
 بعضهم الامر و هم و رفع بعضهم درجات مفسران گفته اند که مراد این بعضی پیغمبر است صلی الله علیه و آله

باکلی است و باید باشد آنحضرت بلکه کافی است مساوات او بر سبب را در آنچه ما جاد است از آن در افضلیت و این
 اقتضای آن نیست که مساوی باشد عرضی را و حجج پس لازم است مساوات او با حق در آنچه داخل می شود آن
 بر اینها باریست که در اعدا النبوة که افضلیت از جمله است حاصل کلام گفته و دلیل بر سبب افضلیت
 حضرت رسالت هم و النبوة و افضلیت بر امیر المؤمنین هم و مساوات هر دو در اعدا النبوة و افضلیت
 از آنجا است پس داخل آمد امیر المؤمنین بر اینها سلف اگر چه ایشان مخصوصه بصفتی که آنحضرت از آن
 شریک نیست یعنی نبوت اگر کسی تقدیر بر خلیفه نبوت در افضلیت و نزد حق از برای حضرت امیر المؤمنین
 باری بر حقین بدل نبوت که در آن حضرت موجود و دلایل بر حضرت رسالت نیای بود اقتضای
 آن نیست که افضلیت میان ایشان بر سبیل غیوم و خصوص بوده باشد حال آنکه اجماع واقع است بر آنکه
 حضرت رسالت پایه مطلقا افضل از امیر المؤمنین است مطلقا گویم افضلیت حضرت امیر المؤمنین هم
 باری مساوات او است و اعدا النبوة و احتیاج بیکر جهت نبوة موجوده در حضرت رسالت پایه مطلقا دارد
 باری امکان افضلیت حضرت رسالت بر اینها سلف باعدا النبوة و تقدیر نبوة را حجتی باشد
 و احتیاج بر این داشته باشد تعاضل لازم آمد و خصوص بعضی تفصیل و مزایا میانها و اینها منافی افضلیت
 مطلقا از برای آنکه می تواند بود که نظر مجموع بر حیث اجماع باشد پس حضرت امیر المؤمنین را آنچه بجهت نبوة ایما
 کن باشد اگر چه بر وجهی نبوة حضرت رسالت رسد اگر کسی که افضلیت نوع نبوت در اینها بر نوع
 امامت گویم چنین است اما اقتضای افضلیت بر فرد از اعدا امامت کند چنانکه معتقد است از اجل حیث
 من المرأة و امام در جای از برای شریک است و بچنان که در زمان معجزان است که دلیل ذکر کالانتی
 و امام در جای از برای حکمی است و محمود دین برجل است بقرینه محمدا که محزون می باشد و امام دین
 پس بر سببی که مریم علیها السلام افضل بود از سایر مردان و حکم بچنان باشد پس اقتضای افضلیت
 مرفوع از افراد نبوت بر فرد از افراد امامت کند نه بر شخصی که متصف نبوت باشد بدو که متصف
 بهین صفت باشد افضل می تواند بود چنانکه در حضرت امیر المؤمنین و اعدا انبیاء بنی اسرائیل علیهم السلام
 برین کرده است و الله اعلم و کتاب العین آنجا که گفته **الامامة لطف عام**
والبیوة لطف خاص لا ینکح خلق الزمان من بی خلافت الامام **لطف عام**
و نبوت لطف خاص بر سبیل غیوم و خصوص نبوة موجوده در حضرت رسالت پایه مطلقا دارد

و انکار اللطف العام شی من انکار اللطف الخاص و اینها اشار الصادق علیه السلام
 و انکار لطف عام چیز است از انکار لطف خاص و آنرا است بر خود حضرت امام صادق
 بقوله عن منکر الامامة اصلا و اساسا و هو شریکیم باز در موضع دیگر از کتاب مذکور گفته که الامامة
شی شریکیم از شرافت است اصلا و اساسا که او شرف از شرف است
لطف عام و النبوة لطف خاص و استقاء العام شی من استقاء الخاص و نیز در جای
 لطف عام است و نبوت لطف خاص است و استقاء عام چیز است از استقاء خاص
 گفته لطف الامامة عام من لطف النبوة لعلکم انما تفسدوا و لکل قوم هاد
لطف امامت عام است از لطف نبوت بر سبیل غیوم و خصوص نبوة موجوده در حضرت رسالت پایه مطلقا دارد
 و تفصیل این آنست که واجب بر خدای هم در زمان نبوت نبوت نیست بر سبیل تعیین کی یا نبوت بالامات
 سبیل بدل وقوع فرد نبوة نقلی نیست و موجب نفی امامت بر سبیل بدل و بعد از نبوت انقطاع نبوت
 بر اینها منافی اختصاص می باید امامت و موجب بعد از نبوت علی سبیل التخییر و در ثانی رجوع تعیین کلاف
 نبوت منحصر در موجب تخییری قبلی را رسد که گوید اگر اراده توانست که با وجود عدم نبی لایبست از امام
 پس با وجود عدم امام نیز باید باشد از نبی و اگر اراده توانست که علیه محرم نبوة امام است این چنین است
 که هیچ کس نفی دلیل خود بر این نیست که بعد از نبی خلوعه از امام ممکن نیست زیرا که لطف و ارجحیت پس
 این حکم واجب احد العین باشد نبوت الامامة که گوید که نبی نیز امام است لیکن ممکن است که گوید
 که امام بودن نبی حجت و موجب تعیین نیست و اگر چه اتفاق افتاده است معنی پس حجت نبوت نباشد جواب آنست که
 نبوت چون منقطع شود بعد از پیغمبر بر سبیل تقی پس مقصود نباشد وقوع نبوت تکلیف بر جوبها پس باقی می ماند
 راجع بغير امامت ازین جهت و اگر چه این نبوت است و امامت قطع نظر ازین حیثیت بر حد نبوت مولف
 خدمت سادات و امامت بیکدیگر است که اراده کرده باشد ایام از ارادة امام صادق صلوات الله
 آنچه ولایت کرده صدوق و عقیقه و کفایتی در مقام الامام است ارقی ابی عبد الله جعفر بن محمد الصادق
 صلوات الله علیه در مع از اماره بعد از امام با حلال آنچه می شود و در آنکه ایام نبودی و جعفر بن محمد بن علی
 هم گفته و میرع ترا نیست آنچه در عوالم الدیالی از آنحضرت مروی است که می بودی بهتر از نبی است یا نبی برتر

شی بعد از این میشود که طرفت از برای تم فیض اعنی لفظ خیر تا آن مرتبه که گفته است فیض نفس خیر و آله و
کونیم اما کلامی است خلاف این از برای آنکه متبادر است که بعضی از برای افرج فیض نبی و آله است از برای آنکه خیر
بنا بر رتبه است و بعضی در آن از برای آنکه شرف و تیره است نه زمان از برای آنکه این مقام با یکدیگر از آن و نیز
بعضی است از برای تیره و با بعد زمان او و برود و تقدیر پس عیسی بن مریم علیه السلام بمنشی بعد است و او
یکی از اولی العزم است و بجهت پیوسته که در آخر الزمان از آسمان خواهد آمد و حضرت امیر مهتره را برین تقریر
از و افضل است پس آنحضرت فاضل آید براتی ایضا بطریق اولی و براتی اولی العزم از برای آنکه کسی ذوق اولی
العزم ندیده اگر کسی که این تمام نمیشود و آله بعد از آن که معلوم شود که خیر اسم فیض است و الف و لام البشیر
و الخلق و المبریه از برای استواء است و حال آنکه این بر دو مقدمه منوع است و مستخرج آنکه یکی
ازین دو از برای معنی چند و دارد پس تخصیص این دو به حق پس لیل است که یکم لفظ خیر یا صحت یا صفة
و درین منکام و معنی پیدا میکند یکی آنکه ملاطیع است از خلق حیوانات نافه و اخذ نه دوزخ دوم آنچه شش بر
مصلحتی است و در مقابل آن شتر است هم در معنی و اقاسم آن با تمام غیر مقصود اندر اجایابی فی مابعد الا
اسم فیض نیست و اما آنچه در روضه از کافیه مکتبی راست مرقعاً الی مالک بن اعین گفته پرسیدم من از
حضرت امام الی عیدار جعفری از قول مروی که مروی دیگر را گوید چرا که اندر خیرا چه معنی از آن میخواهم پس حضرت
امام فرمود که خیر نه نیست و نیست که از کثر بر بجز و و مخ کوثر از سابق عشق است بر آن مازال اوصیا و عیال
ایشان بر دو جانب این نه جاری نایب است که هر یک از آنها که برگشته حکم که آن بروید و این قول که
عوض و کتاب عزیز که خیر است حلال و جاریه از آنست پس هرگاه کسی گوید مر صاحب مکتبی چرا که
اندر خیرا پس ازین خواهی معنی غیر ازین که میباید از خدای رای برگزیدن و اختیار کردن او پس بر این لفظ خیر
بعضی بحثین از دوزخی شکر مایه اجماع مطلق است و ملاطیع غیبت و مایه اخلاص یعنی تحفه معینه و حدیث و اما
نبات الجواب برین حدیث دلالت میکند نیز آنچه در روضه است از کافیه مکتبی نایب است تا ای بصیر از حضرت
امام الی عیدار جعفری گفته برستی که در بحث نهی است بر دو جانب آن جاری نایب است پس هرگاه
موسی که گفته علی بن ازلان برود از خدای دیگر را اجای آن و غیر معنی یا معنی معصوم است قوله نقاس
خیر من طوع خیر و بقیه فیض خیر و اگر چه به خصوص در حالتی که دلیل بر شرف و فضیلت

و در کتاب تسدید القواعد شرح تجرید العقاید ذکر است که الخیر حصول کمال الشئ و الشئ عدم ذلك
خیرات از غایت کمال الشئ و شئ عدم حصول آن
الکمال لذلك الشئ المقابل له فیهما تقابل العدم والملاکة پس درین مقام خیر فیضی است
کمال مرافق جز در مقام مقابل پس بر آن آن بر دو تقابل عدم و ملاک
و دلالت میکند بر ریاضی علی من اضعیف الیه و حصول کمال در این مطلقه اگر چه این معنی برین و برینجا مندرج
باینکه که این معنی پیدا میکند که آنحضرت علیه السلام را اصل کمال مغفود استغوا حاصل باشد و دیگران را
مطلقاً از کمال بهره نباشد حال آنکه در اینجا مراد است که من اضعیف الیه در آنحضرت را مقصود است و کمالی که در
فرد و فیض کثیر غیش این اضعیف الی باشد بر آنکه کمال در آنحضرت بیش از دیگران باشد پس این مراد است
و مقام اقتضای این میکند که خیر فیضی دلالت بر افضلیت میکند با قطع نظر از آنکه کسی که در اول اصل افضلیت
باشد معنی معنی مستتر در معنی که مقتضای استفاق آن شئیم که دلالت کند این افضلیت بر کثرت
من غیر شئ سواد و چه مناسب افتاده این بیت ابی الطیب آنگاه که گفته
فان اتفق الانام وانت منهم فان المسک بعض دم الغلال
پس که اتفاق گفته اند میان و تو ازین نایب پس معنی که شک از بعد من است
و اما الاستحقاق پس نظر بدلیل اسمتها حاصل است و از برای معادته مقام نیز مستفاد است اما اول
شیخ شهید در قواعد خود آورده بعد از آن که ذکر کرده که مورد اطلاق اداة تعریف نظر بملق آن من چیست و هو
می باشد و این را حقیقه میگوید یا من چیست مستغرق تمام یا غیره چنانچه و این را چنین می نامند یا من چیست
موجودی خاص و این نام کرده اند و در اینجا گفته است این که هرگاه در کلامی باشد که باز است تعریف بکمال آن
از این پس باید برای آن که معلوم دنیا باشد و قرینه بعد نیز باشد پس اصل آنست که از برای استحقاق معنی
باشد برای آنکه اتم اکثر فایده است و محل برین اولی است پس اگر متذکر باشد جنس حل کرده شود بر
حقیقت و بلا شک حل لام در اینجا جنس نیز نیست و بعد و قرینه بعد در معنی است پس واجب است آید حرف
آن جنس نیز برستی که این اسم جنس است و صلاحیت دارد و کل واحد واحد از احاد آن را صلاحیت دارد
و کل را پس اگر حل کرده شود بر بعضی آن حل بر بعضی خواهد بود یا بعضی بر بعضی منقذ است ضرورتاً باز عدم

و روایت کرده مقدار و فضل و کتاب اوانع از این مسعود که گفت قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم
على افضل خلق بعدى وابناء سيد شباب اهل الجنة والواخير من سما
على افضل خلق بعدى و در هر دو دو مقدم و در میان این دو دو مقدم و در میان این دو دو مقدم
و نظر بجهت مقام از برای وضع موضوع است و روایت کرده شیخ الفقيه محمد بن احمد بن محمد بن الحسن الشاذلی
درمانه الحاشیه منقول از طریق عامه است و در میان این عباس بن رسول الله و الله علیه بن ابی طالب افضل
من خلق الله غیر منی و الحسن و الحسین سید شباب اهل الجنة و ابونا خیرین و ان فاطمه سیده
ارواحنا و خیرین و حسن و حسین و محمد و ابی طالب و علی و فاطمه و حسن و حسین و علی و فاطمه و حسن و حسین
نسأ العالمین و علی حبیبی و لو وجدت لفاطمه خیرا من علی لدا و فاطمه است
زان عالم است و درستی که در محبوب است و اگر باقی برای فاطمه بهتر از علی است و اگر باقی از برای او
موقوف است بکتابت بیکدیگر مکن است این تعلیق باشد لام فاطمه بلفظ و حدیث و بکتابت بیکدیگر مکن است
این تعارض میکند و چنانچه میشود و در من حیث الاطلاق باشد با تعلیق باشد با تعلیق که خیر است برای آنکه مختار
که اگر عامل و طرف باشد موقوف بودش از طرف هیچ است بنا بر آنکه طرف را برای ارضای کافی است از برای آنکه او شایسته
غیر خود نیست از برای من الشیء منزه از نفس پس قوی شود از برای حکم تجزیت او پس از این باشد که به دیگر
خود برای فاطمه نه آنکه به از غیر خود مطلقا و بر هر دو مقدم و بر هر دو مقدم که در مینه است بیکدیگر و در هر دو
معنی این چنین میشود که اگر باقی کسی را که او به می بود برای فاطمه از علی علیها السلام سر این ترویج نکرد فاطمه را برای
آنکه مکن از برای علی علیها السلام بر افضلیت ثابته اش علی الخلاق و بر تقدیر تعلیق و حدیث که ظاهر اقتضا این
میکند معنی این چنین میشود که اگر باقی بهتر از علی ترویج کردی فاطمه را از برای آنکه مکن که از برای علی علیها السلام پس بیک ازین دو
محال است و جایز نیست که محالی منقضی محالی شود و جایز نیست که ضعیف عاید شود به سوی علی علیها السلام علی کلا تقدیر
چنین میشود که ترویج نکردم از برای علی و این لازم می آید که ترویج نکردم باشد از برای خیر علی علیها السلام و در محال
یکی و جداان به از علی مطلقا یا به از علی برای فاطمه و عدم ترویج آنحضرت علیها السلام از برای حضرت امیر علیه السلام
و چنانچه نیست در نزد محال از برای تملی این پنج نوع و این غایت ظاهر است و در کتاب مشایخ ائمه اربعین است
قال رسول الله و الله یوما لا یحسابه یا معاشر الناس علیکم حدیث من احکم الله بالا صطفا و اختاروه
شیخه و الله

فان تباين اهل البيت

بالاخر

بالاخر و جعله افضل اهل الارض و السماء و معنی به علیا الحدیث بطله و حضرت رسالت پناه
برخی بودند و گویند او را افضلترین اهل زمین و آسمان و چون این وقت شد را و حضرت امیر علیه
سلام و الله مستثنی علی است بر همه و دلالت میکند بر این آنچه در کتاب کافی است از محمد بن مسنان که گفت نزد حضرت
امام ابی جعفر محمد باقر علیه السلام بودم حکایت اختلاف شیعه گذشت امام فرمود یا محمد ان الله تبارک و تعالی
لم یزل منفرد ابوحدايته ثم خلق محمدا و علیا و فاطمة و مکتوا الف و مکرثم خلق جمیع الناس
میت نهاد بود به یکسان خود بعد از آن که محمد و علی و فاطمه را و مکتوا الف و مکرثم خلق جمیع الناس
فاشهدهم خلقها و اجرى طاعتهم و فوض امرها اليهم فهم یحکون ما یشاءون و یحرمون
بشرها و که در این از اهل بیت و در هر دو مقدم و در میان این دو دو مقدم و در میان این دو دو مقدم
ما یشاءون و لیکن یشاء و الا ان یشاء الله تبارک و تعالی ثم قال یا محمد هذه الذیامنة
و چون از این گفتند که این است از برای آنکه مکن است این تعلیق باشد لام فاطمه بلفظ و حدیث و بکتابت بیکدیگر مکن است
اللی من تقدماها فرق و من تخلف عنها محق و من لم یها الحق خذها الیک یا محمد
یا ایها الذی یستحق ان یفرق و در هر دو مقدم و در میان این دو دو مقدم و در میان این دو دو مقدم
الطریق السادس آنکه آنحضرت صلوات الله و سلامه علیه احب خلق است الی الله پس بیکدیگر
است آنچه روایت کرد که کمال العین ابن طلحه در مطالب السؤل از حضرت رسالت پناه و الله که آنحضرت فرمود
در حالی که طایری میبایستد بود که تناول فرماید یعنی مرغی بخت بخدمت آنحضرت آورده بودند
الهم اتنی باحب خلقک الیک یا کل مع هذا الطائر لیس حضرت امیر علیه السلام
بدر آن مرغ را با او تناول نمود و انش حاضر بود و آنحضرت فرمود که امیر المومنین السلام احب خلق
الی الله اراده آنحضرت و الله این بود که بر مردم نیز این مغیبت علیه و صفت بهیه که اعلی و با سستی در جانب ارفع
واللهی کما شئت برای حضرت امیر المومنین و عیوب الدین ظاهر گردد و پوشیده نیست که این صفت محبت و محبت
و در کتب بیان نمیشود و الا بصفت مخصوصه محسوسه که با بصیرت رک شود مردم را مطلع توان ساخت
باین ادعا و عا فرمود و ثانی احب خلق الی الله عز و جل تا آن بجهت مطلوب و محبت و محبت برای اهل آن

مرغ ترفیع آورد و تناول مرغ نماید تا این معنی تناول اذعان حصار بر سر حجت او کرد و در زیاده
اجتبت بر اصل حجت و دلتی است و آنچه بر علو مکان و سمو منزلت و ارتفاع درجه و انصاف محبت الهی
و آنکه او را احب الخلق الی الله است و گفت شیخ مقداد فاضل در کتاب قواعد از خبر طایر و موقوفه و آنکه
الله تعالی با حجت خلقك اليك یا کل معنی من هذا الطائر که معلوم است که محبت در بیجا است
اگر کثرت ثواب است و مراد از آن افضلیت است پس هر کس احب بوده باشد افضل بوده باشد می توان گفت
که لفظ احب باین وجه که نمی تواند محلی است که احب باشد و کل امور و محلی است که احب باشد و بعضی امور
ناقص بر عمومیت پس دلیل نیست بر افضلیت چرا می توان گفت برای آنکه باطل است و غرض ظاهر است که
قول حضرت رسالت پناه احب خلقك اليك اقتضای عموم میکند از برای مکان اضافه و جاری برای این عبارت
زین افضل الناس و این اقتضای عموم میکند مولف لغت را معنی الهی الی الله میگوید که محقق که تصریح کرده
شیخ مقداد در کتاب خود این را که افضلیت معنی کثرت ثواب است مگر آنکه و کیفی و ای که محبت گفته عرض
کثرت ثواب است که عبارت از افضلیت باشد و این مرد و مؤمن را و در مرتبه شیخ یا معنی حدیث شیخ
علی بن عبد العالی قدس سره آنست که افضلیت کثرت ثواب و کمالات و ثوابت و برای آن در بیجا کثرت
در ثواب تخصیص یافت که محبت خدای به برابر اراده ثواب است پس چون افضلیت اقتضای کثرت ثواب است
اگر کثرت در ثواب لا هم تخصیص این ذکر باید و گفت محقق ابو القاسم در کتاب سلک الانعام قوله
الله تعالی با حجت خلقك عليك یا کل معنی من هذا الطائر میگوید که این خبر واحد است
و شاعری با آنکه در فرض تقدیر که خبر واحد باشد و بتواند بگوید باشد لفظش مطلق افتاده و بر کل و هر فرد
صادق است پس شاید که احب الله در خبری باشد و در خبری نباشد فرض تسلیم شوش غایت باقی است
آن باشد که حضرت رسالت مآله دعا کرده باشد اجابت از جا بر خیزد و احب آنکه باشد و آنکه نیست
که لای این احب خلقی بوده باشد مطلقا یا آنکه درین مقام یا در غیر این مقام یا درین مقام از برای آنکه میگوید
با آنکه این خبر واحد باشد لیکن از اجابت که میان فاصله شریعت دارد و هرگاه خبری مرتب رسد و آنکه احادیث
برود و عمل بر آن و اعتقاد بر آن واجب میشود و آنکه گویند لفظش مطلق افتاده میگوید مطلق است اما مطلق
است که افتاده ماضی میکند پس هرگاه اضافه کرده شود اقتضای عمومیت حکم باین ماضیت کند نه باعتبار قد

زاید و آنکه گویند خبر دعا کرد اجابت از جا برخیزد گویم اجماع مسلمین بر نیست که خبر حجاب الدعوة بود
و آنکه گویند چرا جابر نباشد ایان احب خلقی قبل از امیر المؤمنین یا بعد از وی گویم این که میگویند که آنحضرت ۱۲
دلیل بر سبب برین که او مراد است و کسی گفته و میگوید که خبر او آمد و اگر کسی را معاذ الله خلقی در آمدن خبر
معارض یقین شود و در بیان چون یقین راجع است و عدول از راجع قطعا جایز نیست آن خلقی محال را از
درجه اعتبار ساقط باید ساخت و گفت سید شریف مرتضی علم الهدی در فصولی که جمع کرده و اختیار
نموده از محاسن و محال و کتاب شیخ مفید قدس سره و فصول بخاره نام نهاده در استدلال بر افضلیت
حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه بر جواب کسی که این باب سوال کرده و گفته است که دلیل
برین قول نبی است و آنکه الله تعالی با حجت خلقك یا کل معنی من هذا الطائر پس حضرت
امیر المؤمنین ۱۲ آمد و میگوید با آنحضرت خود و تحقیق ثابت شد این که احب خلقی الی الله و اعظم الناس
عنده ثوابا اوست و اعظم الناس ثوابا یعنی باشد الا آنکه محبت عامل اثر و موجب عبادت خدا
اگر باشد از نشان و دین بر مانی است بر فضل امیر المؤمنین ۱۲ بر کل خلقی سوی رسول مآله و آنکه
کسی از سوال کرد که چه دلیل است بر حجت این خبر و آنکه در مقام انکار بود و بیکت این خبر و آنکه
از برای آنکه این روایت نکرده الا آنکه بنی مالک تنها و اخبار آحاد حجت نمی باشد شیخ گفت اگر چه
این خبر از اخبار آحاد است باینچه ذکر کردی که آنرا بنی مالک تنها روایت اما انت با جمیع شیخ
کلی قبول این خبر کرده اند و در حدیثی که احدی این را در بر آنس کرده باشد و منکر حدیث نبی توان
پس من تقدیر اجماع وارد شده باشد برین و حجت است در جواب بودش و خلل در برانش نمیکند
از اخبار آحاد بودن آن باینچه ما شرح کردیم باین توان و تحقیق وارد شده بلکه حضرت امیر المؤمنین ۱۲
حجت کرد باین در حاجتی که او را بود یوم الدار و یوم السور پس گفت که اعراض کرده اند بعضی
مجره و گفته اند که احتیاج شیعه روایت انس از اطراف اشیاست و این از این قسم است و آن
اعتقاد بر حق بلکه کفر است و میگویند که او گمان سنادت کرد و در نفس نادره کرد امیر المؤمنین ۱۲
بر او تا بیایم مستلما شد که بنویسند گمان آن نبی شد و برین سید اگر در کبر سن و ابرص مرد و حاکم
جایز نیست که استشهاده و روایت کفار کنند پس معتبر گفته اند که ساقط شد این کلام شیخ

دل
مزام

و همچنین حاصل غیره در روایت نقل از شیخ فی ثوابه بود که با حقایق و هذا هذا ان مولف دام توفیق
 میگوید میگویم من که میخواهم دلالت میکند کلام شیخ بر آنکه امیر المومنین افضل از اهل است ثوابا و افضل ثواب فی باشد
 الا از یکدیگر از شرف افعال و کثرت عبادت پس درین خبر خبر کرده بر مانی را بر افضلیت امیر المومنین ۴۴ در هیچ خلاف
 ازین وجه که محبت از خدای مریده را اراده ثواب است و ازینده مرید را اجل جلالت اراده طاعت برای خود آراسته
 در کلام پس محکم است که احوال و کثرت عبادت و کثرت عبادت میکند و اکتفا به ثواب
 ضرورت بر افضلیت صاحبش در برستی که احب خلق الی الله فی ثوابه الا که اکل عباد و در فضایل و فرائض باشد و گفته
 است فی الدین محمد بن الحنفی در کتاب بنیای العقولش که روایت که مرغی بر این نزد حضرت رساله آمده
 آوردند آنحضرت فرمود اللهم انی باحب خلقک الیک یا کل معی من هذا الطائر و در روایت
 دیگر چنین است که اللهم ادخل علی الحب اهل الارض الی الله پس حضرت امیر المومنین ۳۴ در آمد اکل
 ان مع بر این با آنحضرت مدد فرمود و استدلال این است که احب خلق است الی الله و احب خلق الی الله
 نیست که اکثر ثوابا از خلق اندر برای آنکه محبت از حق معلوم مریده اش را یافت الا اراده ثواب و کثرت عبادت
 در عبادت آنحضرت امیر المومنین افضل از حضرت خیر المصلین و ملائکه مقربین باشد از برای آنکه ما میگویم که
 چون حضرت خبر مرده و آنکه گفت انی باحب خلقک الیک خودش بدین داخل نموده و نیست و چون اکل عبادت
 ملائکه داخل نیستند و لازم فی آید از تخصیص این حدیث درین دو صورت سقوط استدلال این حدیث در این
 سه صورت مولف اندر میگوید میگویم من که افواج ملائکه از مقصود نیستند بر این حدیث است که برین اتفاق است
 که ملائکه افضل از بشرند یعنی که بر آن معنی در تفسیر خود استدلال کرده بجهت ملائکه و صد و زنب از این و در ششم
 نیست این که این مدعی باطل است و این محبت در جای خود برین خواهد شد هر چند وقتی که ملائکه را در
 بعد از ان میگویم ادعاء او خروج ملائکه را بقدر اکل ثوابا از طاعت بر ملائکه است از اکل ده بگفته اند که نیست
 السالفة اخیر من طعنه بتبصر او از برای ذکر اکل ایضا غایت انداخته است بقید بیان اکل و اکتفا
 تعبد افضلیت نمیکند بلکه ان افضلیت علی الاطلاق است بقید اکل اقتضای امری غیر صلاحت این آن حضرت از
 برای اکل و اسکان اهل از آنحضرت نمیکند ثقه الاسلام طبری در اسرار امامت میگوید روی مخالفین هم و در
 گفت العقول آورده که امیر المومنین ۳۴ در روایت که مرغی بر این آورد و پیش آنحضرت که اشد پس آنحضرت فرمود اللهم

انی باحب خلقک الیک یا کل معی من هذا الطائر پس حضرت امیر المومنین ۳۴ فرمود
 و انس در بیان حضرت رسالت پناه بود امیر المومنین را گفت که پیغمبر حاجی مشغول است حضرت امیر درنگ فرمود
 برای دیگر حضرت رسالت خان دعا کرد و امیر المومنین بر در حاضر شد و انس با کعبه شانه گفت نوبت بهوم
 که دعا فرمود امیر المومنین بر در حاضر شد باز انس خان گفت اما حضرت رسالت او ندان امیر المومنین آگاه گشته
 فرمود که یا علی ادخل پس چون آنحضرت درون آمد فرمود و الله فرمود ما البطاک یا علی چه ترا
 موجب درنگ شد آنحضرت جواب فرمود که این نوبت سیوم است که آمده ام و انس را بر میگردانید
 که رسول الله حاجی مشغول است پس روی بپوش کرد که چه حمل کردی بدین که گوی نیت شدیم در عبادت ترا
 و خواستیم که از تو خود یکی از انصار درون فرستیم و انتظار حضور او بکشیدیم پس خبر مرده و آنکه فرمود که این مرغی
 خود را دوست میدارد و درین مقام کلام معجز نظام را بطریق تمام داده و حال این حکایت بعضی است
 درین مختصر کجایش فرمود مولف رتب امیر المومنین را فادانه میگوید میگویم من که سرکاره احب غیر از امیر المومنین نبوده
 چگونه ممکن است ثبات خبر او و چه فادانه دارد و آنکه انس و آنحضرت را با یکی از توام او در آید و گفت ای امیر علامه
 در کتاب گفت المراد فی شرح تجرید الاعتقاد که حضرت رسالت صمد و آنحضرت در مواضع کثرت بیان فضل
 و کمال امیر المومنین ۳۴ بر دیگران و نفس فرموده بر امامت او را بحدی که است که وارد شده در خبر طبرستان
 که فرمود انی باحب خلقک الیک یا کل معی هذا الطائر پس امیر المومنین ۳۴ آمد و اول آن
 مرغ را تا فل فرمود و روایت دیگر اللهم ادخل الی الحب اهل الارض الیک روایت که در این را
 انس و بعضی ابی قحاص و ابو ارفع موی رسول الله و ابن عباس و اصحاب خود و ازین حدیث ابو جعفر
 اسکانی و ابو عبد الله بعضی در آنکه امیر المومنین ۳۴ افضل است از غیر خود و ابو عبد الله در حدیث این حدیث
 نیاز احباب میکند و یکس نکر این نیست پس برین تقدیر بنابر سبب باشد انما میخواند صابره
 مولف میگوید اراده کرده بهر تشریح عوفیه را که آن موضوع خبر و تشریح است بین الاکثر و در حدیث اصطلاح
 نیست که عبادت از غیر حاجی باشد که اخبار ایشان متعارف بعضی باشد که تغییر است بقاضی کرده اند و این
 افضل از اولین است و الا مراد این ممکن باشد بر این نوع قول او پس متواتر میگوید اندر این که معنی اصطلاحی
 نه بل و آنست و قسم آن بنابر آنکه از خواص احاد است بلکه شصت اران را و قسم و آنست بر این که

و شیخ

آحادیت با قید چو که احادی که متواتر نیست مستفیض است یا نه پس چگونه متواتر در تواتر و صورت
که امتناع فرغ مرئی را در مقابل باشد و قسم قیاس باشد اما شایع کتاب حصول خبر طایر را چنین گفته
که حضرت رسالت نامه ۱۰ و آنکه را مرئی بران پیش گفته پس حضرت گفت اللهم انی یا حب خلقک
یا کل معی هذا الطائر و در روایت دیگر است اللهم ادخل الی أحب اهل الایام
یا کل معی هذا الطائر پس امیرالمومنین علیه السلام و با او مال فرمود آن مرغ را و امیرالمومنین
علیه السلام خلق بود که نزد او آمده مطلقا تا أحب ازین ۱۰ و آنکه باشد پس آنحضرت افضل خلق باشد
یعنی ۱۰ و آنکه اتممت ما حاصل عبارته این عبارت عرض آنست که أحب از جمعی بود که
مکن بود اینان ایشان برین تقدیر سایر اینها و اهل باشد و یکس مرغی بود این حکم الانی ۱۰ و آنکه
ببار امتناع تصور یابان شخص بودی خود و از منافق خوانده است مرغی را برین هاس که گفت برای
۱۰ و آنکه مرغی آورد پس حضرت گفت اللهم انی یا حب خلقک الیک پس امیرالمومنین علیه السلام
بن الی طالب علیه السلام نزد رسول الله فقال اللهم اوله و هم این که نیست مرغی از اناس بل ملک که
گفت پیش خبر و آنکه مرغی بود پس گفت اللهم انی یا حب خلقک الیک یا کل
من هذا الطائر پس امیرالمومنین علیه السلام و آن مرغ را با آنحضرت خورد ابو عبید بن جراح خود آورد
و این ای در حدیث خود ذکر کرده و صدوق در امالی خود نوشته از علی بن ابریم و در ازبهر و ابریم بن
ما نم و او از ابی هریره که گفت و در لم یس من مالک را عصابه بر سبده بود پرسیدم که ترا چه روداده
گفت این در عصابه علی بن الی طالب شده گفته چگونه واقع شد گفت خادم رسول ص و او را بود
برای آنحضرت مرغی بران آورد و آنحضرت گفت اللهم انی یا حب خلقک الیک و الی
یا کل معی من هذا الطائر پس امیرالمومنین علیه السلام گفت من خبر امیرالمومنین آنحضرت را گفت پس
من خبر آنست مرغی را از اقوام خود که باید پس خبر ثانی است مبارک داشت و گفت اللهم انی یا حب
خلقک الیک و الی یا کل معی من هذا الطائر پس امیرالمومنین علیه السلام آنحضرت را
باز کردیم که خبر کار میخواست و این خواستم مرغی را از قوم خود که در اید پس حضرت سالت یا
ثانی دست برداشت و گفت اللهم انی یا حب خلقک الیک و الی یا کل معی من هذا الطائر

پس امیرالمومنین علیه السلام با من گفت که رسول الله با منی شوال است و همان را داده و آنست که یکی از قوم من در این
انصار امیرالمومنین علیه السلام آواز بلند کرد و گفت رسول را چه خبر شد و رسول الله و آنکه در و با این من هذا کلمه
بن الی طالب علیه السلام پس رسول الله فرمود انی که چون آنحضرت را اهل شد حضرت رسالت نامه ۱۰ و آنکه را مرئی بران پیش گفته پس حضرت گفت اللهم انی یا حب خلقک
یا کل معی هذا الطائر و در روایت دیگر است اللهم ادخل الی أحب اهل الایام
یا کل معی هذا الطائر پس امیرالمومنین علیه السلام و با او مال فرمود آن مرغ را و امیرالمومنین
علیه السلام خلق بود که نزد او آمده مطلقا تا أحب ازین ۱۰ و آنکه باشد پس آنحضرت افضل خلق باشد
یعنی ۱۰ و آنکه اتممت ما حاصل عبارته این عبارت عرض آنست که أحب از جمعی بود که
مکن بود اینان ایشان برین تقدیر سایر اینها و اهل باشد و یکس مرغی بود این حکم الانی ۱۰ و آنکه
ببار امتناع تصور یابان شخص بودی خود و از منافق خوانده است مرغی را برین هاس که گفت برای
۱۰ و آنکه مرغی آورد پس حضرت گفت اللهم انی یا حب خلقک الیک پس امیرالمومنین علیه السلام
بن الی طالب علیه السلام نزد رسول الله فقال اللهم اوله و هم این که نیست مرغی از اناس بل ملک که
گفت پیش خبر و آنکه مرغی بود پس گفت اللهم انی یا حب خلقک الیک یا کل
من هذا الطائر پس امیرالمومنین علیه السلام و آن مرغ را با آنحضرت خورد ابو عبید بن جراح خود آورد
و این ای در حدیث خود ذکر کرده و صدوق در امالی خود نوشته از علی بن ابریم و در ازبهر و ابریم بن
ما نم و او از ابی هریره که گفت و در لم یس من مالک را عصابه بر سبده بود پرسیدم که ترا چه روداده
گفت این در عصابه علی بن الی طالب شده گفته چگونه واقع شد گفت خادم رسول ص و او را بود
برای آنحضرت مرغی بران آورد و آنحضرت گفت اللهم انی یا حب خلقک الیک و الی
یا کل معی من هذا الطائر پس امیرالمومنین علیه السلام گفت من خبر امیرالمومنین آنحضرت را گفت پس
من خبر آنست مرغی را از اقوام خود که باید پس خبر ثانی است مبارک داشت و گفت اللهم انی یا حب
خلقک الیک و الی یا کل معی من هذا الطائر پس امیرالمومنین علیه السلام آنحضرت را
باز کردیم که خبر کار میخواست و این خواستم مرغی را از قوم خود که در اید پس حضرت سالت یا
ثانی دست برداشت و گفت اللهم انی یا حب خلقک الیک و الی یا کل معی من هذا الطائر

باز کردیم که خبر کار میخواست و این خواستم مرغی را از قوم خود که در اید پس حضرت سالت یا ثانی دست برداشت و گفت اللهم انی یا حب خلقک الیک و الی یا کل معی من هذا الطائر

و آنکه مرغی آورد پس حضرت گفت اللهم انی یا حب خلقک الیک پس امیرالمومنین علیه السلام بن الی طالب علیه السلام نزد رسول الله فقال اللهم اوله و هم این که نیست مرغی از اناس بل ملک که گفت پیش خبر و آنکه مرغی بود پس گفت اللهم انی یا حب خلقک الیک یا کل من هذا الطائر پس امیرالمومنین علیه السلام و آن مرغ را با آنحضرت خورد ابو عبید بن جراح خود آورد و این ای در حدیث خود ذکر کرده و صدوق در امالی خود نوشته از علی بن ابریم و در ازبهر و ابریم بن ما نم و او از ابی هریره که گفت و در لم یس من مالک را عصابه بر سبده بود پرسیدم که ترا چه روداده گفت این در عصابه علی بن الی طالب شده گفته چگونه واقع شد گفت خادم رسول ص و او را بود برای آنحضرت مرغی بران آورد و آنحضرت گفت اللهم انی یا حب خلقک الیک و الی یا کل معی من هذا الطائر پس امیرالمومنین علیه السلام گفت من خبر امیرالمومنین آنحضرت را گفت پس من خبر آنست مرغی را از اقوام خود که باید پس خبر ثانی است مبارک داشت و گفت اللهم انی یا حب خلقک الیک و الی یا کل معی من هذا الطائر پس امیرالمومنین علیه السلام آنحضرت را باز کردیم که خبر کار میخواست و این خواستم مرغی را از قوم خود که در اید پس حضرت سالت یا ثانی دست برداشت و گفت اللهم انی یا حب خلقک الیک و الی یا کل معی من هذا الطائر

باز کردیم که خبر کار میخواست و این خواستم مرغی را از قوم خود که در اید پس حضرت سالت یا ثانی دست برداشت و گفت اللهم انی یا حب خلقک الیک و الی یا کل معی من هذا الطائر

باز کردیم که خبر کار میخواست و این خواستم مرغی را از قوم خود که در اید پس حضرت سالت یا ثانی دست برداشت و گفت اللهم انی یا حب خلقک الیک و الی یا کل معی من هذا الطائر

و آمدن حضرت امیر المومنین بعد از مدتی بود و قولی غیر از آنکه اگر در سیرم می آمی سر این دعا با هم تو می گوی
 و ترا خدا می آید مستقیم نفس صبح است و نجابتش صبح تا بلی نداد که سر او به آیت حضرت علی بن ابی طالب است
 لا غیر و این دعا را راست می آید بقول ابی طلحه که عرض حضرت رسالت پناه و الله این معنی ظاهر را حجت است
 بود و الا پس از اول امر ممکن بود که دعا با هم امیر المومنین کند و روی که اش کرده بود غیر از کوفه و عاده و بعضی که
 نسبت با امیر المومنین داشت نبود حتی رو کرد تا سه نوبت و در نوبت سیرم نیز رو کرد و چون حضرت
 امیر المومنین آواز بلند کرد و فرمود شنید و شناخت و امر با دعا را از فرمود و بر آن سخن فرمود چیزی نماند و الله
 حضرت امیر المومنین دست مبارک برداشت و دعا بر او کرد و بخوبی که سنگ ستر در او شد و در احادیث دیگر
 از آن سخن مذکور است که سبب دفعه چندی دیگر غیر از این بود از آنکه حدیث بساط با خبر روز غیر رو گفت
 ثقیل بن علی بن عیسی که کتاب کشف الغر که حضرت رسالت پناه و الله قدی که گفت فتم خیر بود
 مردی گندم کون کوثر پشت طویل القامة با فرط آمد و سلام بخاطر آن کرده و مخصوص حضرت رسالت پناه
 بعد از آن روی آن حضرت کرده گفت می بینم ترا که در کاهستی چسبکی این قیام حضرت رسالت پناه فرموده
 که چنان می بینی گفت می بینم که در قیامت عمل را منظور نداری پس حضرت رسالت در غضب رفته گفت وای ای
 سرکاه عدل نزد من نباشد پس نزد که خواهد بود پس همان گفت که آیا بغیر او را خواهد گشت یا نه پس
 حضرت پیغمبر و الله دعا کرد بر او فانه سیکون له اتباع یزقون من الدن کل مرق السهم
صلی علی سیدنا محمد و آله پس کسی که نود و یک بار دعا را بخواند و در هر روز بخواند و در هر روز بخواند
 من الرزق یقتلهم الله علی ید احب الخلق الیه بعدی
 از آنکه می کشد و ایشان از خدای بزرگ و دست ترین خلق است بخودش بعد از من
 پس آنکس را امیر المومنین در روزی که خواب می خور و آن را می کشد باب شریف و آتش سعادت و در
 مولف طبری از آن سید موی است که حضرت سید المرسلین و حبیب رب العالمین و الله که گفت
 علی احب الی الله من جمیع ملائکة سبع سموات و ان الله لیباهی
عقده و دست داشته ترین است ملائکة سبع سموات و ان الله لیباهی که از آن سید موی است که حضرت سید المرسلین و حبیب رب العالمین و الله که گفت
 بعد القیمة یعلی اهل الجنة و یدخل یومئذ فی الانبیاء مولف
عقده و دست داشته ترین است ملائکة سبع سموات و ان الله لیباهی که از آن سید موی است که حضرت سید المرسلین و حبیب رب العالمین و الله که گفت

بنا بر این

نزد توفیق یکدیگر می گیریم که عجب نیست که او احب خلقی الی الله است و آنکه بیایات میکند و او
 بر اهل جنت و حال آنست که در فرشته که با او می باشد اتفاقاً می کشد بر سر فرشتگان که با او می باشد
 و این فرشته که صحب بر می و معنی و اخلاص می باشد روایت کرده فقیه این معانی از چند طریق با سیدنا
 که سیدنا حضرت امیر المومنین علی بن ابی طالب علیه السلام می باشد
مع علی حدیث و این نیست که سیدنا بر علوتان و سیدنا کان او نسبت این را می کشد که گفت
 تعالی بیایات با او بر اهل جنت و انبیا و اولاد و اولاد که از اهل جنت است و سیدنا حضرت امیر المومنین
عقده و دست داشته ترین است ملائکة سبع سموات و ان الله لیباهی که از آن سید موی است که حضرت سید المرسلین و حبیب رب العالمین و الله که گفت
 یا قوت که محبت ارادتت لیکن از جانب خدای اراده ثواب و از جانب ما اراده طاعت گفت
 آیه الله علامه در شرح انوار ملکوت محبت ارادتت لیکن از خدای عمل ما را اراده تواریت و امان
 در حق او اراده طاعت و کاهست که اطلاق میکند بر معانی دیگر محبت نیز آن و آن تصور کلی است
 از لذت یا مصطفی است یا مشایقه است همچون محبت عاشق مرعشوق را و نعم علیه منعم را
 و صدیق بر صدیق را و مولانا حسن قولی که می کشد از فضل است که در کتاب معراج السعاد و ادراج الماسول
 که محبت خدای هم تخصیصی است بانها تخصیص که سبب قربت و از لاق آن از عمل ای و پاکیزه و قطع ماعول از ماسوی
 و نظیر این اگر در دوات دنیا و دفع مجارب باشد به جمیع اشیا ناید و سعادتی و در پاکیزه جمیع اشیا ناید و آنکه هیچ
 وجه نیست شئی را بشیرا که از وجود او تبارک و تعالی پس از آنکه می کشد از خدای و سیدنا حضرت امیر المومنین و سیدنا حضرت امیر المومنین
 و دشمن ندارد برای خدای و اینست **لو کشف الغطاء** ما از دست یقینا بازگفت است که
 روایت کرده اند ثقات که رسول خدای صلی الله علیه و آله خبر داد از خدای تبارک و تعالی و گفت
 لا یزال عبدی یقرب الی بالتواقل حتی احبه فاذا احبته کنت مع الذی یسمع به
 حیث یسند من تعجب میجوید میجوید من سبب لافان تا آنکه من امان و سیدنا حضرت امیر المومنین و سیدنا حضرت امیر المومنین
 و بصیر الذی یبصر به و ید الذی یطیش بها و رجلا الذی شی بهافی لیسم و لی یبصر
 و پیش او که می کشد آن و دست او که می کشد آن و پایش او که می کشد آن و پیش او که می کشد آن و دست او که می کشد آن و پایش او که می کشد آن

برای هر یک زبان در خوش کرده از آن قیامت خوش نگردد چنان از آن بکسی نماند که در آن کس
 بعد از این مقام معرفت که محقق طوسی در اوصاف الاشرف مذکور بدین عبارت آورده که قال الله تعالی
 شهد الله انه لا اله الا هو والملكه واولوا العلم قانما بالقسط
 گوای و ادعای برین که نیست محضی غیر از او و حکم بر کوی دادند و صاحب علم که در این کتاب است
 پاری معرفت شناخت باشد و انجام از معرفت مرتبه بلندترین از مراتب خدا شناسی است چه خدا شناسی را
 مراتب بسیار است و مثل مراتب معرفت چنانست که آتش بعضی چنان شناسند که نموده و می کشند که هر چه باورسد
 ناچیز شود و از او در آنچه معانی او باشد ظاهر گردد و چه که از وی بر او هیچ نقصانی در نیاید و هر چه از او جدا شود بر ضد طبع
 باشد و آن موجود آتش خوانند و معرفت بری هم کسی را که این مقام باشد مقلدان خوانند مانند کسی که
 سخن بر زبان تعقیق کرده باشد درین باب بی وقوف بر حقی و بعضی که بر مرتبه بالای این جماعت باشند کسی باشند که
 سوز آتش در دینشان رسیده باشد و دانند که این دو از چیزی می آید پس حکم گفته بودی که او را شرافت و در
 معرفت کسی که باین مقام باشد اهل نظر باشد که بران قاطع راند که صانع است چه از آثار قدرت او در وجود
 او دلیل یابد و بالای این مرتبه کسی باشد که از خوار آتش حکم مجاورت اثری احساس کند و آن مستفیض شود و معرفت
 کسی که باین مرتبه باشد و باین مقام رسیده باشد و صاحب و اولای این مرتبه کسی است
 که از آتش منافع بسیار یابد مانند حر و طبع و انصاف و غیر آن و این جماعت متشکک فی باشد که در معرفت لذت شمر
 دریافت باشند و آن جمیع شده و اما جماعات اهل آتش باشد و بالای این مرتبه کسی باشد که آتش را مشاهده کنند
 و توسط آتش چشمها ایشان مشایده موجودات کند و این جماعت در معرفت متشابه اهل پیش باشند
 و ایشان را عارف خوانند و معرفت حقیقی ایشان را بر او کسی که در مرتبه دیگر باشند بالای این مرتبه هم از صاحب
 عارفان باشند و ایشان را اهل یقین خوانند و ایشان جماعتی باشند که معرفت ایشان از باب عیان باشد ایشان را
 اهل حضور خوانند و اهل انبساط ایشان خاص باشد و نهایت معرفت اینجا باشد که عارف متقی شود مانند کسی که پس
 سوخته و نچیز نشود و فاضل بنیاد شیخ مقدادم در شرح فصول که بعد از باب محبت که گذشت معرفت بهر آن مقام
 که این توحید است که چهارم از احوال که مقارن ملکوت معرفت بخداست و اما آن اهل مراتب معرفت است
 پس و بستی که معرفت را مراتب بسیار است و مثل مراتب آن چنانست که آتش است و در مرتبه پس مرتبه که از معرفت آن

باز

است که کسی می شنود که در وجود چیزی هست که هر چه باطلاتی میشود نابود میشود و باید که خواهی که آتش راست
 و نظایر آن در معرفت الله معرفت متکلف است و اهل علم را و بالا از آن معرفت انگلی است که رسید است یعنی او
 و آتش و دانسته است که این اثر است و با جرات از وجود و موثرش و نظایر این در معرفت از معرفت اهل قدرت
 که حکم میکند بر این وجود و صانع طریق است لال از وجود و آثار وجود و صانع و برترین انگلی است که احساس
 کرده با اثر از جرات آتش بسبب و شش و استماع پذیرفتن این اثر و نظایر این در معرفت اهل مرتبه پس مرتبه
 است از بندگان که کثرت ساخته اند صانع را من و را محاسبه و انبیا و برترین مرتبه کسی است که می بیند آتش را
 توسط آتش و شش پس مشایده بکسیت موجودات را و نظایر این مرتبه در معرفت اهل مرتبه عارفان پس مرتبه کسی که
 است زامعنی است حقیقی در ایشان از این مراتب ایشان را اهل یقین نامند و ایشان جماعتی اند که از آتش لذت
 متکلف نشود و هم اهل حضور و موهبای معرفت الهی متقی فیها العارف نظیر من یقرب بالانوار و ظلال فاده میگوید
 میگوید من که قول حق طوسی اینجا که گفت که در جمیع حقیقی می باقی دارد و قول شیخ متذکر اینجا که گفت و هم اهل علم
 و موهبای معرفت هر که که حضرت رسالت خدا و اله احب الله باشد و علیه المؤمنین را پس تصور کمال در این کون
 بیشتر از مردم بوده باشد و هر که که علیه المؤمنین احب الله باشد و علیه المؤمنین را پس تصور کمال در این کون
 داشته اند من یقرب بالانوار و اهل کمال بنا بر اینست من جمیع الطوار و الله الی غیره و او را و باقی که انور رسیده به غیر
 تفسیر این نوع است و علامه اعظم الله السمت اینها را از برای حصول کمال در معرفت من الله و رسول و اهل عرف
 الهی است بخدا و معرفتش را بر او محقق طوسی رحمه الله و اهل و در مرتبه بعد از آنست که در مرتبه پس مرتبه
 از خدا و اسوق در معرفت باید الی الله و اهل کبریه ترین انامت بلکه علام و ارضا و بریت است و کمال
 و تسلیمانه و رسول که با آنچه نقل کرده شد از اهل ذوق درین مقامات و این آیات نیز از نظر الاسرار را بر میآید
 چون از در این مقامات نگردد در ملک نظم در آمده بود و حیث بود که درین مقام ملکوت عیان شد و لذت معرفت
 ای جهان تخلص اصلی یافت باحصل ملکوت نقطه این دایره را هر که این ذکر تکریم کرد
 جان غیری تو جهان را این مست مثل عت جان بد عت مردم شناسی است مردی از معرفت اقای است
 الهی را از هزاران صفت صفت نیست به از معرفت حق بدایت بود معرفت بر او واجب بود
 در آتش را مثل آتش است کوشش من کن که تا آتش فواید که آتش عین روشن شدن آتش محبت

لِيُظْهِرَ الْبَيِّنَاتِ وَالْمَلَكُةَ حَيْثُ بَيَّنَّاهُمَا مِنْ عَمَلِكَ وَأَخْبَلَكُ وَبَيَّنَّا حَقَّهَا مِنْ الْأَقْطَعِ
 فِي دَوْرِيْنَتِ الْمَلِكِ مَهْرًا كَمَا كُنَّا نَرَاهُ وَأَوَّلُ حَسْبَتِ دِيَارِ مَدِيْنَتِ دِلَاسْتِ وَفِيهَا مِنْ أَمْتِ
 هَذَا الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ سَيِّدَ شَبَابِ أَهْلِ الْحَقَّةِ وَالْوَهْمَا وَالَّذِي عَشَى الْحَقَّ خَيْرَ مِمَّا أُعْطِيَ
 وَهُوَ مِنْ أَجْلِ رِضَايَا نَامُوسْتِ مَرْغُوبَا مُفَضِّلِي عِلْمِ أَصْرَتِ حَادِقِ جَعَلَنِي مُجَرَّبًا عَلَى السُّلْمِ أَزِيدُ شَرًّا زَادًا وَعَلَى شَرِّ
 أَصْرَتِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَاكِفْتِ فَالْجَنَّةُ مَرْغُوبَا لِلْقَوْمِ وَالْمَا أَسْرَى إِلَى التَّمَا أَوْحَى إِلَى تَرْسِيْتِ
 السُّلْمِ كَفْتِ فَسَادِ رِيَايِ قَتْلِي كُشْبِي كَمَا كَرِهْتِ بَانِ عِيَاذِي
 جَلَّ جَلَالُهُ فَقَالَ بِأَمْرِي كَاتِبِي الْخَلْفَ عَلَى الْأَرْضِ أَطْلَاعَةً فَأَخْبَرْتُكَ بِهَا فَجَعَلْتُكَ نَبِيًّا وَشَقَقْتُ
 بِأَمْرِي الْبَيْتَ كَفْتِ يَا مَهْرُورِيْنِي كَمَا عَطَاكَ كَرَمِيْنِي عَطَايَا شَرِيْفًا بَلِيًّا كَمَا تَرَاهِيْنِي سَيِّدًا مُبَارَكًا وَبِيْنِي الْأَمْرَ
 لِأَنْ أَسْمَا فَاذَا الْخُودُ وَانْتِ مُحَمَّدٌ ثُمَّ أَطْلَعْتُ الْأَمِيَّةَ فَأَخْبَرْتُ مَهْرًا عَلِيًّا وَجَعَلْتُ وَصِيَّتَكَ
 بِالْأَمْرِ أَنْتُمْ وَنَالِي بِسَبْحِ عَمَدٍ وَتَوَجُّرِيْنِي سَاكُومِ دَمِ الْبَيْتِ أَنْتُمْ كَمَا مَشَقَّتْ عَلَى رِوَايَاتِهِ وَأَمْسَى تُو
 وَخَلِيقَتِكَ وَفُجَّ أَنْتِكَ وَاسْتَفَقْتُ لَهُ أَسْمَا مِنْ أَسْمَائِي فَاذَا الْعَلِيُّ الْأَعْلَى وَهُوَ عَلِيٌّ وَجَعَلْتُ
 وَخَلِيفَتَهُ وَشُورَ وَخَفَرَتُو وَبِيْرُونِ أَنْتُمْ بَرِيْ أَوَايِ إِذَا مَالِيْنِي خَوَا بِسَبْحِ عَمَدٍ وَوَعَلْتُ وَتَرَاهِيْنِي
 فَالْأَمْرُ وَالْحُسَيْنُ وَالْحُسَيْنُ مِنْ بَعْدِكُمَا ثُمَّ عَضْتُ الْوَلَايَةَ عَلَيْهِمْ عَلَى الْمَلِكَةِ عَقِبَ لَهَا كَانَ عُنْدِي مِنَ الْغَيْبِ
 فَالْمَدِيْنَةُ جَمِيْنِي رَا اِنْ يَسِيْ شَمَا بَعْدَ اِنْ عَضْتُ الْوَلَايَةَ عَلَيْهِمْ عَمَدًا بِفَرَسِيْنِ كَيْفِيْنِي فَخَرَفَتُهَا مَوَالِي
 بِأَمْرِي لَوَانْ عَبْدًا عَبْدِي حَتَّى يَتَقَطَّعَ وَيَصِيْرَ كَالْثِيْنِ الْبَالِي ثُمَّ أَتَانِي جَاهِدًا الْوَلَايَةَ عَلَيْهِمْ مَا اسْتَكَتُ
 وَكَلَّمَ الْكَمِيَّةَ بِفَرَسِيْنِ كَمَا رَايْتُ الْكَمِيَّةَ عَمَدًا بِفَرَسِيْنِ كَمَا رَايْتُ الْكَمِيَّةَ عَمَدًا بِفَرَسِيْنِ كَمَا رَايْتُ الْكَمِيَّةَ عَمَدًا بِفَرَسِيْنِ
 حَتَّى وَلَا أَظْلَمْتُ تَحْتَ عَرْشِي يَجْعَلُ الْحَبِيبُ أَنْ تَرْفَعَهُ قُلْتُ نَعَمْ يَا رَبِّ فَقَالَ عَزَّ وَجَلَّ أَرْفَعُ
 رَأْسَكَ فَرَفَعْتُ رَأْسِي فَأَتَانِي الْوَارِثُ عَلِيٌّ وَفَاطِمَةُ وَالْحُسَيْنُ وَالْحُسَيْنُ وَوَعَلْتُ بِالْحُسَيْنِ وَوَعَلْتُ بِالْحُسَيْنِ
 حَتَّى فَرَفَعْتُ رَأْسِي فَأَتَانِي الْوَارِثُ عَلِيٌّ وَفَاطِمَةُ وَالْحُسَيْنُ وَالْحُسَيْنُ وَوَعَلْتُ بِالْحُسَيْنِ وَوَعَلْتُ بِالْحُسَيْنِ
 حَتَّى فَرَفَعْتُ رَأْسِي فَأَتَانِي الْوَارِثُ عَلِيٌّ وَفَاطِمَةُ وَالْحُسَيْنُ وَالْحُسَيْنُ وَوَعَلْتُ بِالْحُسَيْنِ وَوَعَلْتُ بِالْحُسَيْنِ

29

الملك شيرازي في تغريخ ذكر اردو اردو تفسير احتجاج کرده آورده که قال رسول الله ﷺ والله لما وصلت
إلى العرش رأيت مدامي تحت العرش اسم علي بن أبي طالب عليه السلام فقلت يا جبريل استبقني
فإن عرش آدم بين يدي وقد نزل عرش علي بن أبي طالب عليه السلام فقلت يا جبريل استبقني
علي بن أبي طالب فقال جبريل لا إلهي إلا الله محمد بن عبد الله كان كثر من الشاه
عليه السلام طالب پس گفت میرسل ای خدیو مرا ای محمد بن عبد الله که در میان همه بسیار شایسته و صفت یزد
و الصلوة علی علی بن ابی طالب فوق عرشه فاستاق العرش إلى روضته فلذلك
أعلنت عهودی علی علیه السلام و کتاب ایان عرش خود پیش شایسته برای یزدان

و رسیدن خلق که عظمای آیت مکابر انزلت است از و در طاعت گفت عیسی و او را و دشمنان الصلوة الله عز وجل
و برقت مصطفی و او را کشید گشت نزل بر او از قوس آسمانی و در دین بر او نازل شد و در دین بر او نازل شد
بناظرین برسد که مصراع افروز را کاتب از خود گرفته است به یقین داده باشد زیرا که کاتب که در مصراع اول آن
میگفت متقی آنست که این مصراع را چنین باشد که در دین بر او نازل شد و در دین بر او نازل شد
تو گفته باشد و آن هم خوب است گفت امین الاسلام طبری در اسرار الامام که خدای تم خبر داد از فعال
شاید امیر المؤمنین علیه السلام و در جواب ایشان غذا القیامه پس حضرت ابریم گفت ای امیر المؤمنین محمد
و علی آن تجملاتی من شیعة سید علی بن علی و سید محمد و آن شریف محمد و آن شریف محمد
و علی که در آن است از آن شیعه سید سلوات و سید محمد و آن شریف محمد و آن شریف محمد
و بنا برین که در اندیشه و آوازه او را از افاضل خاندان و انبیا صلوات الله و سلامه علیه و آله و سلم و در آنکه او در دست حافظ
بن مردویه در سنه قولید من نبوت اذن الله ان ترفع و یذکر فیها اسمی فیکبر فیها
و در آنکه او در سنه قولید من نبوت اذن الله ان ترفع و یذکر فیها اسمی فیکبر فیها
بالغدو و الاصال جمال الله من حجاب ولا یبع عن ذکر الله واقام الصلوة
بصباح و شب و کاه و مراد آنکه که شرف او را در آن زمانه و نهج از یاد خدای و برای جوارحه نماز را
و ایتاء الزکوة یخافون یوما تنقلب فی القلوب و الا بصار پس روی
و او ان زکوة را و نیز است از روی که تنقلب می شود در او و طهار و دیرها
برای خاصیت و گفت این که ام خاندان یا رسول الله حضرت رسالت بناه فرمودند که نبوت الانبیا
ای که علی علیه السلام گفت یا رسول الله هذا البیت منها لیت علی و فاطمة و خیرت انهن افاض
ای فرست و خدا این خاندان است که از آن خاندان است و با طهارت و طهارت و طهارت و طهارت
صدق رسول الله و متحقق است این که این است برای آنکه در مائت محمد بن احمد بن شاذان مروی است از طرق
عامه از ابن عباس که گفت قال رسول الله صلی الله علیه و آله
لما عرج لی الی السماء انتهی الی المسیر مع جبرئیل علی السما الزابعة فرائی
و فی کف من لای یسبح بولسمان ساجد بید با جبرئیل و لای یسبح بولسمان ساجد بید با جبرئیل

یا من یا قوت احمد فقال لی یا محمد هذا هو البیت المعبر خلقه الله تعالی
خدا را با قوت احمد فقال لی یا محمد هذا هو البیت المعبر خلقه الله تعالی
قبل خلق السموات والارض خمسين الف عام ثم یا محمد فصل فیما قال النبی ص
آیات از آنکه در آن است از آنکه در آن است از آنکه در آن است از آنکه در آن است از آنکه در آن است
و جمع الله الی التیس و صفهم جبرئیل و رانی صفا فصلت بهم فلا سلت ابائی
که در آن است از آنکه در آن است از آنکه در آن است از آنکه در آن است از آنکه در آن است
آمن عند ربی فقال لی یا محمد ربک یقرنک السلام و یقول لك سل الرسل
آیه از آنکه در آن است از آنکه در آن است از آنکه در آن است از آنکه در آن است از آنکه در آن است
علی ما ذا ارسلتم من قبلك فقلت معاشر الرسل علی ما ذا ابغضتم ربی فقلت
برای این که از آنکه در آن است از آنکه در آن است از آنکه در آن است از آنکه در آن است از آنکه در آن است
الرسل علی ولا یتک و ولا یتک علی من له طالب و هو قوله تعالی و اسئل من ارسلنا
صلوات که بر ولایت تو و ولایت علی بن ابی طالب و این سخن خداست که بر پس از آنکه در آن است
من قبلك من رسلنا و لعله اخذ کر و پیغمبر و آله او که قیاس بر او گرفته اند که در آن است از آنکه در آن است
از ابن عباس رضی الله عنه که گفت گفت رسول خدای صلی الله علیه و آله و سلم عبد الرحمن بن عوف را
یا عبد الرحمن علی بن ابی طالب منی و انا من علی بن قاسم بغیری فقد جعلنا
ای عبد الرحمن علی بن ابی طالب از من و من از علی بن ابی طالب پس بر خیز که او را از من و من از علی بن ابی طالب
و من جفانی فقد اذانی و من اذانی فلیعنه سبیه یا محمد الرحمن ان الله انزل
در کس جبار و من پس از آنکه در آن است از آنکه در آن است از آنکه در آن است از آنکه در آن است از آنکه در آن است
کتابا مسینا و امرنی ان ابین للناس ما نزل الیهم ما خلی علی بن طالب
کتابی در آن که در آن است از آنکه در آن است از آنکه در آن است از آنکه در آن است از آنکه در آن است
لأن الله جعل فصاحة کفصاحی و درایت کمدلای و لو کان
ای که خدای که در آن است از آنکه در آن است از آنکه در آن است از آنکه در آن است از آنکه در آن است

[illegible]

Q5.

[illegible][illegible]

اقتضی بجزئی آن ادخل الحجة من اطاعه وان عصانی واقعت بجزئی آن ادخل

التا من عصاء وان اطاعوا ومن انما جاست قولاً آخرت ۳۰ فانه لو اتفق الناس
و روی کسی را که میگوید که اگر اتفاق باشد

على جبين ابن طالب لما خلق الله النار ولما اجتمع الناس على بغض علي بن طالب
بر کسی میگوید که اگر اتفاق باشد که اگر کسی بغض می کند علی بن ابی طالب

لما خلق الله الجنة. و این در حدیث مشهور است که لا یفرح بها شیء و بغضه
در این باب از پیروان است

سینه لا یفرح بها شیء است در فرمودن آمد این در مسند عاذ بن جیل و این حدیث
بر این است که فی فی سینه که میگوید

مقتضی اجتماع سینه و عدم وقوع شریک و چنین نمی آید که امکان وقوع شریک است
و وقوع ضرر آن سینه نیست و اگر چنین است و بسیار است که و عید مقدم واقع میشود در کتاب و سینه

اگر کسی این را میگوید که اگر اتفاق باشد در این خلاف لازم آید جواب آنست که حق اینست که خلاف
و عید جایز باشد بخلاف خلاف و عید که جایز نیست بحدیثی که میگوید که حق اینست که خلاف

محقق میشود که برای آنست که اگر کسی را که میگوید که حق اینست که خلاف
پس شفاعت برای کسی میکند مولف فاذا له لئلا شفاعته و میگوید که حق اینست که خلاف

نیکوترین عدم ضرر اعم از آنکه مغفرت محبت باشد یا برای دین چیزی دیگر بشفاعت باشد اتفاق شفاعت این
مستلزم نفی دخالت شفاعت نیست از برای آنکه عام مستلزم خاص نیست و دلالت میکند بر آن که دلالت

پس ممکن نیست که شفاعت از پیغمبر و اولاد و ائمه معصومین عیهم الصلوٰة و السلام باشد یا بعضی حضرت حق سبحانه
و تعالی در آن حدیث میفرماید که شفاعت است آنکه در حدیث میفرماید که حق اینست که خلاف

مرکب و طاهر و خلیف است یا آنکه آنست که شفاعت محبت مکرر لطفی در بعضی نیست و آنست که شفاعت با آنکه اگر کسی
صاحبش را از او جدا کند و حق تعالی را از او جدا کند یا مستلزم آنست که اگر کسی را از او جدا کند

و چون در مسموم باشد و اگر اینها نباشد و شوارح و حجب که در اندرون او را تا آنکه بیرون رود و از دنیا و حجاب
چگونه با او نماند باشد و این معنی و اراده است اثر از حضرت صادق علیه السلام میفرماید که اگر کسی را که میگوید که حق اینست که خلاف

بگوید که حق اینست که خلاف و اگر کسی را که میگوید که حق اینست که خلاف و اگر کسی را که میگوید که حق اینست که خلاف

اگر کسی را که میگوید که حق اینست که خلاف و اگر کسی را که میگوید که حق اینست که خلاف و اگر کسی را که میگوید که حق اینست که خلاف

اگر کسی را که میگوید که حق اینست که خلاف و اگر کسی را که میگوید که حق اینست که خلاف و اگر کسی را که میگوید که حق اینست که خلاف

اگر کسی را که میگوید که حق اینست که خلاف و اگر کسی را که میگوید که حق اینست که خلاف و اگر کسی را که میگوید که حق اینست که خلاف

اگر کسی را که میگوید که حق اینست که خلاف و اگر کسی را که میگوید که حق اینست که خلاف و اگر کسی را که میگوید که حق اینست که خلاف

اگر کسی را که میگوید که حق اینست که خلاف و اگر کسی را که میگوید که حق اینست که خلاف و اگر کسی را که میگوید که حق اینست که خلاف

اگر کسی را که میگوید که حق اینست که خلاف و اگر کسی را که میگوید که حق اینست که خلاف و اگر کسی را که میگوید که حق اینست که خلاف

اگر کسی را که میگوید که حق اینست که خلاف و اگر کسی را که میگوید که حق اینست که خلاف و اگر کسی را که میگوید که حق اینست که خلاف

اگر کسی را که میگوید که حق اینست که خلاف و اگر کسی را که میگوید که حق اینست که خلاف و اگر کسی را که میگوید که حق اینست که خلاف

اگر کسی را که میگوید که حق اینست که خلاف و اگر کسی را که میگوید که حق اینست که خلاف و اگر کسی را که میگوید که حق اینست که خلاف

اگر کسی را که میگوید که حق اینست که خلاف و اگر کسی را که میگوید که حق اینست که خلاف و اگر کسی را که میگوید که حق اینست که خلاف

عنه عليه السلام وفضل اخفرت بر باقی جهای است و نقص است برین در کتاب و جامع و غیر آن و جوهری
و جامع معنی شیعیه را برین طریق آورده که شیعه الرجل اتبک و انصاده يقال شایعه کل قال و کلامه الله

چشم آنچه روایت وارد شده از حضرت امام باقر علیه السلام در باب آنکه از او پرسیدند که خبره ما را من احب علیا

علیه افضل الصلوات و التکم و عمل الطاعات قلها الله نعم من فان قارف دنیا
بر و با و قارفین صلوات و عمل الطاعات که قول کنان علی انشای تمام اند پس اگر کسی را
لم یکن الذنب محیطا الطاعة و کان ثواب طاعة مذخورا و عقاب معصیه موقفا
آنکه الله انما لا یکنه مطاعا انما و است و ثواب طاعة انما و عقاب معصیه موقفا

معلقا بمشیة الله سبحانه و نعم و من بعض علیا عدم لم یثبت له مع بعض حسنة
معلقا بمشیة الله سبحانه و نعم و من بعض علیا عدم لم یثبت له مع بعض حسنة
و کان مایاتی به من جمیل یحیطه قبح ما هو علیه من بعضه لولی الله عز وجل فالولی

لولی الله مقبوله حسنة و لا یضرمه سئاة و عذرا لله لا حسنة له لعظم جرمه و
لا لای المؤمنین و شکک فی خلافة و لهذا قال جل اسمه و قد منا الی ما عملوا من کل فجلیان
مروی عن ائمه علیهم السلام که فرمودند که هر کس که در حق من شک کند یا در حق ائمه علیهم السلام شک کند
هسا و منشورا گویند پسیدند از حضرت ائمه معصومین علیهم السلام که اعمال کچان از حق است
جواب فرموده اند که اعمال اعدا و شایعینا مؤلف قبل الله عالمه بگوید که این

و جهالت است و این آن بود که محمول بر حضرت علی که احاطه ثواب طاعات کنه و حاصل و جو جهالت است که
عدم ضرر را از برای سبب است که از برای آن درمی آید و دفع آن می نماید پس صورت چنین می باید که حضرت علی را

او

اصلا از برای آنکه است و شود و آن وجه اول است و یا از برای منافاة او است و یا از برای
یعنی حضرت فی الجمله از برای امتناع حضرت از برای آنکه منافاتی بجهت است بر الطین و این وجه دوم

و یا از برای منافاة مذکوره است و تخصیصی باید فرموده که منافاتی با آنست که موضوع عقیدت و احدی صورت علی
سبب صیغه حضرت نیز سبب محبت علی را از برای آنکه کفره عنه از بوقی می بود و این وجه ثالث است

و یا محمول عقیدت و آن قد عدم دخول است و صورت چنین می باید که سبب حضرت نیز سبب محبت علی را از برای
که محمول عقیدت و آن قد عدم دخول است و صورت چنین می باید که سبب حضرت نیز سبب محبت علی را از برای

که احاطه ثواب طاعات او کنه و این وجه چهارم است و گفته اند که عدم ضرر یا مطلق است و درین صورت
یا تخصیص ضرر است یعنی دخول را یا تخصیص سبب است یعنی سببانی که از صفات است و مواضع آن شود و این

وجه ثالث است یا مطلقا و یا از برای آنکه منافاتی با آنست که سبب حضرت نیز سبب محبت علی را از برای
اینمی نیست که چه حضرت امیر المؤمنین از ایمان است و ثواب موقوف بایمان است از برای آنکه ایمان شرط آنست

و این سبب است حضرت نیز سبب محبت علی را از برای آنکه منافاتی با آنست که سبب حضرت نیز سبب محبت علی را از برای
که ایمان مرکب نیست از عمل قیسی ترکیب از عمل اجبی دارد و ایمان مرکب است از ایمان و تقوی و محبت علی را از برای

در هر یک از این وجهت بر خلاف اینست چه محبت از ایمان است و بدین وجه تخصیص در ایمان ایمان باقی
از ایمان و اصول دین از برای عدم خلاف در محبت از توحید و نبوت و امامت و باقی اخفرت پس کفر است یعنی

نیز سبب آنرا و اعمال کفار که ما داشتند به الیوم عاصف لوف
چون فاکستی که من فرستادم است بانی او در روز که خوفان بود

یا جامع است این وجه اول است
یا جامع است این وجه دوم است
یا جامع است این وجه سوم است
یا جامع است این وجه چهارم است

لكنى مراتك اهلا للعبادة فبعدت لك **وكنى بكتبه وشرع منى را الكعبة**
 يكن يديم ترا **العبادة رابست** **ولا الهى ما را وانت مرادى** **ار حضرت زين العابدين**
 بستم **فان روى** **ار حضرت زين العابدين**
 علي بن الحسين صلوات الله عليه هرويت كه بيش از ابو جعفر اذ فرم بخدمت آن در وقتي كه ان امام از عا
 رياضت و عبادت كاريهاي رسیده بود كه چنگلي را ز سر سیده و ز سر چون چو رايد ز كفش زده شده اذ
 پيدايي وخته و سرخ شده چشمان جاكش از كره و شب ننده داري و پينه بسته پشاني جاكش بيش از
 از تو و محمود و درم كه در دوسان و قد رهاي عالي پايه اش از بسياري قيام در نماز بيش حضرت ابو جعفر گفت
 كه چون آنحضرت در ان حال بودم از خود غايب شدم پس گريستم از بس كه بوي رحيم آمد و درين هنگام كه در آن
 ملقت بجانب من شده بعد از انكه با تو از غيبت او را در رافط فرمود مرا گفت اي پسر بر من بعضي از انكه
 وان چهيدي عبادت امير المؤمنين بود كه ميتش منظر آنحضرت و در شورش عبادت بود بعضي از انكه
 را بوي و آدم پس نظر بران از خود آنرا اين فرمود مرا دشمن آنكه با وجود اين حال كه درين بيني ملاحظه كن كه سوز
 ايكه امير المؤمنين بران عمل مي فرموده من تمام كرده ام و در كتاب روضه است انكافي مرثعه صدوق فانه انكه
 محمد بن يعقوب الكليني را از ابي عبد الله جعفر بن محمد الصادق عم كه گفت حضرت علي بن الحسين چون چرت رفتي
 كتاب عمل علي بن ابي طالب را پس نظر كردن در ان گفتي كه طاعت اين دارد كه طاعت اين دارد و كتاب
 آنحضرت براي نماز عبادتي رنگ شريفش تغير كشتي حتى انكه سايه شدي ميگس از انقباض او و گشتي كه طاعت
 عمل آنحضرت چنگل از نوزده ان او را در بالا علي الحسين اما اجتماع آنحضرت معروف مشهور است
 از انكه در كتاب منهاج الكرامه است كه در باب شجاعت او حضرت رسالت پناه ۳ و الله فرمود كه
 لقتل علي لعمر بن عبدود افضل من عبادة الثقلين و در كتاب
رايه كتن علي لعمر بن عبدود افضل من عبادة الثقلين
 كشف المكنون شرح تجريد الاعتقاد و اخبرني است كه لضرته من علي خير من عبادة الثقلين

و الله و در بيان فضيلت حضرت آنحضرت فرمودين عباد و در اين مجازة مسطور است كه قال رسول الله
 لضرته من علي افضل من عبادة الثقلين و در كتاب اربعين مر امام اشاعره فرم را زني در است
 فليعلم فانه بود الاخراب لضرته علي بن ابي طالب خير من عبادة الثقلين و در كتاب
 علي است انكه حضرت امير الله لضرته علي لعمر بن عبدود افضل من عبادة الثقلين و در بيان
 است ان است از حضرت امام جعفر بن محمد الصادق عمنها السلام از پدرش آنحضرت علي بن الحسين آنحضرت
 علي السلام گفت قال رسول الله و الله لعلي بن ابي طالب يا ابا الحسن
 لوضع ايمان الخلائق و اعاء الله في كفة ميزان و وضع عليك في كفة اخرى ليرجح
ار حضرت زين العابدين **ار حضرت زين العابدين** **ار حضرت زين العابدين**
 عليك يوم احد علي جميع ما عمل الخلائق و ان الله باهي بك يوم احد ملكة المقرين و رفع
ار حضرت زين العابدين **ار حضرت زين العابدين** **ار حضرت زين العابدين**
 الحجب من السموات السبع و اشرق عليك الجنة و ما فيها و اجمع بفضلك العالين
ار حضرت زين العابدين **ار حضرت زين العابدين** **ار حضرت زين العابدين**
 و ان الله لي عوضك بذلك اليوم ما يغبطك به كل نبي و رسول و صديق و شهيد
ار حضرت زين العابدين **ار حضرت زين العابدين** **ار حضرت زين العابدين**
 و الله يكفركم عن اضراب آنحضرت اين شايسته و حفظ داشته باشد كيف مجازات و مازات او
 چنين و درج باشد ما اعظم الله **ار حضرت زين العابدين** **ار حضرت زين العابدين** **ار حضرت زين العابدين**
 اي كه شير نوح را به جا ياري داد **ار حضرت زين العابدين** **ار حضرت زين العابدين** **ار حضرت زين العابدين**
 كينورد قلعه خيبر را گشود **ار حضرت زين العابدين** **ار حضرت زين العابدين** **ار حضرت زين العابدين**
 كسب كردن و داد و داد او **ار حضرت زين العابدين** **ار حضرت زين العابدين** **ار حضرت زين العابدين**
 كاهن را زانجا سوي خيبر را شجاعت چون شجاعت و شجاعت چون شجاعت او و در كاهن در
 در افتاد عرفت و علو هفت او بر مر جاد و نقيت لائق الاعلى لا سيف الاذا و الفقار

گفت امام زین العابدین علی کمال الدین من طلب در مطالب السؤل بعد از استیفاء جبریت شب بخت حضرت
رسالت که اگر نه خدای احدی که می دل او را یعنی دل امیرالمومنین را بقوه و شانت نفس او را شانت
برای این اضطراب لای دران مقام اگر چه بنا بر قول حضرت رسالت پناه این بود از اندر اعدا و دست خود
که آن حضرت فرموده بود بنی بخلص الیک منهم امر بیکر همه پس بیکر که نفس شنی بقی رغبتی

بعد خوف وادی و با وجود این ظاهر شو خوف خود رویه امری خوف نه حضرت موسی با وجود و بخت
خدای قدم خداوند در وقتی که اختیار کرد او را برای امر رسالت بالغه عصا او و او القاصصا که پس بن
عصا ما شد حضرت رسید به پشت برگردانید پس گفت خدایم اقبل ولا تخف

سعدیه سیرها الاولى پس چون مخالفت امر ممکن نبود رو بآن کرد و طرفی که با او

بود بدست خود جبهه آنرا بدست آورد خطاب آمد که چیت ترا یا موسی آیا خیال کنی که اگر این خیزه اذن بشه
بازار تو آنچه بر دست جمعی رد آن کند پس حضرت موسی گفت نه و لیکن من ضعیف و اضعیف متولد و مخلوق تمام
یعنی از نوع بشرم و از بشر براده ام پس نفس بشر را طاعت این نیست و طبع بشریه مقتضی خوف و خدشست
پس اگر نیست واضح شود یکی از فرزند بشر را میان کردی از اعدای قاصد معاند مظهر عداوة مقاومت او با آن
و اقامت او میان آن کرده بعد از خروج نبی خدا و رتب چگونه باشد و بعد از آن بیرون آمدن او از بلده
ایشان و از شایب قطعات جهال مختلفه ایشان ظهور نمودن و برادر افعی آن کرده مکره و تنهار و در و
کردن با وجود کثرت فارو عام اعدا و اوضاع دلائل و ارجح است بر شجاعت او محقق مخصوص خاصه آن
خدایم او را شجاعت و شجاعت و شجاعت است کمال عزات و جلالت مولف و فقه ابرار شایسته
بگوید که بگویم من که کثرت حالت فرود موسی ۱۴ از صحرایا متفرقا بعد از قتل آن بطلی بجا که قرآن مجید میان
بآن ناطق است مثل خروج حضرت امیرالمومنین ۱۴ و متقول نیست از هیچ یک از این علیهم السلام اقدام فرمودن
نفس مثل آنچه متقول است از حضرت اسمعیل و بآن سبب مدوح حضرت حق سبحانه و تعالی است و انکار

بگو حضرت رسالت پناه و آلا آن بقوله و آله **انا ابن الدجین** باید دانست که قولی که
عنه العظمی و آله من پسند و فرم **بیکر که نفس شنی بقی رغبتی**

که از فرزندان حضرت ابریم حضرت اسحق اما ضعف است و عمل علیه نبوت و حکایت پس در و چون معجزات
مطلوبی که گفت کرد فرج زاده ام خود و شایسته هیچ بگویند از آن دوست با حیل که بدست قدم مثل
اوین باب آن توده است حضرت عبداللہ ان سراج که بوقی که از یون عیان چاه زمزم مکر بود و همان
برای طلب آب در حوض که بگوید چه در آید آب اوئی یافت چون آن را با خدا نذر کردی اگر او
که توفیق حق بخواهد آن بجز بخت کند قرآن چاه چون یافت که کافیم که بهر وفای نذر قیام
فرمان داشت تا از فرزند که بیان بود و جلد را بوند این عادت کدام است که بیا بدیج او توفیق
که آمد بنام عبدالله خاست از جای خود برخاست مانع او من بیا شتم کای باغی نذر خود قیام
کشتن آن کشتن بود نوحیست ظاهر از جهنم ده شتر که خدای بخواست قرعه از آن قاصد اول
چون گفت نذر کردی که باز آمد بنام عبدالله ده شتر را بدست رو کند قرعه آمد نام آن فرزند
بست شدی بی چاه بود قرعیت نام عبدالله ده شتر بدست فرود شتر انعام شتر تمام کرد آن فر
خدا شتر خود را از آن قرعه آمد بنام شتر را که در فی الحال شتر فروین و تیر خودی شتر شتر
رضیق ثابت کرده و در موضع میسر شتر متفقین امم الا هم شمس الامم تعقیب الفروع عن الاصول حیة العبد
مستقل و متقول شیخ مفید قدس سره که میست حضرت امیرالمومنین هم بر فاش حضرت خیر المصلین ص و آنست
که آن باب گفته این شتر در کتاب انصاف فی الحجج من الشف و الکشف که خدایم ما بهات کوه را شتر
درست او جلیل و کمال با برای خطا آنحضرت به جلیل را بجانب سر مبارک آنحضرت و کمال را بجانب پیشین
و آنرا که حضرت جبرئیل گفت بخرج لک یا علی من ثلث وقد باهی الله لک اللذکر این
علی السلام و در آنجا که کتب مثل تو و خدایم بفرموده است
افلا تم از تو طین نفس خود در آنجا که نعل کرده از حسیب بن الرقیب سید بنی قریب عم الهدی از و
کتاب خوش که در دست بعضی اهل حق و الحاسن و آن کتاب نبی است از و کتب شیخ مفید
فمن یبکی مجلس و یبکی حسن این جبار که نامی مضبوطه ان و انما سجد لک انک انت الی اخره

طی که روایت کرده ابو حمزه ثمالی از حضرت ابی عبد الله امام جعفر در قصه یامین بن ابراهیم که بر دست حضرت نوح
نوح کرده بود و این بود گفت سئل النبی ص و الله عن وصیته فقال هذا علی بن اخی و وصی
کسی حق رسیدند از پیغمبر که وصی تو کیست پس گفت این علی که با من دوست است
و هو از هذا الناس فی الدنيا و ارفع الناس الی الله فی الاخرة اما قول شهادت و حق

در وصی بنی هاشم و وصی بنی هاشم و وصی بنی هاشم
وزمانه آنکه از غایه شتره و او غایب مخالف و نوالف احتیاج بیاورد و لیکن نکته چند نادر
مقوم میگردد صاحب کتاب مشارق انوار الیقین میگوید باین معنی ای که ریاضت یکیشی باب بیان اسرار
داسخی الباب و ام الکتاب و جاء کیه یوم الحجاب و ولی الغیم و العذاب یوم المآب
کتاب و ام الکتاب و علی ایضا روز شمار و صاحب علم و ادب در حدیث
آیا آتانی ولی فیت که مقدم فاشش بود و کار عالی و پیوسته گوشت در لافچه خبر آنچه گفت و ان چنین بود که آن
روحانی که صفتش می باشد از آن صاحب زین کائنات الحقیقی از عیبت و صلاهی امیر المؤمنین یوشی که از سرش بر روی او افتاده
پوشیده ماند که وی میگوید این زمین زمان قوم بود چون بخت دول آمد اثری بر رخسار او بود و پیغمبر او را گفته
تو در هر دو سو این چه چیز است بر روی تو پس صفت گفت که این جوان که تو فرستاده بودی یعنی امیر المؤمنین امیر و ار
وقتی که قدم در حصار نهاد و کشید در را تا بر کینه حصار و در و در که برای نظاره بر حصار بود و فو افتاد و من بر خفت خود
نشست بودم بخت من نیز حرکت در آمد و میل کرد و من فو افتادم و رخساره من بر طرف سر خود و این نشانه
ار آن عزیز بنابر حضرت رسالت از خود که یا صغیر برستی که علی تو خدا را می عظیم است مدتی که کشید در را
و بر زید حصار آسمانی هنگامی که در زمانه غریزه و راه و در زید عرش حمان از غرضی که علی را بود و چون روز
عمر از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام که در بابا الحسن رکنی در چرخ را ای این بر کنن بقوت اثریت بود
آنحضرت در جواب گفت لا بل بقیه ربانیه قلعتها پس گفت این روز در اوقت که در حجب را
نیکو بخت بود که ای بر کننم آنرا

پاره کرد و پاره راست و انداخت جبریل علیه السلام سینه تنجی با پیغمبر که ملاک و ایمان نه ایکنند این قول که
لا فخر الا علی لا سیف الا ذو الفقار و لا محب الا انت که در نهانی که مامور بر ما و قوم لوط

بودم و در داشته شترهای ایشان از آنکه گفت شتر بود از جانب مغلی زمین مفت تا جانب علیا آسمان مفت و همان
خداوندی و قوت او یک برادرش و مال خود و بر او افتخار تا شنیدند خلع عرش بایک جوان و آنکه اطفال ایشان را
و وقت کردم تا صبح که منتظر بودم و وقتی داشت بر من و امر روز که یکبار علی علیه السلام و حضرت فاطمه زهرا
با برادر مامور شدیم که یکبار بر روی تخت او را تا شکاف زمین را بچینی که بمانی حامل زمین رسد و پاره کند و پاره
پس بقلقل شود زمین با ایشان قول افتد اگر فاضل شیشه علی بود و راست من زیاده از نقل مداین بر قوم لوط
بود با آنکه مکایل و اسرافیل هر دو با نوری او را در سو گرفته بودند اما کرم آنحضرت مرتبه بود که معجزه مردود و در آن
باب انصاف و ادب آنکه آمده از نبی در عداوت خداوندی و امیر المؤمنین و اولادش در میان خلق خود
و کار بود و عداوتش آن مرتبه بود که وضع سینه سینه است آنحضرت میان میانان می بین کرد و در راه سینه است
چنانکه در آن باب ابن سنان الطحطاوی نوشت یا آنکه در وفای او اعمایا السیران فی ضلالها و شادانها

ای ای پادشاهان و پادشاهان در قوم خود و عداوت او را در این راست
اعلی المآب و علی بن ابراهیم و بسینه فانت لکم اعوانی تلك الخلاق منکم مدینه قل للمبین و احضارنا
در کینه سینه است که در میان آنکه در شیشه است که در میان آنکه در شیشه است که در میان آنکه در شیشه است
در کتاب قرص النوری خلاصه لاشراف سید عبد الحکیم بن طاکوس راست نقل از شیخ ابی الله که علی علیه السلام
الدانی نوشته آنکه ابو جعفر الاسکاکی گفت که معاویه علیه العزه من جذب را یکبار از مردم بل کرد
تا بقتی بخرقون الحکیم عن مواضعه ما بران مواضع روایت کند که این آیه معاد امیر و دشمن حضرت امیر
المؤمنین علیه صلوات الله و سلامه علیه رزق آدم و من الناس من یحبک قوله فی الحقیق الا

کلمه در آن که آنکه در شیشه است که در میان آنکه در شیشه است که در میان آنکه در شیشه است
و یشهد الله علی ما فی قلبه و هی الذ الذ الحصام و اذ انزل سغی فی الارض لیقید
که ای پیغمبر خدا یا بر آنچه در دل است و آن سخن توین شهادت است که در روی تو بر کرد و این شهادت است که در روی تو
فها و یهدک الحشر و النسل و الله لا یحب الفساد و اذ اقبل لک ان الله اخذته
و این روایت که در میان آنکه در شیشه است که در میان آنکه در شیشه است که در میان آنکه در شیشه است
الفرق بالانفسه جعفر و لیکن المهاد و یکبار که این آیه استغفر الله در باب
وقت با پیغمبر را پس گفت ای پیغمبر در این شهادت بمانی که

پس برستی که عیسی در وقتی که از قوم احسان کرد و طلب نصرت از مردم کرد و حضرت امیر المؤمنین هم نصرت پیدا
کند که در پیش اعداء و امر و اعدا رسول الله را و رسول جبار و یکی از خواص حضرت رسالت شد که باقی و کثرت
و بعد از آن نفس نفس خود را در مالک و معارک ایشان انداخت و حضرت حق سبحانه و تعالی در مقام فتح و نصرت
با و از آن داشت و طلب نصرت از بندگان نمود و استعانت خود از رسول و استعانت غیر از خدا را نخواست و در وقت
حیات حضرت رسالت در وقت اذونات که آنحضرت از صفه امری توقع نمود و او را بهای جهنم رسانید و بجان
ایستاد که نه با حال لایق و بی جان شمرن که قبول چون تو جانانی بود که بجای باز نماند که با جان بود
پس اخلاص او ثابت باشد و اگر و نیست این که در کوشش تقدیم یافته که حضرت عیسی بن مریم زمان ظهور حضرت
ادم و حمصی و اتمام آن امام خواهد کرد و معلوم است که حضرت امیر المؤمنین هم افضل است از حضرت موسی که امام حضرت
عیسی است و تحقیق تقدیم یافت اخبار و صحاح و ادب اربعه اوصاف حضرت امیر المؤمنین و اولاد و اولاد و اولاد و اولاد
بعد از آنکه در کتب معتبره است عالم ربانی پیش از آنکه در اولاد و اولاد و اولاد و اولاد و اولاد و اولاد و اولاد و اولاد
فهمان الوجوه و اما لها ما تدل علی انه افضل الخلق بعد محمد صلی الله علیه و آله
پس این وجوه و مستلزمات این ادب و دلالت علیه بر اولاد افضل خلق است بعد محمد صلی الله علیه و آله
و گفته است شیخ شهید در کتاب قواعدش و قد قام الدلیل على افضلیته علی کل الانبیاء
که محقق قیام شایسته بر افضلیت او بر کل انبیاء
مولف اسعد الله فی الدارین میگوید که این که اگر علوم از نظام جوستفا و شیو و کتب منفصل حضرت پس از آنکه
بر افضلیت او و نبیل حضرت رسالت بناه این سکه خارج است و گفته است آیه الله علامه افضل المذاهب
قدوة الاعلام الراعین در کتاب العین فی قولهم و ما امرتک الا بحمده للعالمین
که در مستند هم اولاد با بر حجت بر علایق
این آیه یعنی آیه دلالت میکند بر آنکه او هم و آنکه افضل عالمیان است تا آنجا که میگوید که علی علیه السلام هر دو
و انفسا و انفسکم پس او افضل شد و گفته است در موضع دیگر که در کتب معتبره است حضرت امیر المؤمنین
و لکن محمدا و اولاد افضل من الملائکه و انفس النبی و علی و احمد فی الکمال و لکن علی کمال
از این آیه هم و آنکه افضل است از شجران و انفس او علی علیه السلام در کمال این شجره و علی و کمال افضل از اولاد

اما افضلیت نبی ص و اولادش ظاهر و مبین است در حکم کلام بعد از آن که میگوید که سید المرسلین ص و اولاد افضلیت
از آدم و نوح و آدم افضل است از نوح و اولادش امامت و اولادش امامت است و اما مقدمه ثانیه پس از برای خود را می بینم
از فرموده ملائکه البیضاء آدم و نوح و افضل است از یاج و این خبر در کتب و اما آنچه در نفس حضرت رسالت باقی مانده
حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه با معنی اتحاد مرد و است در کمال فقه و علم و انفسنا و انفسکم و اجماع واقع است
برین که مراد بقول انفسنا و انفسکم حضرت امیر المؤمنین است و این صحیح است و افضلیت امیر المؤمنین و اولاد
است سید تقی علم الهدی علیه السلام که تفسیر آن اینست که اما کفارة تقصیل علمه بر انبیاء به تحقیق سوره خبر ما حد و اولاد
پس سید ما میاید اختلاف کرده اند در امیر المؤمنین و آنکه او افضل از غیر است بعد از نبی ص و اولاد و از ایشان اکثر ثواب است
و اختلاف کرده اند الا در تقصیل بر او ولی الغرم پس جمیع مستند که تقصیل نمی نمایند بر او ولی الغرم و اکثر ازین قبیل اند
که تقصیل می نمایند جمیع و این افعالی است و اولی انبیای پاکه مرایه روایات ظاهره و ناشییه بیان ایشان از غیر
و اولاد تقدیم داده محمد و علی خیر البشر و آنکه او هم تا بی آنحضرت و افضل و ثانی او و تقدیم و تقییم و تقییم
که در کتب معتبره است که سید المرسلین ص و اولاد و اولاد و اولاد و اولاد و اولاد و اولاد و اولاد و اولاد و اولاد
قدوة للعطف و ارشاد میکند که ثواب قول مرسل المحقق قدوة المؤمنین لسان التقییم حجة المآثرین
فان بعد ان الکمال و المکملین سابق علی الفضل و التخرین و ارشاد علوم الایمان و اکسین نایب حجة الامالی علی الخلق
اجمین خاتم المجهدين بن الملائکة و الین جد مولف الولی علی بن عبد العالی قدس سره لطیفه و حاشیه رساله
که افضل عبارة از اکثر فضلا است بر این دو نفر یا حجت و ثواب و این ملائکه بر آنکه هر دو یکی که دلالت بر افضلیت او
کند و دلالت بر افضلیت کل واحد از انبیا علیهم السلام حکایت دلالت میکند بر آنکه هر دو یکی است با بر کثرت ثواب
بر این گفته است که شهادت دین که قول نبی ص و اولاد علی علیه السلام و اولاد و اولاد و اولاد و اولاد و اولاد و اولاد و اولاد و اولاد
روایتی هر خبری را که بوده باشد خواه مقدم باشد خواه مؤخر خبر فضل از برای آنکه جمیع حکای طام افاده عوالم
میگویند که بسیار است در بعضی احادیث تقصیل حضرت رسالت بناه بر من عدا و تقصیل حضرت امیر المؤمنین
را و ص و این انا و تخصیص تقصیل عکینا ایشان از برای آنکه اثبات فی مستلزم نفی با عداخت و معصوم
خالف حجت نیست و الا کلامی آید مرکز کس که بگوید زود و دوست و عید حضرت این خبری از سلطان است
بار که بسیار باشد که تقصیل مطلق باشد و گفته است امام مام و قدوة و مستند شیخ شهید نیز در کتب سره
اولی خود که در تحقیق اعتقاد کرده اند اهل نظر و تقصیل بر طریق یکی ظاهر اعمال دوم بر جمع وارد و معادیر

وینفع و موازاة مرغی باشد و ضالع و ضلع و کیف الضالع باد را که شایسته الضلع و الاعتماد
 چگونه است *راعی* *عفی* *ابو* *الکشی* *که* *در* *قلمی* *و* *اعتماد*

الغاي في الولي ينبغي ان يكون محض الاستيصال للحلوى

این بیاضی را می دانند که در وقت نفوذ این غایت از نفوذ این غایت
 این بیاضی را می دانند که در وقت نفوذ این غایت از نفوذ این غایت

لا تخشى موت الطاهر
عليه وعلامة في قلبه
ولا شجاعة في فعله
ولا اليأس في المصائب
ولا الخوف في الموت
ولا الخوف في الموت
ولا الخوف في الموت

[illegible][illegible][illegible]

تو را که در میان لغویین مجاهد میگویم من که این چند حال است در علم و در عمل و در علم من است
 فیه بیان باشد و ممکن است که احسن از این باشد بواسطه استخراج مستغف از بیان آن که در این بیان
 می تواند بود که کافر نیز باشد هرگاه که نادر باشد تحصیل ایمان بر سبیل
 اما این که می پس بر این گفته باشد که

التي تاتي لانتهاجى وفعال شرف شريف يدات را اذ بدات تهايت راسي است که عارفان را که ساکنان
عارف را از ان في الجملة آگاهی از جمله این مراتب نخستین پایه اخلاص است در عبادت و عبودیت لا شوقا الى المحبة
ولا خوف من النار بکلیت را بابت الوهیت و پس و خلوص عقیده متفاوت تفاوت بنوعی و درجات
مبارک حق الیقین تا ادر که حواط اهل طریقت حال آنکه عارف حق را چنانستی در آنکه از ما کان و ما یکنون و عینی
الیقین بصیرت صافی صریحی است که در در اوقات جلالت شادمانی لامع اسرار جلالش را کاشا به المشاهدات
الحسیه با نور العیون و معنوی است مصاحف نورانی محایف افقده وافی فائده اصحاب العیون بعد از آنکه
السابقون السابقون اولئك المقبولون و غیرت اشجار حقیق حمار اهل الفضائل را بابت

ساقان چنی گرفته اند و ایشان معویان در ده چند
بقونان و انبیه لطیفه در حیات النعم آن در شب که کام شیرین میشود باده پر فاده و فاکه تها خیر و
میوه الیخه اضربه

وَلَمْ يَطْعَمُوا لَيْسَ لَهُمْ أَنْ يَجْعَلُوا مَدْرَسِينَ أَعْلَى عَلَيْهِمْ عَارِفٌ وَمُكَلِّمٌ أَرَادَ أَنْ يَكْرِهَ
وَكُنْتُ مَعَهُ كَمَا أَرَادَ كُنْتُ
مِنْ تَسْبِيحِهِ عَلَى سُرِّي مَوْضُوعَةٌ مُقَابِلِي يَكُوفُ عَلَيْهِمْ وَلَدَانِ مُخْلِدُونَ يَأْكُلَانِ وَأَيَا
مِنْ كَرَامَتِهِ وَكَانَ كَرَامَتُهُ كَرَامَةُ الْوَالِدِ

وَكَا اِس مِنْ مَّعِينٍ لَا يَصُدَّ عَنْهَا وَلَا يَتَرَفَّنُ مَعْجَانِ الْعِثَابِ اِرَا سَتَ وَحَوْر

عَيْنُ كَامَالٍ لَوْلَوْ الْمَكُونُونَ جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ
فَمَنْ يَنْصَدُّ لَوْلَا يُكْفِرُونَ وَأَنْ جَاءَ الْحُكْمُ أَخْبَأْكَ عَلَىٰ نَسَبٍ
أَنْتُمْ أَيُّهَا الضَّالُّونَ الْمَكْذِبُونَ لَا كَلْبَ لَكُمْ مِنْ شَيْءٍ مِنَ رُفُوفِ مَا لَوْلَا مِنْهَا لُطُوفُ
أَنْتُمْ أَيُّهَا الضَّالُّونَ الْمَكْذِبُونَ لَا كَلْبَ لَكُمْ مِنْ شَيْءٍ مِنَ رُفُوفِ مَا لَوْلَا مِنْهَا لُطُوفُ

فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِ مِنَ الْجَحِيمِ فَتَارُونَ شَرِبَ الْجَحِيمُ هَذَا شَرِبَ لِقَوْمِ الدِّينِ وَقَدْ

علم الشاه الاوى جواد من
و کتیب پیاشتن اولین دایره پیا دنی آورید

که در می باید لطافت کاش

كلمات لاهل الذوق وانت حوشيت من الرد نعم انك موالى ومن العبد
 سخان اهل ذوق را *وتوحي شي مسكني از رد* كان فيهم كونه من اهل الذوق
 والموالى فالى امراك كلما امراك حادى الامراك ومباشرتك وشراك من امراك
 وتوحي بسجيت مراى هم تراهم على وجههم توكلهم من شراضهم من شراضهم من شراضهم من شراضهم
 الامراك وبان لك بان البان ادراك حيث الادراك فلعلك فلكك لسم
 شراكان ودرشن بباى تو بكميان كم تفصل بينك وبينهم بكميان بكميان بكميان بكميان
 نوار ازهار الانهار وعراك عراك الانوار فاعراك وعراك عراك نوار الانوار
 كرا دك كبره كرا دك كبره كرا دك كبره كرا دك كبره كرا دك كبره كرا دك كبره كرا دك كبره
 فاعراك فعاقت هناك البكار الانكار رة هاوية هوية هولك فاهولك
 وبعثك كركست الزمان بكون بكون بكون بكون بكون بكون بكون بكون بكون بكون بكون بكون
 هذا يا هذا اودك وراك وراك فلكك هذا هذا هذا هذا هذا هذا هذا هذا هذا هذا هذا
 بسجيت من اهل الذوق وراى من اهل الذوق بسجيت من اهل الذوق وراى من اهل الذوق بسجيت من اهل الذوق
 من لم يحركه وارهاقه والعود واوتان فقد فقد علاجه وقد فقد علاجه قد فقد علاجه قد فقد علاجه
 كركست كركست كركست كركست كركست كركست كركست كركست كركست كركست كركست كركست كركست كركست
 العين ضوء الشمس من رمد وبكر الفم طعم الماء من السقم اراده اين بود كفاية رمد
 چشم كركست كركست كركست كركست كركست كركست كركست كركست كركست كركست كركست كركست كركست كركست
 بفارسى دین مقام بکار بدو حیف بود که عمارت بریم از نظم و نسق خود انداخته از ضاعت عربیت عاری شد
 لائها اعجی وهذا عربیة تبیس لایق چنین وکذا این خانه را چنانکه هست بفرافقه خود نقل نماید
 اباب ب اباب این محفل را که در مقام شد رمد
 اول دباى و با انما اشعر
 انما لیس
 بعون الله

کرا دك كبره كرا دك كبره كرا دك كبره كرا دك كبره كرا دك كبره كرا دك كبره كرا دك كبره كرا دك كبره
 كرا دك كبره كرا دك كبره كرا دك كبره كرا دك كبره كرا دك كبره كرا دك كبره كرا دك كبره كرا دك كبره كرا دك كبره

فاطمة مثل ان شاعري و خراب است درين حكت بالغه ليجي الله الحق بكلماته و يقطع

الكره مثل ان خطابي كه حضرت رساله پناه با حضرت فاطمه فرمود حضرت الله عا با حضرت فاطمه

ميان خطابين مساواة است پس كرامت يك از اين دو افضل است كرم فضيلت حضرت فاطمه از ابراهيم

مريم نيت الانبيا باكم ان حضرت مجا كه دلالت ميكنه بران تيم حديث و اين صورت است

اقتاب يعني فاطمه سيدة نساء العالمين فقيل يا رسول الله اهي سيدة نساء عالمها

فقال ۱۲ و الله تلك مريم بنت عمران و اما بقي فاطمة فهي سيدة نساء العالمين

و انچه روايت كرده صدوق در الماني خود مسندنا الى الحسن بن زياد الطحايري كه گفت كتم

مريم و حمزة و عبيد بن موسى رسول الله را كه فاطمه سيدة نساء اهل جنت است ايا حضرت سيدة نساء

خود است كه آن مريم است و فاطمه سيدة نساء اهل جنت است از اولين و آخرين پس من كتم قول

رسول خداي چو حضرت كه الحسن و الحسين سيدا شباب اهل الجنة گفت آن مردود و ايكه

سيدان جوانان اهل جنت اند من الاولين و الاخرين و تيز در امر امامت از جابر و حديث طوي است

از حضرت رساله پناه فاطمة انت سيدة نساء اتقي و سيدة نساء اهم النبيين و در جمع من

الصالحات است در مناقب حضرت فاطمة عليها السلام از حضرت رسالت مرد و كه فاطمة

بضعه مني من اعضبها فقد اعضبني فاطمة سيدة نساء اهل الجنة طبري در

جمع البيان آورده درين ايكه برب اله و نساء و تابع قوله و اتفاق كرده اند

باين كه مراد آن فاطمه است و اين دليلي است بر فضل حضرت زهرا و جبرئيل و مولي بيت ايج

در حضرت كه حضرت رسالت پناه فرمود فاطمة بضعه مني مربي ما راها و قال مرد و الله

فاطمة بارة از منست مانيمن من ايج اوي

ان

ان الله يغضب لغضب فاطمة و يخزي لوزارها ليجي الله الحق بكلماته و يقطع

الكره مثل ان خطابي كه حضرت رساله پناه با حضرت فاطمه فرمود حضرت الله عا با حضرت فاطمه

ميان خطابين مساواة است پس كرامت يك از اين دو افضل است كرم فضيلت حضرت فاطمه از ابراهيم

مريم نيت الانبيا باكم ان حضرت مجا كه دلالت ميكنه بران تيم حديث و اين صورت است

اقتاب يعني فاطمه سيدة نساء العالمين فقيل يا رسول الله اهي سيدة نساء عالمها

فقال ۱۲ و الله تلك مريم بنت عمران و اما بقي فاطمة فهي سيدة نساء العالمين

و انچه روايت كرده صدوق در الماني خود مسندنا الى الحسن بن زياد الطحايري كه گفت كتم

مريم و حمزة و عبيد بن موسى رسول الله را كه فاطمه سيدة نساء اهل جنت است ايا حضرت سيدة نساء

خود است كه آن مريم است و فاطمه سيدة نساء اهل جنت است از اولين و آخرين پس من كتم قول

رسول خداي چو حضرت كه الحسن و الحسين سيدا شباب اهل الجنة گفت آن مردود و ايكه

سيدان جوانان اهل جنت اند من الاولين و الاخرين و تيز در امر امامت از جابر و حديث طوي است

از حضرت رساله پناه فاطمة انت سيدة نساء اتقي و سيدة نساء اهم النبيين و در جمع من

الصالحات است در مناقب حضرت فاطمة عليها السلام از حضرت رسالت مرد و كه فاطمة

بضعه مني من اعضبها فقد اعضبني فاطمة سيدة نساء اهل الجنة طبري در

جمع البيان آورده درين ايكه برب اله و نساء و تابع قوله و اتفاق كرده اند

باين كه مراد آن فاطمه است و اين دليلي است بر فضل حضرت زهرا و جبرئيل و مولي بيت ايج

در حضرت كه حضرت رسالت پناه فرمود فاطمة بضعه مني مربي ما راها و قال مرد و الله

فاطمة بارة از منست مانيمن من ايج اوي

ان

الى خير او على خير وكنت هولاء اهل بيتي ولحبت الخلق الى الحديث تمامه تحقيق كذا
بسم الله الرحمن الرحيم **الحمد لله الذي جعل في خلقه حقايق لا يدركها العقل ولا يحيط بها العلم**
فكذلك قيل في علمه في ما لا يشاء ان علمه لم يتحقق كذا في حديث سابق كذا ان اجبت في سنة
الركوب كذا كذا في الايمان كذا ان اجبت ان اجبت في وجه الارض في كل انحاء الارض ان
كبر وجهه في بيتي في ابي ابي عيسى ع واما ان اجبت في وجه الارض في كل انحاء الارض في كل
ان كلامكم هو ما احدثتم به فانه انما كذا في بيتي في كل مكان من كل انحاء الارض
في وقت ان كذا في بيتي في كل مكان من كل انحاء الارض في كل وقت من كل انحاء الارض
صحت انصاف بوصف انصاف في كل وقت من كل انحاء الارض في كل وقت من كل انحاء الارض
بقاى مشتق من كذا في بيتي في كل مكان من كل انحاء الارض في كل وقت من كل انحاء الارض
استقامت في كل وقت من كل انحاء الارض في كل وقت من كل انحاء الارض في كل وقت من كل انحاء الارض
بسم الله الرحمن الرحيم **الحمد لله الذي جعل في خلقه حقايق لا يدركها العقل ولا يحيط بها العلم**
فكذلك قيل في علمه في ما لا يشاء ان علمه لم يتحقق كذا في حديث سابق كذا ان اجبت في سنة
الركوب كذا كذا في الايمان كذا ان اجبت ان اجبت في وجه الارض في كل انحاء الارض ان
كبر وجهه في بيتي في ابي ابي عيسى ع واما ان اجبت في وجه الارض في كل انحاء الارض في كل
ان كلامكم هو ما احدثتم به فانه انما كذا في بيتي في كل مكان من كل انحاء الارض
في وقت ان كذا في بيتي في كل مكان من كل انحاء الارض في كل وقت من كل انحاء الارض
صحت انصاف بوصف انصاف في كل وقت من كل انحاء الارض في كل وقت من كل انحاء الارض
بقاى مشتق من كذا في بيتي في كل مكان من كل انحاء الارض في كل وقت من كل انحاء الارض
استقامت في كل وقت من كل انحاء الارض في كل وقت من كل انحاء الارض في كل وقت من كل انحاء الارض

باكان

باكان بارشاه اوله عليه در صدق عنوان بخلاف فارابي بنابر علمه في بيان **الوجه التاسع**
الكاين ان خير البشر بله في خلقه في كل وقت من كل انحاء الارض في كل وقت من كل انحاء الارض
اسلام بطريق قدس سره در كتاب اعلام العوالم في حديث كذا في بيتي في كل مكان من كل انحاء الارض
الهداية في جمل الصادق في حديث كذا في بيتي في كل مكان من كل انحاء الارض في كل وقت من كل انحاء الارض
بسم الله الرحمن الرحيم **الحمد لله الذي جعل في خلقه حقايق لا يدركها العقل ولا يحيط بها العلم**
فكذلك قيل في علمه في ما لا يشاء ان علمه لم يتحقق كذا في حديث سابق كذا ان اجبت في سنة
الركوب كذا كذا في الايمان كذا ان اجبت ان اجبت في وجه الارض في كل انحاء الارض ان
كبر وجهه في بيتي في ابي ابي عيسى ع واما ان اجبت في وجه الارض في كل انحاء الارض في كل
ان كلامكم هو ما احدثتم به فانه انما كذا في بيتي في كل مكان من كل انحاء الارض
في وقت ان كذا في بيتي في كل مكان من كل انحاء الارض في كل وقت من كل انحاء الارض
صحت انصاف بوصف انصاف في كل وقت من كل انحاء الارض في كل وقت من كل انحاء الارض
بقاى مشتق من كذا في بيتي في كل مكان من كل انحاء الارض في كل وقت من كل انحاء الارض
استقامت في كل وقت من كل انحاء الارض في كل وقت من كل انحاء الارض في كل وقت من كل انحاء الارض
بسم الله الرحمن الرحيم **الحمد لله الذي جعل في خلقه حقايق لا يدركها العقل ولا يحيط بها العلم**
فكذلك قيل في علمه في ما لا يشاء ان علمه لم يتحقق كذا في حديث سابق كذا ان اجبت في سنة
الركوب كذا كذا في الايمان كذا ان اجبت ان اجبت في وجه الارض في كل انحاء الارض ان
كبر وجهه في بيتي في ابي ابي عيسى ع واما ان اجبت في وجه الارض في كل انحاء الارض في كل
ان كلامكم هو ما احدثتم به فانه انما كذا في بيتي في كل مكان من كل انحاء الارض
في وقت ان كذا في بيتي في كل مكان من كل انحاء الارض في كل وقت من كل انحاء الارض
صحت انصاف بوصف انصاف في كل وقت من كل انحاء الارض في كل وقت من كل انحاء الارض
بقاى مشتق من كذا في بيتي في كل مكان من كل انحاء الارض في كل وقت من كل انحاء الارض
استقامت في كل وقت من كل انحاء الارض في كل وقت من كل انحاء الارض في كل وقت من كل انحاء الارض

بسم الله الرحمن الرحيم **الحمد لله الذي جعل في خلقه حقايق لا يدركها العقل ولا يحيط بها العلم**

از این شماره و نگاه داشته ام و من و کمال
 الیه علیها ما وجدنا **کتاب** بنی المکی خطی در آن
 آیه شریفه که من یأثم الذی **کتاب** بنی المکی خطی در آن
 و من از این کتاب نه گرفت از برای انصاف که یکس از قریش و دیگران چون بدو عزایت و بدو توبیخ و از این باب
 نسبت گرفت مسائل پنج گانه شدند بر وی و گفتند یا جماعه از قریش تعالی و جود شماست آمده ایم پیش تو
 عمار بن الولید را پیش تو میفرستیم تا از او هر تراست بگرفت بجانب باز او را زده خود را که جماعه را از حقوق
 ساخته و صفایت میکند باز کان ما پس از او طالب گفت والله ما الضمیر متونی تعطول
 سوخته بخای که انصاف و غریبه شایر را بر او
 انکم و ما ندون و اعطکم اسی فقلو و فلیات کل امری منکم بولده چون او طالب در یافت

[illegible]

گفت جمیع مشغله فریش نزد اهل طالب و اولاد تسلیم کن با محمد و ابی سعید که او دین ما را تاه کرد
و دشنام میداد آنکه ما را دین بسپاردن ما پیش از آنکه عرض او را بکن هرگز اهل الله و رسول را پس طلب کرد
عجازه بن الولید را و او مستحسن بود پس اهل طالب گفت و حال را تا قدری مخفی الی غیره و بعد از
ایامه از کشته شد

66

کان فلاخ ایذا بعد از آن انبیا پیشان گشت چون پیغمبر پیش آمد و او را استغفار گفیت و معاف و پیش مر آنحضرت
صلوات بود و پس حضرت ابو طالب را و گفت یا محمد که اختر ^{نور} بعد از آن گفت و الله ان یصلوا
فصلی امره ^{ان نور عین منو} ^{عزیز که در کافران}

الملك يجمعهم حتى اوسد في التراب دينا فاصبح امرؤا مع عليك غضاضة
بجوارحهم حتى نزلوا قاذفي كمن ورنك ذنين شرم مني آفران را که برتوید و آنچه برست تازه و مسجد و

و فرماد ملك منك عيوننا ودعوتی و ذكرت اننا صر ولقد ضمت وكنت قل اسبا
و ما كنت ارا او اذكرني حتى اوسد في التراب دينا و ما كنت جفتي غير الذي كان في التراب دينا
و ذكرت دينا قد علمنا من خير اديان البرية دينا حقن الكوي مبد بران سخن برم

و اما الذي را که برتوید و آنچه برست تازه و مسجد و

[illegible]

میرزا انکار حق گفتی که حق با اوست بخیر که او باشد برادر او در محل نفی اهل انکار عدم علم ایشان میبود
و حال با او از ایشان را به علم میخواندند و سالی تحقیق گشته بخیر که الی سرچ مستدرك و ممانعت این وظایف است
که حق نمیکند بهر دو او و این تا اول یکبارگی ایشان و برای غیر ایشان از برای انکار است موسی را در حق بود و از چیزها
انوار است **ح** اگر این مخالفت و ممانعت و ممانعت و وصیقت است از برای این یا شام روم که سبیل حق
و حقند و لهذا سبیل نمیکند البس ابوالخاتم و این اقل است بخوارشاد نمیکند که حق او

وفاه و درین پیش کشیدن که با کمال سبب و کمال کمال و درین
از دین و غیره و این را بنام شکر و این را بنام شکر
عشیرت و این را بنام شکر

اولاً انتم تعلمون
والله اعلم

گفته ز کفایت این سخن حدیثی و لایکذبی قط آن الله قد بعثت علی هذه الصحیفه کلامه
 فاکت کل قطیعه و انتم و ترک کل اسم هو الله فان کان صادقا فاعلم عن ظلمت
 وان یکن کاذبا فذللکم فقلتموه مولف یگوید که شرط اولی و اربع و ثانیه ممکن
 پس از این حدیث تعبیراتی محال بر نفس پس مردمان فریاد بر آورده و میگویند ویران آمدن محفل
 طالب گفت روشن شد بر شما که این مجریه امر نوتت یا بحر و طاعت موجب امانت پس عالمی از مردمان
 الی السلام و دیگر از این زمان برگزیده با نام کلام که از اسلام الوری نقل میزد و آن کتاب ترک و ریت که ابوطالب
 در کتبش ثبت نموده و تصدیق یافته میگوید

منی ما یخرج غایه القیم
 و تحلیق بالیس الخ کتب
 و امسی علی السیف
 مستغنیه ما یدها شیه
 من کما فی الناس الخ کتب

در بیان اینها مردمان بود و زانی عیون و بی نقی که از پیوند ناسبی با شرم حاصل شده بودند از انچه طعم بن عدی بن عامر
 بن لوی که شیخ بر مال صاحب اولاد بود و ابوالحریری مشاهیر و نفیس امیه مجریه فی از اشرف رجال گفتند
 نحن نرید ان یمنای فی هذه الصحیفه و ابوجعل لعن گفت امر قضی باللیل و حضرت

رسالت پناه هر دو آله با اتباع از شعب بیرون آمدند مطعم بن عدی بن عامر زرد دم از مخزن آفر
 با سپه چاری که از اهل دیار گفت با قوم که طاعت این کار من ازین عهد کنم نیز آری
 مردم نام این مردم را و انهم از ره یکن مردم را و انهم از ره یکن مردم را
 ابوطالب ازین فرقی خجسته و خجسته ازین فرقی خجسته و خجسته ازین فرقی خجسته و خجسته
 سرکان خوار و خوار ازین فرقی خجسته و خجسته ازین فرقی خجسته و خجسته ازین فرقی خجسته و خجسته
 شاه دین را و این با شرم را و فرقی و طغر لازم را و خجسته و خجسته ازین فرقی خجسته و خجسته
 یعنی قصیده با شرم برگزیده را و این وقت بسک نظم کشید و خجسته ازین فرقی خجسته و خجسته ازین فرقی خجسته و خجسته
 ابوطالب که در کتب ابوطالب بکار جرح حق بیست و بعد از وی خجسته ازین فرقی خجسته و خجسته ازین فرقی خجسته و خجسته
 رسالت پناه را بسبب این امر عظیم حریف تمام دست داد و فرقی تمام طاری شد و در آن هم و الم نزد حضرت
 ابوالمومنین عجب بن ابی طالب آمد بر هم تعزیه گفت یا عمر تربیت صغیرا و نصرت کیمیا و گفت

فیرا فخرناک الله عتی خیرا پس باید که در عاقل منصف در پیامیده انصاف تا مل و قدر نماید که آنچه درین
 غیر تمامست چند حضرت از شریف قلمه اسلام و اشاره بتاسیس بیان تقویت اهل دار السلام از
 ابوطالب و اولاد افضل الصلو و السلام من اللوس السک طبری در کتاب اعلام الوری گفته که روایت کرده
 مش من عروه از پدرش گفت قال رسول الله و الله کافه عتی حتی مات ابی طالب

در کتاب کافی است از عید بن زراره از حضرت امام ابی عبد الله جعفر الصادق که گفت چون ابوطالب و فای
 ابی جریس از حضرت رسالت پناه نازل شد و گفت یا جریس فلینک ما هنا ناصر
 ابوطالب بعد از موت خدیجه بیک سال و نفع شد چون فقدان این عزیز روی بود در یک قرن سید و حضرت را سید
 شکایت ازین حال حضرت جریس را فرمود پس آنحضرت و می آمد که اخراج از غریبه الظالم اهلها

در کتاب کافی است از عید بن زراره از حضرت امام ابی عبد الله جعفر الصادق که گفت چون ابوطالب و فای

[illegible][illegible]

...

[illegible][illegible]

کمال انصاف الصباح من نکل منوه التها وطلاها
 وحقن جنس نبی که روایت کرده از من علی بن محمد
 الدیلمی کتاب غایه الطلب ونا السؤل فی ما قبل الارسال با سنا وشی بعد از من الغیر که گفت کم کرد
 ابو طالب حضرت محمد را برادران کان که بعضی از قریش که با خیل این که با کرا که حضرت را بعد از آورد به شمشیر چون این حکایت در کتاب
 مناقبش خطم آمده او سه لکه خطم در سبک انتظام در آمد و موحد
 خوانده ام در کتاب معتبر کان بنی که در حدیث را بنجره بنی فاکست ای یان و حق و بنی الحسن
 کشت بعضی در حدیث معتبر مردان از نظر ناپسند شد ابو طالب این غرض بود که در این میان شد با اب
 بر و این نکل که با و از قریش چند جانی سر کشته طیش کرد به شمشیر که کشت دفع او که بکین در این جنگ
 خواست تحقیق کند این لم رفت و بخت بی با هم را بکین جلد شدند که بیکر خبر و روش سپر
 تا پسند از حال قریش جمع شدند و علی قریش کرد به شمشیر که کشت بیکر روی بی را صانع
 تیغ بنهند از آن مقام تا نماند زخا ص و ز عوام آفران سر و زخمی شد بود جانی و از آن یافت خبر
 آمد و دید ابو طالب را از سر و زخمی شد که آن سر و زخمی شد عبد الصفا بود
 از قریش چون ابو طالب است خاست بر پای که قریش کرد و اطفا و اعیان قریش نزد این نماند و جانی قریش
 کای کرده از شدتی این ظاهر عیب بود که تیغ قاهر خون این طایفه را ریختی خاکش را بکین آغوشی
 تیغ تیز است بی با هم را که نماند جانی طالم را اینک آورده ام ای محمد را بیکر آفران شد و در
 شیر مردان بی با هم تیغ کرده بهمان همچون تیغ بکین تیغ و بریدند قریش تیغ که آید کام غمیش
 چون ابو طالب این انکار کرد یک قصیده پس از آن که آید الا الملع قریشا جنت حلت الایمت
 چون ابو طالب این انکار کرد و بنی با هم آت حرب ظاهر آخته قریش از حضرت رسالت و جانی شد و بنی
 مولف خلد و ظلم بیکر و هم که فایده در امری ابو طالب مری با هم را که آید در دست ایشان است از تیغ و آلات
 حرب و وجود علم رسالت رسول و اخلاص که در قریش ظاهر شد و حاکم و کلامه و در افکار که ای آن حضرت میکند این شایه
 بعد از اخبار ایشان تا معاینه شد به نماند چرا که عیان همچون حضرت و چگونگی شد ابو طالب بعد که او
 این را از آبا میراث داشت پس در کتاب مسطر است با سنا و تا این عباس رضی از حدیث طبعی که
 آنحضرت ص داد که ذکر میکرد از برای عباس سالتی و نصیحتی و اعلام میکرد و او آنحضرت قریش مری با هم را و او میکرد و او را بختی

شمن

شدن ای طالب رضی پس در وقتی که آمدن ایشان خیر شد عباس آن خبر و نگاه کرد بجان حضرت پیغمبر و رفت مر او را
 اخراج این عی انک الترفع کعبا و المنع حرما و الا علی ایا و الله لا یصلک لسان الا لیسق جدا و
 و لقد کان لی نقرأ الکتاب و لقد قال ان من صلی لنبیا و لولای ادرکت ذلک الزمان لا منتهی
 و ادله من ولای فلیق من به الخیر و یومر بعضی است قول او در شعر
 البس ابو هاشم شد اند و اوصی مسلمین و این حدیث دالت میکند بر آنکه او در امر نبوت است
 آیات پر او با هم که قوی که پشت او را و ویت کرد
 و روایت کرده ثقة فقیه عالم اکبرین معبد بنی است از حسن بن الرافعی در معجزات پیغمبر از فاطمیت است و در حدیث
 که در حدیث در پیش حضرت محمد فرود آورده و آنحضرت طلب چند گفته خواست از آن سوال فرمود
 غلی اندر چه کوی خوشتر برش از نخل و کشتی طیش مجلب حر العین لعل نماند و آب و بن
 در ماه غایت شیرین دل نیشکده از و یار گل در شش و از نایان و صفا مجوقرت شده شسته تا
 که نخل چن آرای عرب میل آن نخل دانه خاست بر پیش نخل قدش از و تیغ و غم شقایق نکل آیین رکوع
 زان رطب که بد از فو قوه چیدند که نمانش بود نخل چنان شده عایدار اگر چه سرای خود در دست ر
 زشش خار شد چون نرم شیکه و بیلا از نرم تارهای که بکلی ز رطب یافت کام آن شر نخل عرب
 نخل از آفت سرخ و دها شاخ او یافت ز سر بر کوه نخی اربا چه آتش داشت اورا از نخل که درون از آفت
 برایش شده و الا که داشت اما در داشت برش از آتش سر را در و تیغی طبع چون قیامی که بود و در رکوع
 فایده کل از نخل شکفت آفران ابو طالب گفت حضرت ابو طالب گفت این خبر غیرتی نیست و اما خدا
 بری خواهد داد بعد از سی سال از ولادت این محمد که در راه به پسر آن بود که از نویشی نتواند و این خبر
 خاد بود و ابو طالب را با هم از کمال پیغمبر حکایت است و در حدیث خود بعضی که آن حجت بر رسول جانی باشد
 باز در کتاب کافی است از دست بن ابی بصیر که سوال کرده از ابی الحسن علیه السلام حضرت امام موسی که
 ابی رسول عوج ابو طالب رضی و گفت نه پس کن مستودع و صیایا بود پس فرمود و صیایا بود پس فرمود

و این حدیث
 دالت میکند
 بر آنکه او
 در امر نبوت
 است

بن تغیر افضل باشند اما بعد از آن مجلس اولین ملاقاتی است که کرده اند و بعد از آن مجلس
عاشق که این سخن را فرموده و با او در تشدید برای امام عالم یعنی امام علی بن محمد اکمل عظیمی که روایت کرده
صدق و عین و اخبار انصاف و درستی که مشتمل است بر دخول بیرون و تکرار و بدین و دخول حضرت امام بیوی او و احوال
با او پس با او از آنکه که این نزد مجلس است و جواب بیرون که با آنجا **هنا** است علوم الاوائل و الاخرین
ای که یک من این در اثبات بر روزه علو الاولین و آخرین
سید الشهدا
هنا موسی بن جعفر بن ابراهیم علیهما السلام هذا و روایت کرده است که این است و روایت کرده است که این است و روایت کرده است که این است

این بوی پر جعفر است که از حوای سلمی از این بوی است
و در کافی است از حوای سلمی از این بوی است که گفتند که حضرت امام علی علیه السلام میگفت
الواجب موی عذنا و عصا موی عذنا و سخن و در نه النعین علیه السلام و گفته است شیخ مفید در کتاب خود
الواجب موی عذنا و عصا موی عذنا و سخن و در نه النعین علیه السلام و گفته است شیخ مفید در کتاب خود

[illegible]

که تحقیق جانب حضرت امام باعلی است و در دیدم که بار و بار بود و در طبهای علمی داشت چون این حکایت را این فقیر حقیر
گوشه رخ است پیش این کتاب دوم جز این حکومت غفلت آورده بود و اینجا را بخش یافت اولی آنکه آن حکایت منظمه است
گفت شخصی که سید ماوردی جعفر بن محمد باقر متوجه بکه اعظم بود و در سخنش قدم بعدم
روزی از روزها با اربابان رفتار نیز خرمای گفت قرار خشک بلی بر جویزال غنیمت مانده در بره روز کار خیرم
خواجه نیز زبان امام دعا بود از آن روی که در بالا گفت آن خشک گشته تمام بکن از هر خلق را اطعام
زایچه از روز و دیو و دونه ها و خاصه از هر روزی عباد دیدم آن خلک را که در رعایت گشت خرم می بوده و طاعت

سزود گشته خوشنمای طبع
 از وی آویخته بطرح
 زان رطب نوش کرد نام
 من و اصحاب را سزای نام
 حق که است کجانی رطب
 ز سبزه چرخ کام و لای
 ترویزین بیان آری جفا
 بسته شیرینش لم ز صفا
 ماهر اعی و ارجا بود
 گفت ایجا امام محموز
 کت اماش کای چرخ فضل
 آکه سیرت و ارشاد رسول
 انبیا راست او داورش
 مست این حق حق غیر
 دعا هر چه دعا داریم
 زو کس که نه کلمات ما
 بکلمات سخن انبیا ما
 هست از لطف که دعا
 ساجی که کلمات از یاد دور
 از خوشی دهیم کون
 کرب ز می ز بیرون
 آن خجیت از کمال یکایک
 کت بسیم ایجا بنمای
 از صاق دعا بصرف نام
 شد که آن دعا دعا
 روی بهنادوسی خانه خوش
 تازد بادش بیانه خوش
 اهل اطلاق و جوب و سبک
 ره خدا بخودش از سنگ
 اوسری امام روی بهناد
 بنامت زود و خوشی کرد
 شایسته خاک و غلطید
 آب از ابر زیدی بارید
 ز غایتش نفع مردم کرد
 کت که که آدی ایمان
 بدعا امام عصر و زمان
 گفت آدی هزار بار دعا
 ای خداوند زره ابرار
 فوض این حدیث غیر این نیست که امام و جواب از وی فرموده بود که ما ورثه انبیایم و دعا ی دعا ی ما ساخته
 بنده و روح و کلمات و ریاضت اما چون بخواهیم این کلمات تمام نقل فرموده بود و شایسته نقل این نیز نموده این کلمات
 در این کتب که در کتب ظاهر نیست که بعضی از انبیا صبی ایمان با فضیلت امیر المؤمنین هزاره که بطریق ایمان آن احوال
 اولادش را معصومند و هم از برای آنکه در این مکان بوده باشد فضیلتی که هر یک از انبیا را بوده پس
 هر یک از انبیا را که از انبیا باشد هر یک از انبیا باشد هر یک از انبیا باشد و اما معصوم و معصوم
 و ادایت با فضل الایح للفضل و الخیر یا اگر کسی که چگونه می تواند بود که آدی سبک شود و انقلاب جاتی حال است
 و چون از اینست جایزه که اگر اشتباه که مخالفت معصوم در آن کرده باشد اما معصوم را دی از برای آنکه از این نمی آید از این
 از این حال اما معصوم تا نبی پس اصل عدم اشتباه است و از هم وقوع لغو و عدم کفر و قرینه خاصین و قوله

[illegible]

و جہاں سے اندر

منه

نکوت از فضل آن که توبه شد منصرف بودی حسنی که از جانب او ای بر جان بود با خانه حضرت
امام جعفر با سوزاندن و آتش زد و دلیله زود را فروخت پس حضرت امام موسی آن را در ابریه رفت و میگفت
انا ابن عراق البری انا ابو هی خلیل الله و بقدرت خدای آتش آنحضرت هیچ کس نمی تواند

نیمه عراق بری **نیمه ابریه** **نیمه خلیل** **نیمه خدای**
گفته است صاحب آن کتاب که روایت کرده اند که فرو و علی العیون رفتی که حضرت ابریه را در آتش انداخت
و دید که آتش هفت بوی نبرساند گفت هذا لعراق البری و معا فیه الاعراق البری

این عراق بری است و معا فیه الاعراق البری
و قتیله من بنی الاکل بنی این کذشت که شیعه علی لا یاکل کل لحمه النار

سید روضه **نیمه خلیل** **نیمه خدای**
و او بیانات از آتش بیرون آمد حال آنکه حقایق جمع کرده آتش زده بود و برای او هزار بسته حیدر را و او جانها
کمان میزد پوشیده بود و آتش از دهنش میخاست و از آتش میخورد و از آتش میخورد و از آتش میخورد و از آتش میخورد
نزد آن حضرت ابریه علی السلام است القصده و ان من شیعه هم لا یجوز است
و در خارج احوال است از فضل آن حضرت امام موسی که در آن وقت که عید است و دعوی امام است
کرد و آمد که بسیار حج نموده و در آن آتش زده و آتش به سینه در آفت و حضرت امام موسی ۳ با جامه ها
که در برداشت و در دهن آن نشت و با حق و در در آن نوقفه فرمود و بعد از آن بر حاکم و جان خود بخشید
بمخوف جانهای از جو به شیعه و اصلا از آتش صریحی بر این آتش حضرت و آری بر دامن آن عالی مقام نبرد و ظاهر
نکته بود و معاینه اگر موضع بار بر سیم روضه و ظاهر شد در خارج احوال است از فضل آن حضرت که در آن وقت
و حضرت ابی الحسن با کلام را آنحضرت طلب داشت پس چون امام خداوند شریف آمد و آنحضرت از خان صغایک
میگفت که او آنرا می که تمام کرد این بود و فرمود که در دهن در آن حضرت امام ۳ روضه و کفتم که در کل امور را در این کرده
مرد و اینست که اطفال و نور و کشت و تقصیر حضرت توانا شد تا مرثیه که تر او چنین کارها را برای فرود آورده اند پس امام
هفتاد و یک ساله بن سید و بعد از آن ایام فرمود دست مبارک پس بنظر در آمد روضه چند و در خان و جنات
در آن خیرات حسان و و ولدان پس چنین در آن حیرت بود و تعجب بن از دهن کذشت پس امام فرمود چند که
ما در اینجا باشیم ای برای با چنین خواهد بود و از حدیثی است که در کتاب غرر مستطرب از ابی العباس که گفت

در حالی که از این حال گرفته و من از غم و غم و خوف بودم و بعد از آن یار کشت کرده عقیده خود را انکس ساقم و
این آنجا که در کس داخل جاتی بودم که خطیفه را ای احسان حضرت امام فرستاده بود و دشمنی ماه منبرتی بایر شده
امام رسیدیم و در آنجا آمدیم که فرمودی آبی بیا به فرمود که نه و بیرون آمدم از آنجا به خبری خود رفتم و آبی آشامیدم
چون که استند او یافت و در سنگی نشسته ای بر سید که عاقل شدم و در بری آنجا بودم که در حیدریم کار
بلکه از آنجا که سید که در آنجا استراحتی کنم بیا نمود و ناگاه بجای خود نشسته که یکی یکی آنحضرت آمد و در آنحضرت فرمود
که تا راجع میشد و ما را کشته و کشته شده آید پس من گفتم ای والد یاسینی فرمود که درخت عرس کند و کوه
و یا شاید من این قول تکیه کردم چرا که در جوابی طلب بودم که مطلقا چیزی که سید استراحت و سید به برای راست
باشد در آنجا بیا نمود و آب و سبزه از هیچ سو بیفتد و من آنحضرت فرمود چیست شما انچه می توانید عرض کنید پس
من پیش دستی کرده چوبی در زمین فرودم و آنحضرت متفقد آن شد ناگاه آمدم که در درخت عظیم پیش ما رسته و سید
بر اطراف و جوانب انداخته و افال عالی از مردمان در زیر سایه آن دراز کردند و من آن موضع را از احوال خود
و از آن درختان اثر نبود و از بی برآج بود و من در بری بنشینم بسیار کشته شده ام هیچ جای شرمی و یکی آب
روایا نمیده ام پس در آنجا فرود آمدم و در دهن و آتش سیدم و استراحتی تمام و راضی با کلام رزی بود و حال آنکه
مگر از آن سر زمین عبور و اتفاق افتاده بود و مرکز اینجاست و در خارج از آنجا بن امام کرده در مقام آنحضرت
طیعی بودم امام هم فرمود و در این کرد و گفت والله لا اعرف لهذا کیف می توانست درخت اهرم و
نخستین خود را در زمین ای دفن کردم و در سنگ برای نشان بر آنجا نصب کردم چون از آنجا کوچ کردم و ساعتی تمام
من را از کشته و بجای آمدم که شمشیر دفن کرده بودم سنگها را نشان را مانده و شمشیر خود بیرون آوردم اما اثر آن
درختان ندیدم که با خدا می در آنجا درخت میافزوده بود و آب در آنجا خلق نکرد پس تکیه کردم و دست آسمان
را فرارستم و از خدای ثبات بر حجت و ایمان آنحضرت معرفت او در خواستم باز راه بر همان اثر را رفتم
آدم و رفیقان منی شدم و توبه بر آنحضرت گفتم آنحضرت گفت یا ابی الحسن چنین چنین کردی گفتم آری
بسیاری بر اینست که در دل داشتیم و از دل در بر دادم و اکنون نزد نقیب صادق خالص خودم و از مرده
مخلصی مردانم نسبت بجهت تو در دنیا و آخرت و حال چنین که می بیند برمان اصلا من بابت مردم دلخوشم
امام کتاب فرمود است از غالب این امر و من غایب که گفتند و چشیدیم بودیم که حضرت امام موسی
بنی جعفر در آنجا داخل شد پس در آنجا سبط خدای را چشمه ای ظاهر ساخته و روضی بر رویانید و اما آنحضرت

در ششم می ششم

است بران امام که در آن روز در آن روز در آن روز
 بایش بود پیش است امام اندر آن روز در آن روز
 سومی شیری اش که کوفته و ازین بر دلی آب آلود
 و آن شوم ایوان است خودمان نقش گشت بر این
 کرد و خواست تا امام را در او از شیر زده امان
 آلام سبب بر نفس رسول هیچ اطلاع از فکر و تامل
 در کتاب مشافهه الی یقین است هم ازین معنی روایت کرده
 آمد و حق بانی میگوید و تامل بر این معنی است که در این
 آورد چون ای حاضر شود نزد او بانی که این معنی فحلت
 هیچ وجه گفت بانی که در این معنی است که در این
 بعد از آن اشاره بانی که در این معنی است که در این
 خود را باینها در تامل بر این معنی است که در این
 القی این حکایت را بر این معنی است که در این
 و در عین الحجاز است از ریش بی غلام نشید که گفت
 عینا التلم و من برین قصد نزد امام آدم عیال و عیال
 متنته که در این معنی است که در این
 است که ما من علی العیال از حضرت امام رضا علیه السلام
 اگر شما را عیال کنی بر این معنی است که در این
 نده و نزد پس حضرت امام علی بانی بر این معنی است که در این
 هیچ چیز از عین و از آن معنی است که در این
 و آن معنی است که در این
 فرار صند ما و اما انما ان تفعل بر و اشاره باین معنی است که در این
 در زمین خدا میفرستد تا بایکای قیوم

استیجار چنان حضرت
 از دو کار و باریان از دو کار
 قصه است پس چنان حضرت
 با من میان در این معنی است که در این
 با حضرت امام است

فایده شد پس حضرت امام بر حاکم در مقام آن دوشیر اندر دلی زوشت تا چون با من بپوش آمد آن
 دوشیر حضرت امام آمد که از آن ده دانه را تا این مومن ملعون را فقیهش علی بن ابراهیم حضرت امام زین العابدین
 تلبیس و هو غضبه و گفت عوذا الی غیرک ما کنتما
تبریکات گمان خبیث است باز اندر دوشیر از آن گمان محبت بپوشید
 پس آن دوشیر بانی مندا بر گشتند و همان دو صورت شدند که بود پس مومن ملعون گفت الحمد لله
 الذی کفانی شرجیل بن جهمان یعنی آن مردی که جنگ و دندان شیران پاره پاره شد و از حضرت
 که از عیال بر سنگ زد و آب از آن منقش شد پس عیال آنرا در تضایل و دلیال مرفوعه ای حکیم کرد که گفت
 ما که کلام با اباجع میگویند علی الباقی که دست مبارک خود بر سنگی زد و آب از آن سنگ بیرون آمد و خیمه شد
 کفر آورد و یا این رسول الله ما هذا بعد من عصا موئی گفت نعم من عصا التي تحمیل علیها
 ای پسر رسول خدای چه بود که میخشد و روایت شده از عیال آن آری از عیال آن میگوید که میخشد
 و کتاب مذکور است مرفوعه الی القیس بن الریح که گفت همان شدم بر عیال علیهما السلام را و در منزل آن حضرت غیر
 از شتی نبود پس چون وقت شب درآمد بر حاکم و نماز کرد و پس با او نماز کرد و پس دست مبارک خود
 را بر خشت زد پس بیرون آمد از آن قندیلی مشعل ناک و مایه مایه در آن مایه مایه مایه مایه مایه مایه
 پس فرمود مرکب اینها چیزی است که خدا فرموده است خدا را اولیای خود را پس بخورد و خورد و خورد و خورد و خورد
 ندیده بهمان خشت شکستی در من پیدا شد تا آنکه حضرت امام برای حاجتی بیرون رفت خشت را بر کردیم و در عین
 از شتی است که کوچک پس امام بیرون آمد و دانست آنچیزی را که در دل فرست پس بیرون آمد و دانست آنچیزی
 و صبوی که در آن آب بود و از آن بیاشامید و با داد بعد از آن آنها عود کردند و موضع خود و گفت مثل تو بودی
 اعیان و چیزی که در وقت بدایت آن حضرت بعد از آن که در خشت را تا حسن کند پس خشت شکستند و در عین
 عیال بسیار است که از آنجا بیرون است و اعظم اینست آنکه در کتاب مذکور است از ابی ترسب بن یزید که گفت
 حضرت علی بن الحسین را بودم در وقتی که از شام میزدی آمد و این حکایت در ده زبانت مراد است که
 گفت آنکه آن حضرت فرار گشت سنگ سیاهی در مقام خود بران نهاد بعد از آن گفت این را بگیر و بطلب رجائی
 که از است از او پس حق کسی که بر آنجخت مجد را حق کسی که بر آنجخت مجد را حق کسی که بر آنجخت مجد را حق کسی که بر آنجخت مجد را
 در شب تاریک که همه چیز بانی بر می شد و سر کار میگردید و سر کار میگردید و سر کار میگردید و سر کار میگردید

۲

عادی

[illegible]

میکنم من که این حدیث کافی و شافی است در ثبوت این معنی که هر چه بر این باب بگوید او در حضرت ائمه
معصومین راجع بهم السلام است بگویم چه حضرت رسالت پناه را بود و انبیای دیگر را نبود و واحد بعد از واحد
از اهل اولی چند که حادث شده در سال و ماه و روز و اگر اقتضای احتیاط را در این گنم و درین باب است از امامت
و لیکن ذکر محضات آنحضرت نیز از جوهر شای قلوب و ضیاء ابصار است **هـی التَّكَلُّفُ مَا كُرِهَتْ يَتَضَوُّعُ**
و اگر کتاب عبودیت المجران است از عیسی الحسن که برداشت مرا از عیسی
بر مباحثی و بر دنا حضرت ابی الحسن علیه السلام پس دوم ادوا و تکلم نمود بنگاری که فقه غایت است مرا و در
خدای مرا فدای تو گنم و این غرض منست عیسی الحسن و مرا این را سفید می باشد در ذراع و برابر و حوضی بعد از آن
گفت مرا که پیش آی عیسی پیش رفتم گفت ذراع را بر و ن گفت پس ذراع خود را بر و ن کردم آنکه دست
مبارک خود را بر آن سود و تکلم نمود بنگاری سخت که طوی در آن بود بعد از آن سه توبت بسم الله الرحمن الرحیم
گفت و ملتفت شد با جهری از آنی و گفت یا احمد **عَلَيْتَنِي حُوسِي** بود که می گفت بسم الله الرحمن الرحیم بعد از آن ملتفت

3

شد تا من اسم اعظم اندم از این عین تابو او بشماران گفت یا عیسی ادخل بدک فی ملک
 و در آنجا پس دست راستین بر دم و بازوین آوردم از آن غیری در دست اندک و بسیار عباد
 امام را و آنکه این حضرات مکرر روی نموده و حکایتی بیدید حضرت امام صادق ۴۴ مشهورست و در آن
 که گزیده و اما ابراهیم حضرت صاحب الزمان صاحب توشه و قایم را و غیر آن نیز مشهورست بحکم و کتاب
 السلطان المنج عن اهل الایمان مسطورست و بعد از آن علی بن الحسین علیه السلام را دست و دامن خراج
 ابراج است از ابرسم بن الاسود النخعی که گفت حضرت علی بن الحسین را دیدم که طغیانی کوفه پیش می آوردند
 من فرود جستم و از ابرسم بنم او گشوده و روکشین و راست شد باز پیش آنحضرت خضی اکبر را آوردند پیش آنحضرت
 او حکم کرد و او جواب حکم او حکم نمود باز پیش آنحضرت سبیلای را آوردند آنحضرت دست مبارک بر رو
 کش آنحضرت در وان شد و در خراج ابراج است که حضرت امام محمد تقی ۵۴ در مصد بود از مهد دست مبارک
 در آورده و بر سر جوشم محمد بن حسن کسبه بعد از آنکه میانی اینجم روی رفته بود عیسی خود کرد و این محراب از اسان
 کتاب از پیش من حضرت امام رضا آورده بود و در کتاب مذکورست از حدیث جید شامی که گفت اعم حضرت
 حضرت علی بن موسی علیه السلام که وقت بسیار شد و حضرت خضر بن جواد و نجاب بن موسی را دیدم که چندی از آن
 عادت خود داشت و در کمین پس امام فرمود که چو گوی گفتیم بر او درم را برای من زنند من در آن حرکت فرمودم که
 از در پیش خود که تحقیق هر روز زننده شد ما ندانیم من بجا خود آدم و ادم که هر روز زننده در خانه بودند و ده روز
 زن من افتاد که روز بعد از آن نمران خدای تعالی فرمود که در خراج ابراج است که حضرت امام صادق ۴۴
 زنده کرد و گوی را که بر آن گذشت و دیدم که صاحبش بر سرشته و یکبارید و در کتاب مذکورست که حضرت
 علیه السلام را بنا خیرت زنی که بعد از آنکه بود و در مشن بحالتی رخ رسیده ام و فرمود که گفت یا اهل الکوفه
 که گفت لبیات یا امام فقال القبر امرت بالسمع لنا و الطاعه و هو و آتی امام فرمود که ای من
یک امام **گفت ای اهل بیت که تمام شد و بنیدانها و طاعت**
 آنرا و آن فخر امرها الی عشرین سنة قال السمع و الطاعه زن گفت آنحضرت بیرون رفت
 از کبر تا که و ایس زنی که این زن را نبیت سال گفت منم و طاعت کردم
 و گفت آنوقت از پیش من و من بخود آدم بعد از دو ساعت و هم از کتاب مذکورست در باب زوجه مردی
 انبیا و در آن شب حضرت امام ابی عبد الله جعفر عم که آن زن مرده بود و این مرد پشیمان بود و بجز نبیت کرد

[illegible]

சுருதிமொழி.

والله ان لنا مع كل شيء اذا سامعنا وعينا ناطقنا ولسانا ناطقا ووجدنا
 به شيء كما رأت باسروا كوفي شوا وپشتي ميا وزياني كونا
 ولباس است از بعد الاعلى وعيد من بشركه ولفست نك حضرت ابو جعفر اذ كفته است وحق كفته است
 ابتداء ان كنز كرهه والله انى لا علم ما فى السموات والارض وما فى الجنة وما فى النار
مكذبا كمن ياتيهم بآياتهم **مكذبا كمن ياتيهم بآياتهم** **مكذبا كمن ياتيهم بآياتهم**
 وما كان وما يكون الى ان تقوم الساعة ليعاد ان يملك منزه بعد ان يملك منزه
 وچه بود است وچه خواهد بود تا آنكه قيام شود
 اعلم من كتاب الله انظر اليه هكذا بعد ان كفت من خود را كرهه ولفست لان الله
 يقول فيه بيان كل شيء ودر خارج الجوارح است از محمد بن مسلم كه حضرت ابو جعفر
 محمد بن عمار كفت انما كان يبريد كفا في قم شرا وني شينوم خاقان شرا كان شامه است
 انما كان شامه كان يبريد كفا في قم شرا وني شينوم خاقان شرا كان شامه است
 بنامى من بعض اراخه استدلالى توان كرهه ان كفت واقع شديان نو وقل نوبى سبب بجهت بكنه
 معرفت وبحث ما در برده من كفته وادرسانه محقق چنين بود بعد از ان كفت ببيان را دانستم
 اطلاع خداى اتم با سحر و كاهن و جمن نيكه است لکن اينها از علم نوبت و از كتاب و كوت مروي از
 البصير هم از حضرت ائمه ائمه ترون انك ليس لنا معكم اعيان ناطقنا ولساننا سامعنا
 ليسما مرآتكم والله لا يخفى علينا شئ من اعمالكم وادرك حضرت عيسى در مدها مردم سخن كرهه
 در كتاب خارج الجوارح است از كرهه كه كفت زقم تجاه حضرت امام ابي محمد الحسن كرهه اعدا زجل روز
 از دولت حضرت صاحب الزمان ع از زجل پس ديدم كه مولاي من صاحب الزمان در خانه راه
 برفت و سخن ميكرد پس برده ام لحنى افصح از زبان اول پس حضرت ابو محمد تيمم ثمود مضمون الطريث

والله ان لنا مع كل شيء اذا سامعنا وعينا ناطقنا ولسانا ناطقا ووجدنا
 به شيء كما رأت باسروا كوفي شوا وپشتي ميا وزياني كونا
 ولباس است از بعد الاعلى وعيد من بشركه ولفست نك حضرت ابو جعفر اذ كفته است وحق كفته است
 ابتداء ان كنز كرهه والله انى لا علم ما فى السموات والارض وما فى الجنة وما فى النار
مكذبا كمن ياتيهم بآياتهم **مكذبا كمن ياتيهم بآياتهم** **مكذبا كمن ياتيهم بآياتهم**
 وما كان وما يكون الى ان تقوم الساعة ليعاد ان يملك منزه بعد ان يملك منزه
 وچه بود است وچه خواهد بود تا آنكه قيام شود
 اعلم من كتاب الله انظر اليه هكذا بعد ان كفت من خود را كرهه ولفست لان الله
 يقول فيه بيان كل شيء ودر خارج الجوارح است از محمد بن مسلم كه حضرت ابو جعفر
 محمد بن عمار كفت انما كان يبريد كفا في قم شرا وني شينوم خاقان شرا كان شامه است
 انما كان شامه كان يبريد كفا في قم شرا وني شينوم خاقان شرا كان شامه است
 بنامى من بعض اراخه استدلالى توان كرهه ان كفت واقع شديان نو وقل نوبى سبب بجهت بكنه
 معرفت وبحث ما در برده من كفته وادرسانه محقق چنين بود بعد از ان كفت ببيان را دانستم
 اطلاع خداى اتم با سحر و كاهن و جمن نيكه است لکن اينها از علم نوبت و از كتاب و كوت مروي از
 البصير هم از حضرت ائمه ائمه ترون انك ليس لنا معكم اعيان ناطقنا ولساننا سامعنا
 ليسما مرآتكم والله لا يخفى علينا شئ من اعمالكم وادرك حضرت عيسى در مدها مردم سخن كرهه
 در كتاب خارج الجوارح است از كرهه كه كفت زقم تجاه حضرت امام ابي محمد الحسن كرهه اعدا زجل روز
 از دولت حضرت صاحب الزمان ع از زجل پس ديدم كه مولاي من صاحب الزمان در خانه راه
 برفت و سخن ميكرد پس برده ام لحنى افصح از زبان اول پس حضرت ابو محمد تيمم ثمود مضمون الطريث

بنابر این ظاهر است که اینها تقدم یافتند و نبات القرب از قاصد است تا برین تاخیر یافت اگر کسی بنا بر اقربیت
درخت سزاوارت تقدم بود که اخفاست گویم عرض دوا فرمود که انقباض کند و در تفسیر و تخیل قبول چرا که اخفا
انقباض یعنی انقباض است برای اذعان و اخفاست پس او است در اطمینان او و فی کلمات که در وقت بود و اخفاست
و عزیزنا ثالث اگر چه اخفا بود بنا بر توفیر و توفیر بر صدق و عدم بر صفت قدره خود در اعدا حیوان نیز در آنکه
هر یک ازین امور که از خوارق است قدره بشر مستحیل است پس آن در جانش اگر تعدادی در شدت و ضعف باشد
باش که و اینها مثل است که در وقت از حضرت ابی حمزه جعفر عم که گفت حق که رسید رسول خدا و آنکه در آن
پس آن کن حرکت در اند و گفت یا رسول الله انما قصید من فواجدیت انتہ فایالی لا استسلم پس
حضرت پیغمبر و آنکه گفت اسکن علیک السلام غیر مجبور و در اند پیغمبر و آنکه در خطب یعنی با حق پس بلیک بر آنکه

در حق از این جانی سلام اخفاست و اخفاست تا در اطمینان و در حقان سر فرمودی آورد و بعد و بعد و بعد و بعد
را و گفت من لا یخفی عنی محاسبه کما یسئل علی قبل ان یلقی الی لا عرفه الا ان و کم کن
و آنکه در این مقام است که در وقت از حضرت ابی حمزه جعفر عم که گفت حق که رسید رسول خدا و آنکه در آن
پس آن کن حرکت در اند و گفت یا رسول الله انما قصید من فواجدیت انتہ فایالی لا استسلم پس
حضرت پیغمبر و آنکه گفت اسکن علیک السلام غیر مجبور و در اند پیغمبر و آنکه در خطب یعنی با حق پس بلیک بر آنکه

ایضا
از این
نکته

این اتم فرمود و شکایت کرد که من سه سال است که هیچ کس از من که در و فایالی آید و بچای مرا میخورد و اسند عای این
که عایم که آنرا گشته شود من دعا کردم و قبول افتاد و چنان شد برین حدیث پیغمبر است اول نظم مرغ با حضرت
ادم گشتن چهر مرغ ظاهر بود که آن شکایت نایده و در او سیم شکایتش از حیوانی عجایب مثل خود من که میدانست که
مک اید و السلام بر مرغ چار بیت چهارم کجاست و عاظم انقباض است که گفت که چنان شد و در آن وقت اولی
العیض است از محض شک که گفت از حضرت ابی حمزه جعفر عم که گفت حق که رسید رسول خدا و آنکه در آن
جواب همان اسلوب است که اینان بودند پس مرد در برین آگاه من گفتم فدای تو کردم من چهر بود و خود که این مرغ بود که
کان بر او که جفت او غرور را اجابت کرده و جفت او سوز خورده بود که اجابت کرده ام و او گفت و در من
را فی شیم الا بوالی خود و محض شک که پس مرد در من آمدند و با هر از خود من گفتم تولد خود را که جفت
خواجاست و یکی کرد پس بعد از آن که در وقت از حضرت ابی حمزه جعفر عم که گفت حق که رسید رسول خدا و آنکه در آن
گفت حضرت امام باقر را طلب خود و پس طلب پس من بستم و ششم ناکاه و ششمی آنکه برای ششم
کنده اند و اضطراب خود را در وقت از حضرت ابی حمزه جعفر عم که گفت حق که رسید رسول خدا و آنکه در آن
که در آن وقت از حضرت ابی حمزه جعفر عم که گفت حق که رسید رسول خدا و آنکه در آن
گفت حضرت امام باقر را طلب خود و پس طلب پس من بستم و ششم ناکاه و ششمی آنکه برای ششم
کنده اند و اضطراب خود را در وقت از حضرت ابی حمزه جعفر عم که گفت حق که رسید رسول خدا و آنکه در آن

و تحقیق گشت قاضی حضرت امام محمد باقر و وزیر حسن و کار و دست و از کتاب مذکور است از
 قاضی القضاة محمد بن علی که از حضرت امام محمد باقر علیه السلام گفت عیسی در دست مبارک آنحضرت بود و طایفه
 گفت این ملائکه محمد بن علی الرضا امام همدان زمان یحیی از کتاب مذکور است از عازم پوتی
بررسی که خداوند در کتاب خود زنا را حرام دانست
 زید که گفت دیدم محسن علیه السلام را و گفتم من را که یابن رسول الله ما عاقله الامام آنحضرت گفت
عالمی
 اذا فعلت هذا برکت مبارک بر سبکی نهاد و مالکستان خود را بران دیدم که از آن سنگ آهن نکلید
 ی که آتش در آن کل کند و قدرت آن سنگ هر شرف آن امام را در کتاب مذکور است از عازم که گفت دیدم
 محمد بن علی را که کاسه چینی در پیش داشت پس مرا گفت یا عازم بخوابی که بر منی که این کاسه عینی بر آید
 گفتم ای پسر من مبارک خود بر کاس نهاد کاس که اوست تا حدی که آب شد بعد از آن چرخ را در آن ایستاد
 در قیام بعد از آن بر کرد و اندازد او دست مبارک خود بر آن بالید باز همان کاسه شد که بود پس گفت مثل
 هذا فلیکن مولف سزاوارد که بدو که من که قول حضرت حق سبحانه تعالی را به الحاح بخیر
سید عالم
 یا خرم یعنی نرم و سهل در این تغییر است از این زید و دیگر گفته خوش آمد به سر و کار و تغییر قیامه و دیگر گفته که
 قطعی است ساختن در آن شد بر جا بخواب از تغییر این بحسب حیث اصابت یعنی هر جا اراده کرد و قصد
 میبرد حضرت سلیمان م کای عاصف تند و کای نرم و رخا و بحسب سلیمان م اراده بودی و الشیاطین
 یعنی سوسنای بارای سلیمان م دیوان مایتر کل بنا کرد که آن دیوان چیزها و عمارت برای آدمی ساخته
 بر گونه که اراده میکرد و کمال قوت و قدرت و استحکام و عواصم در هر یک از آن و وجه القرب بر کای که بر وی می آوردند
 برای او آنچه سلیمان م میخواست از آن م و آنچه بر مقتضای شرف او کافراد یعنی محسن سلیمان م که او را بر
 دیوان دیگر در بند با می نمود و تحت لبه و عمارت و کفای زمین دو دو و سه سه و دیگر که استماع می نمودند
 بود آن دیوان هر که سلیمان م را میخواستند می نمودند و کفای زمین دو دو و سه سه و دیگر که استماع می نمودند
 تقدم و اگر آن فرموده عطاؤنا فانه من عندنا عطاؤنا فانه من عندنا عطاؤنا فانه من عندنا عطاؤنا فانه من عندنا
 یعنی حساب که نمیشود این انسان و اسماک در توفیق است یعنی حضرت سلیمان م هر چه اراده کرد و این را میخواستند

بررسی که خداوند در کتاب خود زنا را حرام دانست

یا خرم یعنی نرم و سهل در این تغییر است از این زید و دیگر گفته خوش آمد به سر و کار و تغییر قیامه و دیگر گفته که قطعی است ساختن در آن شد بر جا بخواب از تغییر این بحسب حیث اصابت یعنی هر جا اراده کرد و قصد میبرد حضرت سلیمان م کای عاصف تند و کای نرم و رخا و بحسب سلیمان م اراده بودی و الشیاطین یعنی سوسنای بارای سلیمان م دیوان مایتر کل بنا کرد که آن دیوان چیزها و عمارت برای آدمی ساخته بر گونه که اراده میکرد و کمال قوت و قدرت و استحکام و عواصم در هر یک از آن و وجه القرب بر کای که بر وی می آوردند برای او آنچه سلیمان م میخواست از آن م و آنچه بر مقتضای شرف او کافراد یعنی محسن سلیمان م که او را بر دیوان دیگر در بند با می نمود و تحت لبه و عمارت و کفای زمین دو دو و سه سه و دیگر که استماع می نمودند بود آن دیوان هر که سلیمان م را میخواستند می نمودند و کفای زمین دو دو و سه سه و دیگر که استماع می نمودند تقدم و اگر آن فرموده عطاؤنا فانه من عندنا عطاؤنا فانه من عندنا عطاؤنا فانه من عندنا

بودی و اگر فرمان بر باد سلیمان م را قطب سلیمان افواج از آنست که میخواست بختل باشد روایت کرده
 است که در این زمان سلیمان م را بر سر او شمشیر افروخته شد و در خواجع الحجاج است از او و کاکت در آنست
 بود پس نظر او چپ و راست خود را چیزی ندیدم سر برداشتم تا که خود را با حضرت امام ابی عبد الله جعفر بن محمد الصادق
 م دیدم که بر او نشسته بودیم که خط خطی بر من می نوشت مرا گفت یا دود قضا می کند خود را مالک خط می خواند
 من گفتم بکار خودم با او آنحضرت گفت مرا حاجتی است ما خودم و چون پس سوال کردم از قضا می نامد او را پس من
 زود دیدم ترا در جیب خود پس از او کردم که دل ترا خشک کن باید که باقی من را ترا احفظ کن و بنویس و دیون خود بگو
 انصافم دیدم این کتابت از او و بنویس که در دیون ترا خشک کن بنویس که در دیون ترا خشک کن بنویس که در دیون ترا خشک کن
 کرده بود و مصاحف واقع شد سیانه ایشان بعد از آن باز گشت همان شب و غدا را بداد و در سر کلاه حضرت امام صادق
 م را در او نهد و در اطاقی الاض بود و بار بار سواری و در کتاب عین الحوائج از آنست که گفت طایفه که در آن حضرت
 امام علی بن حسین م را در جیب خود پس من را گفتم یا بن رسول الله اگر سواری را می بیند آن ترخا بود پس آنحضرت
 فرمود که یا این آن کسی که زینت پس نگاه کن چون نظر کردم دیدم که با او را داشته و اطراف و جوانب را
 در خان گفته اند پس دیدم احسن از هر که دیدم که با او را داشته و اطراف و جوانب را در خان گفته اند پس دیدم احسن از هر که دیدم که با او را داشته و اطراف و جوانب را
 با سینه ای بر من می نوشت که گفت حق که واقعه خبر بود و عمو که صاحب بریدن سر عید و عید اللعنه و طلب حضرت
 امام علی بن حسین علیه السلام که یکشت آنحضرت را یا رسول الله که از حضرت امام دریافت در منزل خود و در آن منزل
 از آن در حال ابری پیدا شد و آنحضرت بر آن ایستاد و بر مو ارفت بر نه که بالی کسر او توقف فرمود و صاحب برید
 ملعون را گفت که نام یک بهتر است پس تو باقی که نام ترا یا محمد بن زین را تا ترا فرود او گفت هیچ بنوام الا که نام تو را
 بنویس آنحضرت از آن فرود آمد سنی اخوت و از تعجب که سلیمان م را چون پس ارسال کرد حضرت رسالت بنامه و آن
 حضرت امیر المؤمنین م را در غرض می گفت طایفه لبوی و این جن و حجاب آنحضرت ایشان و کردار آنحضرت با آن طایفه
 بنای که از حضرت سلیمان م نسبت به انجاء و غیر او نقل شده از آنجاست و میبینی است که سر بر پیش می انگیزد و
 کمال و یا بهتر از منی است که از آن نفس و عقل باز در کتاب حجاج است از آنجاست که کاف که از آن طلب کردم
 انصاف حضرت امام ابی جعفر محمد باقر م را که بنویس که نام پس گفت مرا بگو که در حضرت اموی اند از اخوان ما
 پس من گفتم که نام او را که پس بیرون آمدن شبیه به خط یعنی جیت پس سلام کرده و گذشتند پس من داخل
 شدم حضرت حضرت امام و گفتم نشناختم این کس را که از آنجا بیرون آمدن امام فرمود که این جاحد حق است از آنجا

بن زید

بنویس

عبد الله

ایضا باید بنویسد

یعنی امام م

بن ابی العلاء حضرت امام ابی عبد الله جعفر که گفت دست مبارک تو مشک خود را که در خانه بود و گفت
 طالع من انکب علیها الملك که و بر تپا التقطنا من غیبها و از کتاب دست از ابی حمزه ثمالی
 که گفتیم بخدمت حضرت امام علی بن الحسین علیه السلام پس از آنکه داشت سماعی در خانه بفرمان از آن که در وقت
 حضرت امام جعفری بر جمیع بعد از آن دست مبارک خود را در او بر سر درون برد و چیزی در خط بر جبهه بماند
 پس بنی گفتیم فدای تو شویم این چه حضرت که بر چنین امام فرمود که بر بابت که از ملائکه نماند و بر جبهه
 پس بنی گفتیم فدای تو شویم ملائکه پیش نمی آیند امام فرمود یا ایما عزمه انهم لیزاحموا علی کما نسا و از کتاب مشک
 از جعفری سلم از علی بن ابی حمزه از حضرت امام ابی الحسن عیسی الکافی که گفت شنیدم که ملکیت میگویند که
 میفرستد بر زمین در وقت آید و امری الا انکم ابتداء با ما می آید و مصومین پس عرض می کنند که امام ابدان حضرت
 و انکه آمد و رفت ملائکه از پیش خداییم صاحب این امر امامت است و در کتاب دلیل است که بر سید
 از حضرت امام علی بن الحسین که حکم حکم می کند فرمود حکم آل دود انگاه از جعفری که در بر ارباب است و آن
 روح الامین است یعنی جبریل علیه السلام در کتاب عیون التجارات از کتب از انعامش اربعه من و ایل که گفت
 در خدمت حضرت امام صادق علیه السلام بودم تا آنکه آنحضرت از نظر من فرات شد بعد از آن از خانه فرستاد و از طریق
 بود از طریق و گفت ای راست بر کف حضرت جبریل و پای چپ بر کف حضرت میکائیل بود تا منی شدم
 بخدمت رسالت پناه و آن حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه و حضرت فاطمه و حضرت امام حسن
 و حضرت امام حسین علیهم السلام جعفری اجابت کردند و مرا این که اطعام کنم اولیای شیعه خود را در مولات
 سلام ارسی احمد اده الطاهرین میگوید که در حق جبریل علیه السلام که اعظم ملائکه است خداوند
 بود و درین باب ابو الواسع میگوید فی مراح الرضا علیه السلام
 فی المکان فی الکلام النبوی **لک فی المظنی البیض کلام**
 و علم معانی و در علم کلام **من است در مظنی نور و اوهی**
 فلما ذلک کلمه **و الخصال التي یجوز**
 پس آن کلام که در کتاب است **و حقیقه که در کتاب است**
 کان جبریل خادما لآیه **و حضرت امیر المومنین پای بر کف مبارک حضرت رسالت پناه محمدی**
 که بر سر او خادماست

علی علیه السلام و آنکه بنا که افضل از جبریل است و درین باب را جعفر میگوید
 بقیه لعلی و جعفر **ذکرها من زار المؤمن** **قلت لا اقدم فیخرج** **خارک و الله الی العبد**
 و البیضا علی ما لیس **وضع الله یمنی یمنه** **فاحسن القلبان** **و علی واضح** **انما**
 در مکان وضع الله یمنی **و این می گویند که ملک ملک است بکم ایشان است اگر کسی بگوید ممکن است**
 تر از ملائکه بر آید و بکم ایشان با ایشان آن مخصوص نیست که ایشان اجازه بکنند نه واسطه کی از بر
 و این در وقت قول است که بواسطه احد المقدسه که اندیشه بی بخت است که در خط میفرستد و از جعفر
 سلف انباء در محالی میگوید که او وجود است و استقامت و توسط طایفه از اخبار انباء اعم است از نبوت و توسط ملائکه
 و عدم آن و عدم و لا لا بر خاص میگوید پس همان اینست که دست پده ملائکه و مکالمه ایشان با آن مخصوصین خدای
 راست که توان گفت از برای آنکه عدم اخبار ایشان علیهم السلام از ملائکه اعم است از مکالمه ایشان با ایشان
 و عدم مکالمه ایشان اعم است از دست پده ایشان که اعم است از قول ایشان تا آنکه اخبار بفرستد و واسطه
 امدی از بر تقدیر است در اخبار از جانب خداییم اما مشا پده ایشان ملائکه را ممکن معنی است و شرعا
 جبریل باقی آن نیست و محقق و از دین از طریق مخالف میماند که دارد و منده که جبریل بصورت دیده آمده
 بود و مبارک حضرت رسالت پناه بر آن وی بود چون حضرت امیر المومنین حاضر شد او اعطا کفرت
 امیر المومنین کرد و گفت خذ فانت احق به و چند گاه حضرت امیر المومنین با و رد کرد و برای او
 رعایت و تعظیم کرد و در دست حضرت رسالت پناه از حضرت امیر المومنین که من هذا اخبرت
 از او که در است پس حضرت رسالت پناه فرمود که در جبریل خود بنابر آنچه روایت کرده شیخا
 القدوة الصدوق لخرت مجرب یعقوب الکافی در کتاب کافی از برای دخول ملائکه بر او بعد ازین علم السلام
 ای که نزد آن معانی است اما فعلی غیر مرسومه را و ان معنی واسطه است از بر آنکه دلالت میکند را
 و علم من غیر واسطه احد من البشر نه اثبات واسطه ملائکه حاصل کلام امام جعفری بواسطه
 ای از برای نیابت نبی ص و ملائکه پس اخبار بسیار باشد روح مطهری را و آنکه کسی امام است و این
 است آنچه در حجت ملکات کافی از ابی جعفری است امام ابی عبد الله جعفر صادق علیه السلام که گفت امام بود

در کتاب
 فی مراح الرضا
 علیه السلام

نی وایش تا علم اجمالی را درآید تمام و آنرا که در این کتب است
آن تفصیلی است و اخلاصاً آنچه را است چه

الله عز وجل ذكره ما قد كان وما سيكون وكان كثير من علم ذلك جلالاتي فصرح في
 خدائي الله عز وجل ما قد كان وما سيكون وكان كثير من علم ذلك جلالاتي فصرح في
 ليلة القدر كذلك كان علي بن أبي طالب قد علم جل العلم وباني نفسه في ليالي
 شب قدر وحينئذ يروى عن علي بن أبي طالب عليه السلام أنه قال في ليلة القدر
 العذر كما كان مع رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ليلة القدر العذر كما كان مع رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم
 في ليالي القدر إلى النبي صلى الله عليه وآله وسلم إلى الأوصياء والأفضل كذا وكذا الأمر قد كان في علوم وأمر وكيف
 في ليالي القدر إلى النبي صلى الله عليه وآله وسلم إلى الأوصياء والأفضل كذا وكذا الأمر قد كان في علوم وأمر وكيف

[illegible]

و سبب این مدعی و عارض می شود و اما از اعطای و این قطع صورت می گیرد و این هواد با جمیع احوال
حاصل است سایر حیوانات را و این اقرب ممکن است در عقل را یا که یکدین از انبیا و مفسرین قول نقلی السلام
و این السلام در جمیع البیان ابراهیم و دان اینست که میگوید که اطلاق کرد و بنیاد بر چیزی آدم و گفته فیتو و از این
صوت ادبای از مدعی عبارت از کلام و طبر را کلام می باشد و این که حضرت سلیمان را در مدعی طبر معلوم بود غیر
از این نیست که نوعی صورت طبر می دانست و این معنی را مدعی نامیده از مجاز و بعضی گفته اند که امر از حقیر مدعی است
از برای آنکه از طبر است چنان که امر از کلام است که نمی یکدین معنی طریقی بود آنان گفته است قدس سره که گفته است
علی بن عسکری که برستی که طبر نگردد با ادبی معجز که همچنان که در بر است از هر مدعی طبر صورت تعانیم به معانی
آن بر یک معنی بخلاف مدعی مردان که فهم شود و آن معانی بر صیغه های گفته و اظہار فهم فیتو و از طبر با وجود طول صحبت طبر
هم فیتو از مردان ادبای آنکه انعام آنجا تصور برین است و چون حضرت سلیمان فهمید که دارا نام معنی اول او
شد بود مدعی طبر و اما علم و دولت و ادال آنها که گفته است در کتاب مکرر که اگر گویند چگونه شاخت ملک و جود

الحمد لله الذي جعل العلم نوراً
والمعرفة هدىً والحق نوراً

المنطق قدرا في القول الثاني في الصلوات
ويعبر عنه في الصغر قدرا في القولين
او في القولين في الصلوات
عن سائر طرائق انما في الصلوات
او في القولين في الصلوات

طیور بخت بود پس باقی ماند از میان طیر انسان در ماسوی اشراک در اصل این قوه اگر کسی که
 معلوم است که اتفاق افتاد و یک آنرا علیهم السلام را آنچه اتفاق افتاد و حضرت سلیمان هم را که بجز خداوند
 اگر این مصون نمی بودند سلیمان و داود مخلوق نیستند پس در کتاب خراج الجراج است از حضرت امام علی
 بن الحسین ع که حضرت امیر المومنین ۴ روزی در زمین میان آب و گلی دراجی دید پس گفت یا دراج چند
 گاه است که درین بری و ظلم و ظرب تو از گاه است و دراج گفت یا امیر المومنین صد سال است که درین زمین
 بر سر هر گاه که سینه چینه عداوت بر شما میفرستم پس میرود و میگوید و چون نشسته بشوم دعای کبریا
 میکنم که ظلم بر شما کرده اند و کشته و میراث محسوس میشوم جابرین بعد از آنکه گفت منطبق طیر جبر سلیمان بن
 داود اعطاشند حضرت در جواب گفت اولاً محمد ص و آله لما خلق سلیمان و لا اقرع
 اگر بخواهی ۳۰ ساله که در خلق می نشیند و نه پرش
 بعد از آن آنحضرت ندانند که یا طلاس اصبط یا صقر یا بازی یا غراب اصبط پس این برهان
 ای طلاس درود و ای جرج و ای بازی و ای غراب درود
 فرمودند و آنحضرت فرمود که بعد از آن درود و طری باذن الله پس عین طیور بعد بر پریدند و رفت
 حفظ امیر میگویم من که حضور و فرج طیور برای اظهار کثرتی بود و غرض صفا و این قرینه معجزه حضرت
 ابریم بود و نه قولی خدا ترن بعد من الطیر فصرهن الیک ثم اجعلن علی کل
 جبل منهن جنداً ثم اذعنن یا یتیمک سعیا و این معجزه ذکر یافت تا آنکه
 در آن بزم که حضرت از حضرت ابی عبد الله سید عالم و لو ان شیعتنا استقامت منطلق
 که اگر خداوند شهادت استقامت بایستاد
 الطیر اگر کسی چنین بگوید که حضرت سلیمان را حاصل شده از دولت و شوکت و جمع میان اسباب دنیا و آخرت
 آنچه دیگر اتفاق افتاده نمیکند که این امور و نبویه امیر علی در فضیلت و کمال نیت از برای آنکه میگویم که این
 امور و فضیلت را الطاف الهی و مرام ربانی و کرامت لاهوتی و کفایت است که چیزی بر آن برآید

و آنرا

نمودند و بنا بر آنکه عیانی است که عارض شده از محل قدس موضوع کلمه با اشتمالش بر صفت عزت و جود
 حوائق طبری گفته است در کتابش حکایات سلیمان ع که قال یا ایها الناس علمنا من طوق
 الطیر و اذینا من کل شیء ان هذا هو الفضل المبین
 زمانی و آنرا از هر چیزی که در پیشگاه این است افضلیت تمام و در پیشگاه
 کسی که منطبق الطیر محبت بودش بود بر از نوع این نام مل از نوع حیوانات
 سلیمان را که بود این منطبق طیر را قال الله ان من منطوق کتبش
 بقرآن من که بر آفران فضل است از طری سلیمان که عطا و اوقیانت برایش
 پس از این چیزها غیر از اتفاق نیست داده و معلوم
 الانس و الطیر و هم یورعون حتی اذا التوا علی واد التوا لث نمل یا ایها
 النمل اذخلوا مساکنکم لا یخطنکم سلیمان جند
 و هم لا یشعرون چگونه بود پس در این کلام را سلیمان و کلام
 حکایت میکند از آنکه اذینا من کل شیء یا حاصل نیت در اینجمله که او را
 آید برای آنکه آنچه است بقرآن است ثقه الاسلام و امین الدین ابو سعید
 فضل بن الحسین الطبری در تفسیر مجمع البیان آورده که ای من کل شیء علما و تفسیر در آنچه
 صلاحیت آن میداشت که معلوم باشد یا مشهود باشد بعد از آن گفته است که واحدی بدایت کرده باشد
 بجهت امام جعفر بن محمد از پدرش که گفت اعطاشده بود سلیمان بن داود را ملک شایق و مختار
 زمین پس این ملک داشت متخدد سال و شش ماه و آنکه شد اهل و یا کلمه را از جن و انس

و شهادتین و در وقت طهور و سباج و اعطاش در هر مرتبه و در زمان استسقاء و غیره با عیب غیب
که حال است اول و معرفت و این قول است که **وَعَلَّمَنَا مَنَظِقَ الْخَيْرِ وَ الشَّرِّ كُلَّ شَيْءٍ** این
لَعَلَّ الْفَضْلَ الْمُبِينِ در منظر از خلق علوه و بالا قول **مِنْ الْجَنَّةِ وَالْآفِئَةِ** و العزیز بعد از آن گفته اند
نفسان که حضرت سلیمان را که از او و صفی و دیگر و جمیع شایسته برای او و افاضه این جزو و سباج و طهارت و
ما را تا آن بیاطار با این جمیع بر می داشت میان آسمان و زمین و گفته است محمد بن کعبه که دیده است با که شسته
شکر دارد و حضرت سلیمان را و او و صفی و دیگر و در آنجا است و فریاد برای او میان مرتبت و فریاد برای آن و
فریاد برای او و صفی و دیگر و در آنجا است و فریاد برای او میان مرتبت و فریاد برای آن و
سری پس از این و در آنجا است و فریاد برای او میان مرتبت و فریاد برای آن و
خدا می پس از این و در آنجا است و فریاد برای او میان مرتبت و فریاد برای آن و
مشابه گفته که دیوان برای سلیمان میگردید و در آنجا است و فریاد برای او میان مرتبت و فریاد برای آن و
در میان بساط و حضرت سلیمان بر آن می نشست و در حوالی او سیصد هزار گوسفند و هزار و هشتاد و نه
بر کرسیهای طلا و عطار کرسیهای نقره می نشستند و در پیش آن آدمیان بودند و در میان آن
یعنی بر آن و در آنجا است و فریاد برای او میان مرتبت و فریاد برای آن و
ما در این و در آنجا است و فریاد برای او میان مرتبت و فریاد برای آن و
خدا و صفی و دیگر و در آنجا است و فریاد برای او میان مرتبت و فریاد برای آن و
در روزی که روز میره شهرین را که بود قاده گفته که کانت تغذو میره شهری نصف النهار و تروح
اجلی بود که صبح یکبار و عصر یکبار و در وقت نماز و در وقت

تا در آنجا فریاد و در وقت شهادت و اعطاش و در آنجا است و فریاد برای او میان مرتبت و فریاد برای آن و
را از نو و از زمین و سباج و اعطاش و در آنجا است و فریاد برای او میان مرتبت و فریاد برای آن و
پس از این و در آنجا است و فریاد برای او میان مرتبت و فریاد برای آن و
اطعام است آن مکن خود و در وقت معارفه و در آنجا است و فریاد برای او میان مرتبت و فریاد برای آن و
عاجل و در آنجا است و فریاد برای او میان مرتبت و فریاد برای آن و
جو از غیر و در آنجا است و فریاد برای او میان مرتبت و فریاد برای آن و
زینده تر و روشن تر و شفاف تر و در آنجا است و فریاد برای او میان مرتبت و فریاد برای آن و
در سیل البر در ده هزار کس از این کس که در آنجا است و فریاد برای او میان مرتبت و فریاد برای آن و
از آنجا غایب و غافل باشند و در آنجا است و فریاد برای او میان مرتبت و فریاد برای آن و
است اجمالا و تفصیلا اما اول پس حضرت دلائل میگردانند و در آنجا است و فریاد برای او میان مرتبت و فریاد برای آن و
بود پس ظاهر است این که مراد از این است قدرت بر آنچه برای سلیمان ذکر کرده اند و این معنی خود گفته اند
که آن معنی می بود و در آنجا است و فریاد برای او میان مرتبت و فریاد برای آن و
باشند و معنی این سخن است آنچه در کتاب دلائل فضایل است که حضرت امام ابو عبد الله رحمه الله علیه
فَتَسَبَّحَ سُبْحَانَكَ يَا مَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ وَ عَلَّمَ كُلَّ شَيْءٍ و عینا را در آنجا است

و الله اعلم ما را از هر چیز و علم هر چیز

کسی را از بعضی از هر چیز اعطاشد برای آن که از این جهت است و سباج را اعطاشد کل و این کل در آن
من حیث انشاء و اما تفصیلا از جمله آنچه دلائل میگردانند ایشان و حال آنکه ایشان تا که معنی خدا را در آن و در آنجا است
آنچه است که در معنی المعجزات مراد است از بعضی احباب که اگر حال مال حضرت امام ابی عبد الله رحمه الله علیه می باشد
پس از این و در آنجا است و فریاد برای او میان مرتبت و فریاد برای آن و
چند نزد آن حضرت و در آنجا است و فریاد برای او میان مرتبت و فریاد برای آن و
آنکه نظم خود و در آنجا است و فریاد برای او میان مرتبت و فریاد برای آن و
و علم هر چیز که حضرت امام شریف می شد و گفت آنجا که انجام می یافت و در آنجا است و فریاد برای او میان مرتبت و فریاد برای آن و
است از بعضی ایامی از حضرت امیر المؤمنین که حضرت در مسجد کوفه نشسته بود و در حوالی او صاحبش بود پس روی گفت

این کتاب از انجی در است
در کتابخانه

حرف

[illegible]

124

22

وما في تحفة وما في لسان
وما كان وما يكون
وما في لسان وما في لسان

[illegible]

ففي افتتاح الباب لبعض كل باب الى الف عهد وذلك في الاوصيا من
 بعدى الابرار **باب** اقامه بيده مراتب امر عهده وابن در او صبا خواجه و دان
 بعدى الابرار **باب** آنچه گذشت از نفعي كاشان و شرح علماء رسول الله و مؤيد انفعي است
 آنچه روايت کرده ابو الحسن محمد بن عبته الله ذكر كتاب فضائل دلائل از حضرت امام حسين عليه السلام
 فقال له حديثنا لك هذا من قول الله وقد اخذ مثل لقاء على امه اياه قال حمد فامتنع
 بكنهه واداء حديد كبر و برادر رسوله راى و محقق در گفته مثل

قوتی

های نو کردم شیعه و نو گویند که رسول خدای ص و آذر آتوست علی را با منی که فتح میشود از آن هزار باب پس
 انحضرت گفت یا ابامحمد علم رسول الله ص و آلی علی اعم الف باب ففتح کل باب الف باب
 ای ابامحمد رسول خدای ص را هزار باب پس میگوید از هر بابی که خواهد از هر بابی که خواهد
 من گفتم هذا والله العليم بس حضرت امام سید محمد باقر علیه السلام فرمود در ضمن بعد از آن گفت ان الله لعلم و راه
 اعمل است و الله

المزود و حقيقة طولها سبعون ذراعا عايد راع رسول الله صلى الله عليه وآله واملائه من فلق فيه
 حجة ايت كه ايراني ان محمد و ايرشلت با برين رسول خداي خداوند و از ايران ايراني را برسانند
 و خط عليه عينه فيها كل حلال و حرام و كل شيء يحتاج اليه حتى الارش

ایست علم امام خود و انه العاکل وما هو ذلک بعد از آن مساعی کما کتبت بعد از آن گفت خدا الحقر و ما
این علمت و نیست این معص

و علم العلماء الذين مضوا من بني اسرائيل من كثرهم اين هداية علم اسرائيل فخرت
 و علماء **ثانية** ان بني اسرائيل

واحد

من کتب خزانة العلم آنحضرت گفت انه لعلم وما هو ذاك بعد ان ساکت شد ساعتی آنگاه
 بپشت نما نمودند *بپستی که هر اینه علم است در پشت زمین*
 ان عندنا علم ما كان وعلم ما هو كائن الى ان تقوم الساعة من كنه نهای نور که در کرم پرچ
 بپستی که نور جامع آنجه است که بوده و هم آنجه که گشته و در قیامت
 جزیت که علم است آنحضرت فرمود ما يحدث بالليل والنهار وبعد الامر بعد الامر والشيء بعد
 آنچه حادث شود و شب و روز و کار بعد از کار و چیزی بعد از
 الشيء الى ان تقوم القيامة مولف سخن را عالم علی میگوید که بگویم من که آنحضرت اراده فرموده این علم

المكتوم الذي لم يطلع عليه ملك مغرب ولا بني مهمل غير محمد وذريته اما كبرى فلقوا
 بها **في** كقطع ميت بران فرشته عزوب وچو رسال غير محمد وذرته **لا**
 هل يستوى الذين يعلمون والذين لا يعلمون واجه استدلال بن انت كهذا عدم تعنى مساوات
 ايا برابرت وبنه كه كه ميدانتم كه في كه فهد **استند**
 مرزوه براي كنه اداة است تمام ايجا براي اكنه رست پس باقى غا انا لا اقصيت يا مفضوليت ونا
 باطلت البير ليس ال معين مشو كه براي اكنه كه شرف مر كس كه اوت كرو علم با خبر عوا و مرزوي است

پس این افضل می شود و مورد مطلوب **الحاج** **عج** است که این سادات اهل زمین اند و فضل
سید بر سر و دست و پاهای برین نیست و دلالت میکند بر این که در کتب مالی صدوق است مسند
الاعتراف ابی سلمه از ادش ام سلمه که گفت شنیدم که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می فرمود که هر که
عبد بنی طالب و اولاد بنی و اولاد عجدی سادات اهل الارض و ایامی محسنی میکند
عبد الله

اهل الجنة رسول الله وجميع سيد الشهداء وجميع اوليائه وجميع علي وفاطمة وحسين
 اهل البيت رسول الله وجميع سيد الشهداء وجميع اوليائه وجميع علي وفاطمة وحسين
 والحسين. والمهدي صلوات الله عليهم اجمعين ودر كتاب اسرار الانبياء طبري است تمام از ائمه ائمه با ذكر
 نحن بواعده المطلب سادة اهل الجنة انا وعلى وجميع من اهل البيت وجميع من بعد
 از ائمه ائمه المطلب صلوات الله عليهم اجمعين ومن وجميع من اهل البيت وجميع من بعد
 المطلب نحن والحسين والحسين. والمهدي واولادهم اجمعين فاضل من علي وجميع من
 المطلب نحن وجميع من اهل البيت وجميع من بعد

این که گفته می شود بانی ایدیه من سببی دارد و سبب است که آنحضرت خود محتاج بر این نیست در اثبات
برای آنکه سید ولد آدم است و بانی حضرت غیر حضرت می باشد همه زوق الهی و سوز و دلش را بر این منتهی کرده است
و خود حضرت می جلوات ایدیه و آیه پس صاحب و له عبده و معادست مستانقه است عبادتی میکند
خدا را که آن عبادت تازه می شود چون هزار کیمره و باغات او دهرت سلطان او و قیام می نمود و هیچ خلایق را
و نه می شود و یا مال او منبر عرفان او پس هر چه اگر سید مردمان باشند و تخصیص نایب از حضرت رسالت بنا
نمی شود بر فضل او حال آنکه ایشان احق بود بر این ولایت این گفت و داشته که همه که قصد تحسین المطلب
و صیغه اعاب را خفاست گفتوید هم و المقیمین الصلوة و الموقنون الزکوة و لفظ هم سخن الطرب

مع ما بينك الخاطبك
كلما نزلت من فوقك
سبح مع سبحانك
حضرت سلطان الرب محمد

1.

و فرایان را بنیاد و سرسلین پس نظر کند و اعتبار بکری که در محجب اینین آنگو بعلی و با جانش برین رفتنه
که در باب اینها بعد از این باشد که از اقامه می نماید که در بیت معلول مثل معصیه آدمی که او را نهی از آنکه الا از
جنس خود و خلق عینش پس بخواند که در دو کلام بود که نهی از آنکه او را عین است پس اقامه خود بر معصیه اعلم

مرجع است سوی الاماره و این اتفاق درج مطلقا نیست از برای آنکه اتفاق حاصل نمی شود یعنی اتفاق عام نیست پس تحت بیان
 و تفسیر این که ما در است از مرجع و الاماره ای چون ترجیح بلا مرجع باشد علی السبیل الاماره مرجع است و ترجیح بلا مرجع
 بل مرجع است غایتش این که اتفاق هر دو الاماره محقق شود و این نیز در تمام اتفاق درج نیست مطلقا از برای آنکه
 اتفاق حاصل نمی شود یعنی اتفاق عام نیست پس غایتش این که اتفاق است از مرجع و الاماره ای چون ترجیح بلا مرجع محقق
 در مطلق و این ظاهر است و مطلقا غرضی ندارد و حاصل کلام آنکه امتناع ترجیح بلا مرجع قهرا نیست بلکه مراده از طبع
 که چنانکه اگر آن نیست حتی اطلاق مجازین و واقع میشود این بخاطر این که از جهت این که ترجیح یکی از دو کفر از آنکه یکی
 و از جهت محاسن و اماد قبح آنگاه برای نشان دادن برای آنکه در این دو راه برای آنکه یکی از اینها اگر
 مسلم دارد و شایع می شود برای آنکه مرجع است در مطلق و طبعی که باطل است نه محال نیست بلکه مراده از این که اولی
 اتفاق و در غیر مطلقا نیست یعنی باید و ترجیح از جهت این است که امتناع نیست در مطلق از جهت این که یکی از دو کفر است
 اراده کافیه اگر کوفی کافیه است اراده مرجع پس بسیار اراده باشد یکی ترجیح دیگر باطل و اگر چه باشد اینجا برای آنکه یکی
 که حق است و باین که در موردی که و از اراده ایشان نمود و نیست الا بقدم حق و عدم تقدم غیر خصوصاً
 بقدم تفویض ترجیح است عقلاً و شرعاً و ترجیح اراده هرگاه مالمی نباشد و کافی است در اینجا مافی برای آنکه این ۴
 منزه از تکلفات و تحمیل و لواضعات و ریایه بنا بر محققان خصوصاً در عبادت که آن اقرب به حقیقت است
 علی الخصوص و افضل عبادتی که صلوات و تیز درین است تمام و در شکی نیست پس با حاکمیت مراد از امتیازی که
 این امر و اوست بیان داعی طبع و متعلق نیست الا بقدم نفسانی نه تقدم غیرش العزوه یا داعی عقل نیست
 و اینجا اگرچه اندکی پس از تفویض و تیز و تفریق فی الامام بر مالمی تفویضی ظاهر نیست از این خصوصاً در مالمی العزوه
 و در حدیثی که برای طبعی و برای مالمی و مالمی است در حدیثی که اولی از حدیثی که اولی است که او جمله و را یکی از حدیثی
 خطاب به العیسی علیه السلام فی آخر الزمان لتری امة ذلك و انتم و الله اعلم بالصواب و بعد من علی العیسی
 فزیه و مراد از آن زمان است از حدیثی که اولی از حدیثی که اولی است که او جمله و را یکی از حدیثی

الذي جال احبطك في وقت الصلوة ليقضي معهم محامه ابن زيار الجيس لادم ايدكم حج يا محمد بن الحسن
 كذا قال في نسخة اخرى من نسخة دارالكتاب في دارالكتاب
 افضل يشهد ان حج اولي الغم باري عدم قابل لفرق در بر موضوع و انباني اينا بطرق اولى و اكابر في الحج اراه

[illegible]

نادر زل پهلوان و مجتهدی شمس جفت او کما فجعله و اواحدة فكانت مجتهدی و یقده سنی ثم

[illegible]

فصعد بنا قوم وانشق بنا آخرون فلما صيرنا الى صلب عبد المطلب اخرج ذلك الموقفة
 نصفين فجعل نصفه في عذابه ونصفه في ابي طالب ثم اخرج النصف الذي في
 الى آمنه والنصف الآخر الى فاطمة بنت اسد فاخرجتني آمنه واخرجت فاطمة
 عليا ثم اعاد الله عز وجل العمود الى فاطمة ثم اعاد عز وجل العمود اليه فخرج الحسن
 والحسين فاما كان من نور علي صار في الحسن واما كان من نوري صار في الحسين
 فهو ثقيل في الايام من ولده الى يوم القيمة ودر كتاب كافي طي است از ابي حمزة كه گفت شنيدم
 حضرت امام علي بن ابي طالب ان الله عز وجل خلق محمدا وعليا واحدا عشرين ولدا من
 نور عظيمة فاما هم اشباحا في صياحه ونوره بعد ونبه خلق الخلق ليعتقوا الله ويعتقد
 وهم الاقارب من ولد رسول الله ص وانه هم اربعة است كخبر كتاب كافي است از ابي حمزة كه گفت
 قال ابو جعفر يا ابا جابر ان الله اولا خلق محمدا وعترته الهداة المهديين فكانوا الاشباح
 نوريين يري الله من كنهم وما الاشباح امام من نور وظل النور ابدانا فاذنية بلا ابراج
 وكان مؤيدا روح واحد وهي روح القدس فيه كان بعد الله وحده وذللك خلقهم
 من نور وروح واحدة

حكما، علما، بررة اصفا، والله يعبدن الله بالصلوة والصوم والجهاد والتسبيح والتكبير
 وعملوا الصلوات ويحسون ويصومون وازكلام الله السلام طهرى است فاما سر الله ان نور عترته
 مخلوقنا انما يكون من اية كبره الله نور الثواب ولا يقربنا انما يكون من اية كبره الله نور الثواب
 رفع بيننا من عناه وان نور كبريت عبادان كنت في ذلك البيت لجال لاهلهم بحارة ولا بيع
 عن ذكر الله ان حضرت امام باقر عروبت كه ان هذا البيت بيتنا اهل البيت وان هو لا و
 الرجال نحن اهل البيت وبراى بيت كه عبادان ن وعملان ن وكالان ن ان نور ولادة نور
 سادى بود با برات كه تكلم نوردة وعبادان اصوات مخون حضرت فاطمة عليها السلام با ما ترجمه است
 و حضرت امام حسين با والده با جلا شمس بر ابراهيم عيسى عليه السلام حضرت امام باقر عروبت كه نورده كه
 حديثنا صعب مستعصب لا يخبره الا ملك مقرب او نبي مرسل او عبدا متقى الله عليه
 الامامان و حضرت امير المؤمنين هم ميز ما يد لكشف الغطاء ما انزوت يقينا وجا به كبره
 سلسله مادون العرش الم وقال رسول الله ص وانه كنت بيتا وادم من الماء
 والطين مولد مظهر يكرمكم من كه در كتاب عالى كه گفت حضرت امير المؤمنين
 كنت وصيا وادم من الماء والطين بعد ان طبري اين را مى ميگويد كه بنى و ملايكه را بنى ابناء
 ملايكه يكر و ملايكه نيكو فقه النور ان حضرت امير المؤمنين و حضرت علي بن ابي طالب و حضرت محمد بن عبد الله و حضرت
 ملايكه يكر و ملايكه نيكو فقه النور ان حضرت امير المؤمنين و حضرت علي بن ابي طالب و حضرت محمد بن عبد الله و حضرت

انهم صيرن ام

19

صلى

از ثقات عرش پس چون آوردند ای محبوسه خسته و مایه را تا امام دوازدهم و اشارت نمود
 و لولا انكناه ملكا لاجلنا رجلا و للبتنا عليهم ما يلبسون انبراي انكناه اگر
 همچنان تو محض را بختی آدمی را طاعت درین آن مشاجره و معاینه نبودی ببارگه از غیر ضعیف و با آنجا گفت که
 قلع یاب خبر ابراهیم بن ابی یزید بود که آنحضرت گفت ما قلعیت بآب خیر بقیه جسمانی
 و لا یلقی غذایسته و لکن بقیه الطیبه اگر حدیث سلیمی که مسلم روایت کرده در جوف حاصل از
 صحیح که حضرت ابراهیم بن ابی یزید بر سرش گفت سکونی قبل ان یفقدونی سلونی من
 کتاب الله مع فامین آیه الا و اعلم حیث تزلت محض جیل او سهل ارض و سلونی عن
 الفتن فامین فتنه الا و قد تزلت کیشها و من یقبل فیها و روایت کرده شیخ صدوق در روضه القادریه
 که حضرت ابراهیم بن ابی یزید بر سرش گفت ایها الناس سلونی قبل ان یفقدونی سلونی
 عن طرق السموات فانما احرف بهما من طرق الارض پس مردم اینان قوم بر خاست و گفت
 این جبریل علیه السلام است حضرت نظری بطرف آسمان انداخت و نظری بر زمین و نظری بر حق و نظری
 بر عیب کرد پس گفت بجا نیست و گفت یا ذی الشجرات جبریل است پس آن شخص از مجلس
 طردان زوده بآسمان رفت و درین سخن بیان وضع در حدیث جبریل بود که آنحضرت کرد و گفت
 تشهد انک خلیفه رسول الله حقا حقا و کتب است تو جبریل علی بن عباس در کشف المحجوب که گفته اند
 که این حدیث را از امام حسن علیه السلام روایت کرده اند

مؤلف سید بن طاووس

بعضی ادبای طریقه که ابراهیم بن ابی یزید گفت که طیب لو کشف الغطاء ما انزجت یقینا را الا در
 اول مرتبه و اندک حالش را در او افرازش غلام کثوف و حجاب از پیشش مرفوع بود و تلف و معشانه
 میکرد و میگویند که اگر او در حجاب حجاب حتی است پس آن حجاب مرفوع میشد و از نظر او که در حجاب حجاب
 در اصل آن حجاب پیش از نظرش نبود و معنی است بلو و این خبرت بر حجاب حتی در ادب آنست که گفت
 عقلی نزد او در وضع و مشقه ظهور مجرب حتی است فلهذا انزل سخته من لثنتی را در عدم از او واقعت
 نزد کشف غطاء میگویند که کثرت در باب محبت و آیه امر العلام در کتاب الفین گفته است که کشف لثنتی را
 در قوه است کی نظری بر عقلی بر کل مراتب در کمال و نقصان اما نظری پس است این چهار بیت
 عقل یسوالنی و او آنست که کثرتش است استفاده محض است عقل بکله را و آنست که اگر آنست که
 اولی سیکه یعنی در به و علوم ضروریه عقل البعول است و او آنست که از نشان او است او را که معقوله
 ثانی یعنی معقولات سیدیه عقل مستفاد است و او حاصل عقود یقینیه و علوم است و او آنست که
 نزد او چون صورت در این و این خایه کمال است درین قوه و اشاره حضرت ابراهیم بن ابی یزید
 لو کشف الغطاء را از دست یقینا این زمان بارگه می آید که بودیم سرگاه ایشان از شیخ و اصدافند و خبری
 باشند اصل واحد و مستوفی علیه اعلی باشند از نشان که واجبی باشند از این است انفسی قدس که گفته اند
 خدای همایش ترا ازین حدیثان و معین است از اسامی ایشان و نام ایشان را گفته درین اخلاص
 و محقق است افضل ایشان و کلمات حین مناصر و هو آدم مثل ایشان و سیر انداز نظیر و کلا
 یلیک مثل حبیر الوجل و العزیز الکاشان قادر ایل خیرا و معنی نقلی این حدیثان
 اهل باشند ایشان منزله اهل بهشتند در جهشتانی یعنی در بهشت محسوس بجا می که سزاوارست ایشان
 و اگر ایشان شرح اهل بهشت اند و حواله این از وجود ایشان نیست و متداین فغالب بسا فضل باشند اما کبریا
 پس هر دو نیستند و اما صغری اگر روایت کرده صدوق در معین الایضاع باستان در حدیث امام رضا ع
 از باریش از حضرت ابراهیم بن ابی یزید که گفت قال رسول الله ص و کلام من احب ان یکلی سفینه
 النجاه و استمسک بالعروة الوثقی و یعضد بحبل الیمین فلیوال علیا بعدی و لیعاد عذوق
 و بعد از این حدیث که از امام حسن علیه السلام روایت کرده اند

و در آیه است

عقل

لَيْسَ مِنْ حَقِّي تَوْحِيدُ الْمَلِكِ **الوجه الثاني** انكروا ان ربنا عليهم السلام

هو الله تعالى فانما هو الله تعالى في كل شيء
وكانت ايات الله في خلقه كذا في كل شيء فلو كان الله تعالى في كل شيء
لما كان الله تعالى في كل شيء فلو كان الله تعالى في كل شيء
لما كان الله تعالى في كل شيء فلو كان الله تعالى في كل شيء

ووضع الحق على خلقه وعنه الاوان الواسيلة على ذوق الجنة وذوق النار
وهي الف مرقة ما بين المرقة الى المرقة فلو كان الله تعالى في كل شيء
لما كان الله تعالى في كل شيء فلو كان الله تعالى في كل شيء

ما بين درمرقة دره الى مرقة جوهه الى مرقة زرجد الى مرقة لؤلؤ الى مرقة باقوة الى مرقة
دره الى مرقة كافور الى مرقة غير الى مرقة ذهب الى مرقة فضة الى مرقة غمام الى مرقة نور
دره الى مرقة كافور الى مرقة غير الى مرقة ذهب الى مرقة فضة الى مرقة غمام الى مرقة نور

وقد افادت على كل الحقائق ورسول الله ص واولاده وصيده فاعدها مريد برطوبه
سريه من راحة الله وريشه من نور الله عليه تاج النبوة واكليل الرسالة وقد اشرق
جلوه ارضه من نور الله عليه تاج النبوة واكليل الرسالة وقد اشرق

بهو الموقف واما يومه على الدرجة الرفيعة وهي دون درجته وعلى رطبان رطبه
من نور آفاق كان من نور روضه شمس من نور آفاق كان من نور روضه شمس من نور آفاق
من نور روضه شمس من نور آفاق كان من نور روضه شمس من نور آفاق

ووجع الدهور عن ايماننا قد جعلتهم حلال النور والكلام لاسرنا ملك مقرب ولائي
ووجهه من برهاننا **الحق** ان الله تعالى في كل شيء فلو كان الله تعالى في كل شيء
لما كان الله تعالى في كل شيء فلو كان الله تعالى في كل شيء

مرقة

الابنت ماورنا وعجب من ضيائنا وجلالنا الخرب مولف كبره من كبر اوابه على اهل البيت

بشأنه من رجات ما استنى وعلينا من علوات ارجها عليهم وانبيا ورسلا فلو كان الله تعالى في كل شيء
لما كان الله تعالى في كل شيء فلو كان الله تعالى في كل شيء

واجب ولا مندوب اليه لفضله على من تقدمهم من الحجج عليهم السلام وقد اطلق القرآن بذلك
واجب ولا مندوب اليه لفضله على من تقدمهم من الحجج عليهم السلام وقد اطلق القرآن بذلك

وقامت الدلائل منه ومن غير على ذلك الا انه من ورثته وورثته من ورثته وورثته من ورثته
وقامت الدلائل منه ومن غير على ذلك الا انه من ورثته وورثته من ورثته وورثته من ورثته

ان عدا اهل التقى كانوا ائمتهم
او قبل من خير اهل الارض قبلهم
او قبل من خير اهل الارض قبلهم

لا يستطيع جواد سبق عابثهم
ولا يدانهم وهم وان اكرموا
ولا يدانهم وهم وان اكرموا

لا ولي هذا اوله علم
لا ولي هذا اوله علم
لا ولي هذا اوله علم

گفته است شیخ جلیل صدوق در اعتقاد انشک واجب است که اعتقاد کند که خدای مطلق افضل از خود و او که واجب است
 خلق کرده و او که این صفات ابرم واجب خلقند الی الله و عذرا و گفته است که ای خدا می ۳۳ ملائکه را پیش آدم ۳۴
 اگر ای بود برای و دیه نورانی و اندک معصومین که در پیشش بودند آنکه گفته که اعتقاد کند که خلق هیچ خلقی برای نبی و اعلی نبی
 علیه السلام بود و آنکه اگر ایشان بودند خدای مع یافری آسمانها و بهشت و دوزخ و آدم و حوا و ملائکه و هیچ
 چیز از او فراتر مخلوقات اعظم و گفته است در هر آیه خود که واجب است که اعتقاد کند که خدای تبارک و تعالی بیافرینده
 است خلقی افضل از خود و بعد از او اندک معصومین مخلوقات اعظم و گفته است که اینان را خلقند الی الله عزوجل و اگر
 ایشان را خدا سر و باید که مقرر باشند باین که خدا گفته شده است درین باب باینکه آنجا که گفته که اعتقاد
 کنند که خدای تبارک و تعالی خلق کرده جمیع مخلوقات را برای آنحضرت و اعلی آنحضرت مخلوقات اعظم و گفته است
 اگر ایشان نبی بودند خدای آسمان و زمین و بهشت و دوزخ و آدم و حوا و ملائکه و هیچ چیز از ایشان فراتر و گفته است
 سید شریف ذوالحسین المرتضی رحمه کل من فضل امیر المؤمنین علی الانبیاء المستقدمین فضل
 هر کس که فضیلت می نماید از ایشان را بر سر او است و این فضیلت
 الایمن اینانه و اجرا هم محله بر سر جمیع ائمه و اینان که امام و اهل است در جمیع
 آن و غیر خارج از این آن و اگر چه نقل کرده است سید شریف ذوالحسین سوره اجماع فضیلت امیر معصومین علیه السلام
 از جماعتی که فضیلت داده اند امیر المؤمنین را بر سر کافای است همین کای که اهل شیم و اگر نایل باشیم بحسن همان
 که گفته شده خلفاء علی بعض پس بار واقع شود که این امر وقوع پذیرد و وقت و گفته است فاضل جانب
 بن اللیث بن سراج و همچنین سید شریف مرتضی در سوره در رسالت آن که شیخ مفید که تحقیق اجماع کرده ایم
 که هر گاه اولاد علی علیه السلام افضل از او بر سر و اینان معده از افاضه خود و بر اثر و در رد قول آن نقلی
 علی محمد و آل محمد که صلیت علی ابرهیم و آل ابرهیم و این شهر خطا و ایشان است از نظر ایشان و حوا
 که شیخ مفید رحمه الله که مراد از این تشبیه مملو بر ایشان علیه السلام است نه گفته و گفته است فاضل شیخ مفید
 در شرح فضول تغییر که بلکه در جماعتی از اصحاب آنست که الله ما افضل الله از جمیع غیر خود و او و در ادای ابرم
 است شیخ مفید درین توقف کرده بعد از آنکه گفته که اهل باقی اهل پس افضل از من خدا اهل المؤمن و اهل المؤمنین
 من محل توقف است مولف سلامه و باقی و یکویه یکوم من تحقیق شد که فضیلت ابرهیم مقرر است چه تمیز

ایضا نقل شده است در این
 کتاب

مقتضی این علم الهی و این الیث بر اثر و در حلقه برایشان چون حلقه بر ابریم و آل ابریم و حوا و شیخ مفید
 که علم فضیلت بود که مراد از این اعلی آنست که شیخ و آنکه شیخ مفید گفته است قول با فضیلت ابرهیم و آل ابریم
 فضیلت ابرهیم و آل ابریم ۳۳ در کای که شیخ اجماع بود چون اجماع بر این الیث پس شیخ گفته است خدا را بود از فضل توقف و ابرهیم
 از توقف از توقف و شیخ مفید در قواعد خود گفته است بعد از ذکر جواب این هر عامه را در این دو جواب و اگر است و اگر
 محمد را پس سوال اقیست حال خود و این برای آنست که ایشان جواب گفته اند چون که رسول خارج است از متعلق چه
 غیر از آل ابریم و آل ابریم و آل ابریم است هر اصل مملو را باصلو ذکریه یکویه یکویه کای قولی علی کتب
 علیکم الصیام کای کتب علی الذین من قبلکم پس در اصل آنست که در قدرش
 نوشته شده در هر آیه و اینها نوشته شده بر آنکه در پیش آمده است
 و وقتش و مشکل غیره در این کای که کاف از برای انبیا است حال آنکه آن صفة معجزه و وقت می شود و فاضل مملو را
 که بر ابریم است و ظاهر آنست که این معجزه مساوات باشد چرا که سلمان و این می باشد در وجه گفته و از جواب
 میریم بگویم مملو بدین لفظ عاریت در مملو کای که باشد بر مملو کای که انقضای تحقیق پس حاصل میشود و از برای محمد و آل
 صلی الله علیه و آله و سلم جمیع حلقه اصفا و معصومین و مشکل می شود و این واقع و در کل مملو است باقی و در کای
 واحد بودنش باشد پس مشکل نیست می تواند بود که جواب داده شود و بلکه مطلوب بر مملو مساوات باشد بر ابریم
 پس هر یک از این طالب مملو پس مملو ابریم می باشد و هر کاه که جمیع شوند این مملو است نهاده بر مملو ابریم و آل ابریم
 من که کل این مذکر مملو نیست بر محمد و آلش نهاده و باقی در هر وجه در جواب می نماید و گفته اند که از جماعتی که نقلی
 این را خضر صاحب و کرده اند از این را القیاس علی ما یجوز و این است اما لا در ابریم و آل ابریم و آل ابریم و آل ابریم
 را تحقیق اعطا کرده است خدای صم از فضل و جزا و فضیلت ابرهیم که در وجود و معصوم صلی الله علیه و آله و سلم و این
 محض اتصال ابرهیم است عاید شود و بکلف که ثوابی از آن دریا به جماعتی که است در حدیث من صلی علیه
 و آله و سلم علیه بها عشر ابریم و این مقام ظاهر می شود و حضرت جواب اول از طلب
 مبارک مملو می شود در این
 مانع در مستقبل پس چنانچه که اینانای در حق اخباره از عطا خدای تعالی که این حوا و آل ابریم و آل ابریم و آل ابریم
 مساوات است بین الصالحین و لکن این امور و بر سر است پس حوا و آل ابریم و آل ابریم و آل ابریم و آل ابریم
 در امور و معجزه و ثوابی را پس بر سر است که چرا بر اعمال بر سر است در آن حال را نه مواجی که عباد باشد

مرحبا بوصي خاتم النبیین وقائد الفکر المجتهد وسید الوصیین پس حضرت امیر المومنین علیه السلام

آن مرد گفت بخیر رحمت الله انا منتظر تو فل مرحم القدس فاصبر على ما انت عليه من الادي
بجوهری جنت و بر تو صافی من منتظر تو فل مرحم القدس فاصبر على ما انت عليه من الادي

المعارف تلك ما اعطاه من العذاب والخط والنكال لا قصرت ولو يعلم هذه الرحوه الحسنة

این کیفیت و شوق که درون زلفت و کوزه ایام یافت و حضرت امیرالمؤمنین تقیال الله علیه و آله را که در آن وقت

عبدالمجید و ابی اسد مدام سرور حضرت را نام عزیزه است
و اما حضرت گفت عباد من العبادت والابواب انما یقرب الیک باقها تناسل و ابا نانا فکذا اسم الله الرحمن الرحیم

100

این مراد دعا چیست مولف ابراهیم که در علوم من کشف است و مسامحه دعا و این بخود عباد دعا قرآن است
و مولف این فضل پس در کتاب حوالی الکافی است مراد دعا حضرت ابی عبد الله علیه السلام که سبیل از حضرت سوال کرد از
فرات ایشان تعداد دعوت ایشان را پرسید حضرت گفت هیچ نیکی و هیچ مایه در شرق یا جنوب نماند که خدا را حمد و ثناء

بنگيرد الا من غير قوت و شفا را آيد اين ترا و خدا را كه بهار آيد شفا را از اين رو كه اين سلامت ما را ببرد ما را بشان از جاي خود را خدا
خود را در كينست چون برسد و حاصل ميشود و زيارت را بريد كه فضل زيارت آيد ان حكم كه شفاعت انوار اقدس را بشان ايرسلافه ميكند

میرسد ایشان سلام را بخانهای دور و میشتند از دست در خود آن سلام را همچنانکه در دست خبرهای منی بر
تقدیر وایتان از پیش این نیست که حال را بقدر خود بوده باشند یا در خاک کن بوده باشند و نیا در دست عباد

حاجه ابراهيم را که مقصد و مقام و بختي است و از خدايي عزوجل ثواب و پادشاهي است و اين را نفي توان گشت که مقصد نبوي
مکان نفي اقبال است و لهذا ما با هم را از اين راه نگاه مردم ساخته و قبولش را مقصد و مقصود کرده اند اگر چه ذرات اقبال
مجاور آن هستند و جدا داشتن آن حالات را نموده و گفته اند اين شش در يك جگه که در اول انباشته شده و در اول

و کما اجابوا این نامانیستند در زمین خود از نفس این نام که مرفوع میشود بخلا اعلی و ان و آب ایشان اونی و دست
الاکم این را خانی و در حق هم نیست و زبانه که در می شود این خبر را از برای همه که مواضع آن را این نام است و لکن برکات این نام است

در حدیث

روح را بر فرقی است و چیزی از بدن نماند و چیزی از آن پس چیزی از روح در بدن باشد و این مردود
ولا یکتد الا بغارة روح من روح الا بخرق و انما یخرج من روح لطف ما و اوقای خاصه بخبرین از آن نقل
ستاده و بعد برای این از برای آنکه قتل و زرقه از او از جسم است و حاصل آنکه من عرف نفسه فقد عرف ربه
بر که خود را شناخت خدا را شناخت

و کت کلوک عن الروح قبل الروح من آخره حیة و انما منی آنکه نقل شده از غوریه و این
می چسند از روح را *روح از عالم امر بوده و گشت و بود از عالم ماده*

و شرف تر از این از آنچه تعالی فرموده و منی آنکه از قبول آن و سر باز نبردن از آن الا بقول بعضی پس در
کتاب فوار العجرات است مراد از این امر و فعلی ما برین زند که گفت قال ابو جعفر قال قال رسول الله و الله
ان حدیث ال محمد صعب لا یؤمن به الا مالک و یقریب او بنی رسول او عبد المعین
برستی که حدیث ال محمد سخت نیست تحت ایمان آن کار که نوشته است و یقریب او بنی رسول او عبد المعین

الله قلبه و ایمان فاما و علیکم من حدیث آل محمد قلت له فلو لم یعرفوه فاقبلوه
خای دل که برای ایمان پس از حدیث آل محمد *و این که نوشته است از این حدیث*
و ما اشتهرتم به فلو لم یعرفوه فاقبلوه و الله و الی الرسول و الی العالم من آل محمد فاما
و بعد آن که این حدیث را پس از حدیث آل محمد و بعد آن که نوشته است از این حدیث

الحال ان حدیث احدكم الحدیث او منی لا یجتمعه فیقول و الله ما كان هذا
و الله الا کفار هو الکفر مولف ایده که میگوید که آن حدیث اینها ممکن است در بدن رتبه
انما این حدیث

پس اعراض از آن نصیب است و نصیب گرفت و در کتاب مذکور است مرفوعه الی ابی ایوب السخلی که گفت
تر و حضرت امام ابو جعفر الباقی و هم پس از آنکه بر عادت و دست برداشت و میگفت یا ایها السع
حدیث تعقله الشیعه بالسنتها و لا یدری ما یکنه کفر ما هو گفت قول این ابی طالب
و بعد از حدیث و این حدیث از آن حدیث است که نوشته است

ان امرنا صعب لا یجتمه الا مالک و یقریب او بنی رسول او عبد المعین الله قلبه و ایمان
و بعد از حدیث و این حدیث از آن حدیث است که نوشته است

ولیس یحتمل فلا یجتمه الا معین قد امعن الله قلبه الایمان و استاده محمد سلیم از این حدیث
و حدیث انما از حدیث محمد سلیم از این حدیث

که گفت خالطوا الناس یا بعدون و عوهم ما یکره و لا یحلوهم علی انفسکم و علینا
اختلاف کثیره مردان را با آنچه دشمن میباید و برتر از ایشان با آنچه دشمن را چاره نیست

ان امرنا صعب لا یجتمه الا معین قد امعن الله قلبه الایمان و استاده محمد سلیم از این حدیث
مردان را با آنچه دشمن میباید و برتر از ایشان با آنچه دشمن را چاره نیست
گفت انکم لا یجتمه و لا یطیقونه که گفتند که چگونه میگویند که انکم لا یجتمه و لا یطیقونه
برای آنکه این حدیث از حدیث محمد سلیم از این حدیث

پس انتخاب کردند و کس را از آن دو نیا و حدیث که پس طایفه عقیقش بر مرد و مرد که در پیش رفت
و مردان را از آن دو نیا و حدیث که پس طایفه عقیقش بر مرد و مرد که در پیش رفت
سید رضی الدین و سید رضی ابی شامه و ابیان عسین بن علان از ابی عبد الله جعفر الصادق که گفت
ان الله فضل اولو العزم من الرسل العلم علی الانبیا

و اورثنا علمهم و فضلنا علیهم و علم رسول الله صلی الله علیه و آله ما لم یعلم
و بعد از حدیث و این حدیث از حدیث محمد سلیم از این حدیث

و علمنا علم رسول الله فرویما الشیعتنا فمن قبله منهم فهو افضلهم انما یكون فی شیعه
و در امر ختم اعظم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که در حدیث محمد سلیم از این حدیث
معنا مولف میگوید که من که این حدیث است بفضیلتش از جمیع دنیا و قال ما یعنون الروایه
و یذعنون النهر العظیم پس گفتند که چه معنی این حدیث است که گفت ان الله یفضح مبغض من یبغض
و بعد از حدیث و این حدیث از حدیث محمد سلیم از این حدیث

مولف میگوید که من که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را در حدیث محمد سلیم از این حدیث
کردند که کل انما تراد الی المؤمنین ما یحبونهم کما یحبون الله و ما یحبون الله فلهما و الله و الله
قال الذی عنده علم الکتاب پس گفتند که خود را که دو بر سر نهاده اند و گفت و عمتنا

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي جعل القرآن الكريم
موسى عليه السلام في القلعة التي فيها
الجنة والجنات والحدائق والعيون
والنهار والنجوم والليل والنهار
والسبحان والحمد لله رب العالمين

[illegible][illegible]

و شيعت تاجون
منهم

[illegible]

[illegible]

۴

وحق که گفته اند که هر که در کتب معتبره
 از ائمه اهل بیت علیهم السلام در بیان فضائل و کمالات
 و حسنات و مناقب و کرامات و غیره از ایشان
 و حضرت امام صادق علیه السلام در بیان فضائل و کمالات
 و حسنات و مناقب و کرامات و غیره از ایشان
 و حضرت امام صادق علیه السلام در بیان فضائل و کمالات
 و حسنات و مناقب و کرامات و غیره از ایشان

انزل الله بين رسولك وبين امير المؤمنين وكنيت لعنت لهم ابو عبد الله عليه السلام في الدنيا والآخرة
فروا عنه ولا تأملوا احدا من سيرة ابي الحسن عجلت

در بیان نمودن فضل این معجزه بنیبه حکایک معجزات الهی و کرامات الهیه حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و فضل تحقیق
چنین خرد و ذی خفایان را بنیبه ذکر است و حضرت امام حسین را با برادرش زین العابدین و عظم مصیبت و آتش آتش و مصیبت
احدی از اهل بیت و آخرین از سید و حضرت مهدی صاحب الزمان حکایات الهیه و با برادرش علی و فضل از سید

الصالح فلاح ضوء الصباح واعني عن الاستصباح بصباح ومري نسم الرياح
مصرع المناظر فافاق ومري اهارة العي من صلاتهم مثالا في الافاق فاقرب نسم
عرفه في مشام لهم الا فرغ الى جادة الفكر منه ماسكة بجمل الموهوم فالوضع كالمعالم
فقل للذي لا يداد استحق نسم حرامى اسرار الانكامل ولا يستفيد من نسم هذا عوان الا ارا ما
مالك لا يطبق مشاهدة نور هذه الاسرار ولا يقي الى معانية فوجى النور ولكن عدل
عن الهدى ورجع الى الهوى فقد توطى في العي على ام يامه في ذلك عارده هوى مخط
في ماله او حليب ولا تبع دلتا الحقائق عقل او عقل من سنة او كتاب وما سبلا
منقادا بغير من اضطراب فكما حتم الله على قلوبهم وعلى سمعهم وعلى ابصارهم غشاوة
وما نرى الا ابصارهم ولكن نرى القلوب التي في الصدور ولقد احسن الصاحب
ابو القاسم يجعل بن عباد في وصية له يدح به الرضا وحيث قال وما احسن ما قال
ان في الضيق الهود وقد خلط او لم يخلط كما يصفوا القلوب الى الطريق في التواكل
بشيء كبري القلوب في الهوى

على صاحبها اجر عظيم
من الله تعالى
في كل وقت
وكل حال

اذا كان في كل وقت
من الله تعالى
في كل حال

عالم

عالمهم عند ما اخذ في جلد نوره مسكنا في جلد نوره مسكنا
في طمع في شدة وهذا يشبه اوتعب الى العادة من غواية كمن ملل في العلم
اصغاث الاحلام فاذا كان الماتق اذ اليك عليه اياهم ابى واستكبر وكيف يطبق معاشه
السيرة اعظم الخفاش الاحمر والمولى بعد نزع ملق الصبح من حجب الانكشاف لا تدور
قما الفرق بين اعني ولا يصحرا السجود في السجود والوقوف لمعهم بيعتهم الله ثم اليه يرجعون
والغاطب برب الارباب اولى النعمان والالباب الذين عضدهم بعاونه التوفيق وهذا هم
الى حواء الطريق فلهي يخرج من القفاص الفكر الدقيق وينظر من الى العيب من وراء ستمه
رفيق فاليهدى الى ولايتهم بعرفتهم خفيق والعارف بحجهم الاهداء الى شرفهم وعلى
منهم خلق فاق قد وصلت الى مقام عليه يحسد الحقد العلوياء الحمد لله الذي هذا
لقد وما كنا لنهتدي لولا ان هذا الله الذي لا اله الا هو اعلم بالباطن والظاهر
ومن رجع عن النار وادخل الجنة فقد فاز فوزا عظيما وفرغ من تسويد هامولها الكد
الحاني الحسين بن الحسين في منافع مبع الاول من سنة تسع وخمسين وسبعماية من
كانه كنه حسين بن حسين

٢٢٥

سنة

بسم الله الرحمن الرحيم
اللهم الفرس من كل شرعين بالخيرة وأذن
بسم الله وأيد باسطه وأرجل ماشية
والسنة ناطقة وقلوب واعية وضد
خاوية فمن يستمع الآن يجدك شهابا رصدا
اللهم احفظ الفرس من شر كل نال حق في الميزان
وعند مقابلة الفرسك وعند انعام كل فرس لا
يخا وزعته بحق بسم الله عليك وعلى رالك عن
عنه وشمال ويحت وفوق وجعلنا من بين
أيديهم سدا ومن خلفهم سدا فاغشناهم من
الأيض ودد اللهم احفظ الفرس من العيون والفالج
والحنام وجميع العلل العارضة للحيوان بحق بسم الله
عليك وعلى رالك وعند اكل العلف وشرب الماء
في خوف الليل والظلمة انهما رفسك فيكم الله وهو
السميع العليم والاحول ولا قوة الا بالله العلي العظيم

بسمك يا رحيم الرحمن

الحمد لله



(٢٨)
في
وبالذ
بعض
المفرد
الكر
وج
عنا
في
الأحد
وقد
الذرا